

به باور هیل «سبک زندگی هر فرد موقعیت او در جامعه را برای دیگران آشکار می‌سازد».^۱ بدین ترتیب اهمیت مفهوم سبک زندگی در این است که سطحی‌ترین لایه‌های زندگی (از آرایش مو و لباس گرفته تا حالت بیانی و ژست صورت و بدن) را به عمیق‌ترین لایه‌های آن پیوند می‌زند. در مطالعه جنبه‌های مختلف زندگی می‌توان به سه سطح مختلف و در عین حال مرتبط اشاره کرد، که کاملاً با سبک زندگی در ارتباط هستند: سطح ساختاری، سطح موقعیتی و سطح فردی.

شایان گفتن است که مفهوم سبک زندگی، تنها به اهمیت آن در زندگی روزمره انسان و توجه محققان جامعه‌شناس به آن نمی‌شود، بلکه در روابط دین و تحولات فرهنگی - اجتماعی نیز اثرگذار است. بررسی منظومه‌ای وسیع و پیچیده همچون فرهنگ و تحولات آن، در وهله نخست نیازمند محدودسازی و تعیین مؤلفه‌ها و در گام بعدی شاخصه‌سازی و در وهله سوم تبیین روش است. مفهوم «سبک زندگی» این هر سه را دربردارد.

سبک زندگی هر فرد و جامعه‌ای از نوع باورها (جهانبینی) و ارزش‌های (ایدئولوژی) حاکم بر آن فرد و اجتماع اثر می‌پذیرد. نظر به اینکه بخش معظمی از فرهنگ هر جامعه را دین و آموزه‌های دینی آن جامعه در بر می‌گیرد، انتظار می‌رود سبک زندگی جامعه دین‌مدار نیز از الگو و مؤلفه‌های همسانی برخوردار باشد. بنا بر این دین‌زیربنای شکل‌دهی به زندگی دین‌دارانه را می‌سازد و با ارائه آداب و دستورالعمل‌های خاصی برای همه ابعاد زندگی به دنبال شکل‌دهی به نوع خاصی از زندگی انسانی است.^۲

تاریخ زندگی بشری خود گواه روشنی است که یکی از مهمترین سؤالات اساسی هر انسانی در جهان هستی، یافتن تعریفی برای ماهیت و هدف زندگی خود بوده تا در پی آن سبک زندگی خود را تنظیم کرده و بدین صورت زندگی خود را هدفدار نماید. ترسیم سبک زندگی در راستای تبیین ماهیت زندگی و تفهیم آن در افقی برتر از عالم ماده امری طبیعی و دیرین است، تا آنجا که می‌توان در می‌ان نخستین مکتوبات فلسفی، نشانه‌های پرداختن به این موضوع را مشاهده کرد. سبک زندگی، در واقع پاسخ به پرسش‌ها و مسائل پیرامون «چگونه زیستن» است. به عبارت دیگر، سبک زندگی شکل و کیفیت زیستن بشری در دنیا را ترسیم می‌نماید، جهت‌دهی می‌کند و معنا می‌بخشد. پیش از سخن درباره «چگونگی زیستن» یافتن پاسخ چند سؤال اساسی لازم است، پرسش‌هایی که رویکرد ما به مفهوم «زندگی» را معنا می‌بخشد و حتی

۱. هیل، تأثیر اطلاعات بر جامعه، ص ۴.

۲. شریفی و همکاران، همیشه بهار: اخلاق و سبک زندگی اسلامی، ص ۴.

در اصطلاح علمی، واژه «مؤلفه» بر معانی خاصی دلالت دارد از قبیل شاخصه‌ها، تمایزات، نمادها، مبانی، آموزه‌ها، مضامین و مقومات. این معانی در برخی مسائل به معنای اجزاء تشکیل دهنده، و در موارد دیگر به معنای چارچوب‌های نظری و همچنین در موضوعات دیگر به معنای ارکان حیاتی و مقومات اساسی به کار می‌رود. برای موارد ذکر شده، می‌توان مثالهای ذیل را یادآور شد. اجزای تشکیل دهنده عدالت اقتصادی از منظر اسلام و نظام سرمایه داری.^۱

در کاربردی دیگر، مؤلفه‌های اصلی به معنای مقومات تمدن غربی، در مقابل تمدن اسلامی،^۲ البته به معنای ویژگی و صفات یک موضوع،^۳ یا مترادف با «مبنا»،^۴ و یا هم معنا با آموزه‌ها و تعالیم،^۵ نیز به کار رفته است.

با این همه، واژه «مؤلفه» در رابطه با موضوع این پژوهش - یعنی سبک زندگی قرآنی - به معنای شاخصه‌ها و تمایزات عینی است که برگرفته از مصادیق معین و نمایان زندگی بدست می‌آیند.^۶ به عبارت دیگر، «مؤلفه» برخی صفات و ویژگی‌های قابل ذکر در سبک زندگی قرآنی است که در سبک زندگی غیرقرآنی یا وجود ندارد یا اگر وجود دارد به صورت غلط و اشتباه تفسیر شده است. تفسیر صحیح آن صفات و ویژگی‌ها در سبک زندگی قرآنی، باعث به وجود آمدن همان تفاوت‌ها و تمایزات می‌ان آن د و سبک زندگی می‌گردد.

۱. میرمعزی، نظام اقتصادی اسلام، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲. محمد مهدی بهداروند، «نقد و بررسی آسیب‌ها و چالش‌های فراروی تمدن غربی»، در پانزدهمین جشنواره بین‌المللی شیخ طوسی (۱۳۹۱ش)، تمدن نوین اسلامی، ص ۳۷۹-۳۹۶.

۳. بیات، فرهنگ واژه‌ها، ص ۲۱-۲۳، ۴۴-۴۵ و ۲۳۲-۲۳۴.

۴. بیات، همان، ص ۲۴۰-۲۴۱ و ۵۲۹-۵۳۸؛ صدیق حسین، «قرآن و اومانیسیم» (رساله دکتری تفسیر تطبیقی)، ص ۲۳۶ به بعد، موضوع «مبانی و مؤلفه‌های اومانیسیم».

۵. بیات، همان، ص ۱۱۲-۱۱۶ و ۵۰۰-۵۰۳.

۶. مهدوی کتی، دین و سبک زندگی، ص ۵۹-۶۳؛ کاویانی، سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن، ص ۳۵-۳۸.

۱-۷-۳- «سبک زندگی»

عبارت «سبک زندگی» در زبان انگلیسی در گذشته به شکل «Life Style» و «Style of Life living» و امروزه بیشتر به صورت «Life Style» استفاده شده است.^۱ این ترکیب از دو واژه «سبک»^۲ و «زندگی»^۳ تشکیل می‌شود.

۱-۷-۳-۱- مفهوم «سبک»

در تعریف واژه «سبک» در لغت نامه‌های انگلیسی معانی گوناگونی بیان شده است، از جمله: «نوع، روش، سبک چیدن اثاثیه»؛ «شکل دادن یا طراحی چیزی (مانند موی سر) یا شیء (مانند تکه‌ای از لباس یا اسباب و وسایل) تا به نظر جالب و جذاب آید، کیفیت برتر در ظاهر، طراحی یا رفتار»^۴ یا «تطابق با معیار شناخته شده، شیوه‌ای که برازنده و مناسب پنداشته می‌شود، خصوصاً در رفتار اجتماعی؛ زیبایی، ظرافت یا سهولت؛ شیوه یا تکنیک»^۵. همچنین «شیوه و روش انجام چیزی خصوصاً شیوه‌ای که برای فرد، گروهی از مردم، مکان یا دوره‌ای، نوعی باشد»^۶ «اجرا یا انجام اموری که تمایز دهنده فرد یا گروه یا سطح یا ... خاصی باشد»^۷ و «مد، خصوصاً در پوشیدن»^۸. از دیگر معانی واژه سبک در زبان انگلیسی نظم در اندیشه و گفتار است. به نظر می‌رسد، نخستین کسی که تعریفی علمی و دقیق از سبک به این معنا ارائه داده است؛ بوفن (۱۷۰۷-۱۷۸۸م) طبعیدان فرانسوی است.

او در سال ۱۷۵۳ میلادی خطابه خویش را در جلسه عمومی فرهنگستان فرانسه به «سبک» اختصاص داد و سبک را «نظم و تحرکی که مردم در اندیشه‌های خود پدید می‌آورند»، تعریف کرد. واژه سبک در زبان عربی مصدر ثلاثی مجرد، به معنی گذاختن و به قالب ریختن زر و نقره است^۹ و پاره گذاخته را «سبیکه» گویند.^{۱۰} معادل واژه «سبک» در زبان عربی تعبیر «اسلوب» و جمع آن «اسالیب»

۱. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۴۶.

2. Style

3. Life

4. Cambridge Online Dictionary (2006).

5. Webster, merriam-websters collegiate Dictionary, p. 672.

6. Cambridge Online Dictionary (2006).

7. Webster, merriam-websters collegiate Dictionary, p. 672.

8. Oxford Advanced Learner's Dictionary, p. 743; Cambridge Online Dictionary (2004).

۹. ر.ک: محبوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۱۳.

۱۰. فراهیدی، العین، ج ۵، ص ۳۱۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۳۸.

است که از «استیلوس» یونانی، به معنی قلم حجاری مشتق شده است.^۱ ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۰ ق)، واژه سبک را به معنی طرز، شیوه، سیاق و طریقه به کار برده است.^۲

در زبان فارسی واژه «سبک» در لغت به معنای «طرز»، «شیوه»، «روش» و نیز «طرز بیان ما فی الضمیر» (روش خاصی که شاعر یا نویسنده، ادراک و احساس خود را بیان می کند) گزارش شده است.^۳ در لغت نامه دهخدا آمده است سبک یعنی: «گداختن چیزی پس از ریختن، ریخته کردن زر و سیم»، «طرز خاصی از نظم یا نثر»، «استیل» و «روش خاصی ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر». ^۴ به عبارت دیگر «سبک» شامل دو موضوع است، فکر یا معنی، صورت یا شکل (همان، ذیل واژه سبک)، محمد تقی بهار، «سبک» را معادل «استیل» اروپایی و آن را مأخوذ از لغت «استیلوس» یونانی به معنی «ستون» بیان کرده است. «استیلوس» در زبان یونانی به وسیله فلزی یا چوبی و یا عاج اطلاق می شده است که به کمک آن در زمان‌های قدیم حروف و کلمات را بر روی الواح مومی نقش می کرده اند.^۵ سبک در اصطلاح ادبیات عبارت است از روش خاص ادراک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمات و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر سبک به یک اثر ادبی و جهت خاص خود را از لحاظ صورت و معنی القاء می کند و آن نیز به نوبه خویشی وابسته به طرز تفکر گوینده یا نویسنده درباره حقیقت می باشد.^۶ سبک همان شکل و محتوا هر دو است و سبک آمیزه‌ای است از شیوه‌های هنری، درونمایه و عقاید ...^۷

از ژرف اندیشی بیشتر در تعاریف سبک، به این نتیجه می‌رسیم که سبک می‌تواند در بیان (زبان)، تفکر، بینش و رفتار هم وجود داشته باشد. در معانی لغوی، چند نکته قابل توجه است: اول اینکه، برخی بر ویژگی زیبایی شناختی سبک، تکیه دارند و برخی بر جنبه تمایز بخشی سبک، به ویژه برای برتری، و برخی دیگر از این تعاریف، تجسم امروزی سبک، به خصوص ابعاد تجملی زندگی را نشان می‌دهند؛ دوم آنکه سبک، بیشتر جنبه شکلی، روشی و تکنیکی دارد. همان گونه که دیده می‌شود برخی معانی موجود در لغت نامه‌ها، بیشتر به کاربرد این واژه در سبک شناسی ادبی و هنری اشاره دارند که رفته رفته در سایر حوزه‌ها

۱. ابن منظور، ۱۱، ج ۱۰، ص ۴۳۸؛ فیومی، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. بهار، سبک شناسی، ج ۱، ص ۷-۸.

۳. معین، فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۸۱۹، ذیل واژه «سبک».

۴. دهخدا، لغت نامه، ج ۲، ص ۱۶۴۳، ذیل واژه «سبک».

۵. بهار، سبک شناسی، ج ۱، ص ۱۸.

۶. بهار، سبک شناسی، ج ۱، ص ۱۸.

۷. درگاهی، نقد شعر در ایران، به نقل از کووالف، ص ۱۷۰.

نیز کاربرد یافته است.^۱ از این رو می‌توان گفت «سبک» نگاه خاص انسان به جهان درون و بیرون است که لزوماً در شیوه خاصی از پندار، گفتار و رفتار تجلی پیدا می‌کند، به همین لحاظ، مسأله تغییر سبک فقط تغییر زبان و پس و پیش کردن الفاظ نیست؛ بلکه مسأله دانش‌ها و بینش‌ها و نگرش‌ها را هم دربرمی‌گیرد و بین رفتار یک فرد و اندیشه‌ها و تفکرات او، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد.

۱-۷-۳-۲- مفهوم «زندگی»

زندگی و زندگانی در لغت فارسی به معانی: ۱- زنده بودن، حیات، زیستن؛ ۲- عمر؛ ۳- عیشی، تعیش و معاش به کار رفته است.^۲ در زبان انگلیسی نیز به معانی Existence, Habitancy, Life آمده است.^۳ در عربی نیز از واژگانی چون «حیات»، «معاش»، «عیش» و «معیشه» استفاده شده است.^۴

۱-۷-۳-۳- تعاریف «سبک زندگی»

در کتاب‌های لغت انگلیسی، تعاریف متفاوتی برای اصطلاح «سبک زندگی» ارائه شده است. گاهی، توضیح واژگانی از ترکیب «سبک زندگی» است مانند: «روش نوعی زندگی فرد، گروه یا فرهنگ»،^۵ یا «روش خاصی که یک فرد یا گروهی از مردم بر اساس آن کار و زندگی می‌کند»،^۶ و گاه به معنای اصطلاحی آن در ادبیات علوم اجتماعی و روان‌شناسی به کار رفته است: «شیوه زندگی یا سبک زیستن که بازتاباننده گرایش‌ها و ارزشی‌های یک فرد یا گروه است، عادت‌ها، نگرش‌ها، سلیقه‌ها، معیارهای اخلاقی، سطح اقتصادی و... که با هم، طرز زندگی کردن فرد یا گروهی را می‌سازد».^۷

باید توجه داشت که عبارت «سبک زندگی» مفهومی است که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و نیز سالهای آغازین قرن بیستم بطور ویژه مورد توجه اندیشمندان قرار گرفت. اگرچه پیشینه این واژه را باید همزاد عمر بشر بدانیم.

۱. آتشین صدف، «مفهوم شناسی، پیشینه و مولفه‌های سبک زندگی دینی»، ص ۷۵.

۲. دهخدا، ج ۱، ص ۱۵۸۷؛ معین، ج ۲، ص ۱۷۵۳.

۳. دیکشنری آنلاین انگلیسی - فارسی ذیل واژه «زندگی» <http://dic.amdz.com>

۴. قاموس المعانی، آنلاین، ذیل واژه «زندگی»

<http://www.almaany.com>

5. Webster, merrian-websters collegiate Dictionary, p. 672.

6. Oxford Advanced Learner's Dictionary, p743.

۷. هاوس، لغتنامه رندم هاوس، ص ۳۲۴.

در همین سال‌ها بود که افرادی همچون ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰م) در آثار خود به مفهومی ناظر بر ارزش‌های مشترک انسانی که به گروهی هویتی خاص می‌بخشید توجه نمودند. قرن بیستم همچنین آغاز تحول بزرگی در مناسبات اجتماعی بود و تمام توجه اندیشمندان و نظریه پردازان به ناگاه از سوی تولید به سمت مصرف سوق پیدا کرد. این حاصل نگاه جامعه‌ای بود که مصرف را برای خود به عنوان عاملی هویت بخش برگزیده بود.

همچنین آنتونی گیدنز، سبک زندگی را «رفتاری در زندگی روزمره هرکس می‌داند که او را از دیگری متمایز می‌کند»^۱. برخی نیز سبک زندگی را با «هویت» پیوند می‌زنند و معتقدند: «سبک زندگی نظام‌واره و سیستم خاص زندگی است که به یک فرد، خانواده یا جامعه با هویت خاص اختصاص دارد. این نظام‌واره، هندسه کلی رفتار بیرونی و جوارحی است و افراد، خانواده‌ها و جوامع را از هم متمایز می‌سازد»^۲. این تعریف به گونه‌ای هویت فرد را در برابر دیگران به نمایش می‌گذارد. از اینرو می‌توان گفت، «شیوه زندگی هر فردی بیانگر هویت و معرف شخصیت آن فرد است»^۳. بنا بر این رویکرد، این ارزش‌ها و طرز تلقی ما از هویتمان است که در رفتار ما نمود پیدا کرده نقش برجسته‌ای در سبک زندگی ما پیدا می‌کند.

«سازمان بهداشت جهانی» نیز تعریف جالبی از سبک زندگی ارائه می‌کند: «اصطلاح سبک زندگی به روش زندگی مردم و بازتابی کامل از ارزش‌های اجتماعی، طرز برخورد و فعالیت‌ها اشاره دارد». این نگرش، سبک زندگی را الگوهای مشخص و قابل تعریف رفتار می‌داند که از تعامل بین ویژگی‌های شخصی، برهمکنش روابط اجتماعی و موقعیت‌های محیطی و اجتماعی اقتصادی، حاصل می‌شود.^۴ به عبارت دیگر سبک زندگی ترکیبی از الگوهای رفتاری و عادات فردی در سراسر زندگی شامل تغذیه تحرک بدنی، استرس، مصرف دخانیات و کیفیت خواب و... است که در پی فرآیند اجتماعی شدن به وجود آمده است.^۵

۱. گیدنز، ص ۱۲۰.

۲. شریفی، ص ۱۴۶.

۳. شریفی، ص ۱۴۶.

۴. Kerr, Community health promotion: challenge for practice, p. 75.

۵. پارک، درسنامه طب پیشگیری و پزشکی اجتماعی، ص ۵.

برخی نیز معتقدند که «سبک زندگی، عبارت است از الگوی زندگی فردی که در فعالیت ها، دل بستگی ها و افکار شخصی، خود را نشان می دهد».^۱ اما مؤلف کتاب *سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن*، سبک زندگی را «شیوه‌ای نسبتاً ثابت که فرد اهداف خود را به آن طریق دنبال می کند» معنا کرده است.^۲ همان طور که می بینیم طیف گسترده‌ای از تعاریف در خصوص سبک زندگی از سوی اندیشمندان داخلی و خارجی ارائه شده است که بیانگر اهمیت آن و نیز دامنه شمول آن در حوزه های مختلف علمی است،^۳ با این حال در این پژوهش بیش از هر چیز موضوع هویت فرد و نیز نوع مصرف و نوع تلاش فرد برای دستیابی به اهدافش است که برای ما مهم است.

۱. شوشتری زاده، ۱۳۸۴، ص ۸۲.

۲. کاویانی، ص ۱۶.

۳. در فصل دوم، به تفصیل دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف در تبیین مفهوم «سبک زندگی» ارائه خواهد شد.

SCC.ir

فصل دوّم:

مطالعات نظری

۲-۱- مقدمه

گرایگاه موضوع پژوهشی حاضر تحت عنوان «مبانی و الگوی مطلوب سبک زندگی از دیدگاه قرآن کریم» بر مفهوم «سبک زندگی» است. از این رو لازم است نگاهی به این مفهوم و مباحث پیرامونی آن داشته باشیم. از آنجا که «سبک زندگی» در نقطه آغازین خود در مطالعات جامعه‌شناسی تولد یافته است به نظریات مختلف از این مفهوم نزد جامعه‌شناسان خواهیم پرداخت. دانسته است که مفهوم «سبک زندگی» در دوره حیات نظری خود در حوزه مطالعات روانشناختی نیز مورد توجه قرار گرفته از این رو تلاش شده است تا مدل‌های مفهومی آن نزد روانشناسان مورد مطالعه قرار گیرد.

از آنجا که محتوای این فصل به مثابه نقطه عزیمت پژوهش حاضر به شمار می‌رود، تلاش شده است تا از مطالعات موجود اما پراکنده بیشترین استفاده شود.

۲-۲- تاریخچه و مفهوم سبک زندگی

در این بخش از نوشتار، ضروری است نگاهی به مفهوم اصطلاح «سبک زندگی» و تاریخچه پیدایش آن داشته باشیم. از آنجا که نگاه تاریخی به موضوع، در تبیین معنای این مفهوم مؤثر است از مسأله «تاریخچه» پیدایش آن بحث را آغاز می‌کنیم.

۲-۲-۱- تاریخچه

در سال‌های اخیر، ترکیب «سبک زندگی» چندان به طور گسترده در مکاتبات و محاورات به کار می‌رود که عرصه را بر پاره‌ای از اصطلاحات اصیل و ریشه دار فرهنگ ما چون «سیره» و «سنت» تنگ کرده و به تدریج در جای آنها نشسته است. در این جایگزینی، سبک زندگی، نه از مفهوم اولیه‌ای که در موطن اصلی خود داشته، خالی می‌شود و نه توانایی افاده و القای مفاهیم بومی اصطلاحات ما را می‌یابد.

«سبک زندگی» در فارسی به عنوان معادل رایج «Life Style» در انگلیسی انتخاب شده است. این ترکیب به صورت رایج کنونی، اصطلاحی است که در جامعه‌شناسی برای نمایاندن تمای و دسته بندی گروه‌های اجتماعی بر مبنای کمیت و نوع مصرف آنها، به جای اصطلاح طبقه پدید آمده است. اصطلاح سبک زندگی را نخستین بار در سال ۱۹۲۲ میلادی، آدلر آلفرد - روانشناس اتریشی - به عنوان موضوعی مطالعاتی در روان‌شناسی مطرح کرد^۱ و پس از یک دوره افول، دوباره از سال ۱۹۶۱ میلادی

۱. کاویانی، سبک زندگی اسلامی، ص ۲۶.

مورد اقبال اندیشمندان بویژه جامعه‌شناسان قرار گرفت.^۱ جامعه‌شناسان در این توجه جدید، رویکرد دیگری به سبک زندگی یافته بودند.

سبک زندگی هرچند اصطلاحی صرفاً جامعه‌شناختی نیست لیکن مفهوم پردازی خود را تا حدود زیادی مدیون مطالعات جامعه‌شناختی‌ای است که از بدو تأسیس این رشته بر روی این مفهوم صورت گرفته است. «سبک زندگی» در ادبیات موجود علوم اجتماعی مفهومی نسبتاً جدید است. چنان که بعضاً پدیدار شدن «سبک زندگی» را در زمره اختصاصات «جامعه مدرن متأخر» قلمداد کرده‌اند. مفهوم پردازی سبک زندگی به عنوان مسئله‌ای پژوهشی به دوران کلاسیک این رشته در قرن ۱۹ میلادی باز می‌گردد. در این زمان تمرکز اصلی پیشگامان جامعه‌شناسی در کنار توضیح تفاوت‌های جامعه و اجتماع، بررسی اشکال و الگوهای سبک زندگی انسانها در جامعه جدید بود.

مفهوم سبک زندگی، ابتدا به عنوان شاخصی برای سنجش طبقه اجتماعی وارد جامعه‌شناسی شد. یکی از قدیمی‌ترین تکنیک‌های مطالعه طبقه، روشی مرسوم به «مقیاس اتاق نشیمن» است. این مقیاس بر مبنای این واقعیت ساخته شد که عموماً سبک زندگی و خصوصاً اشیای تحت تملک مردم، در طبقه‌های مختلف، تفاوت دارد. راهی که به ساختن این مقیاس منتهی شد، با فرمولی که چاپین در سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۷ میلادی ارائه داد گشوده شد. به نظر چاپین منزلت اجتماعی «موقعیتی است که فرد یا خانواده با توجه به سطح میانگین استاندارد دارایی‌های فرهنگی، درآمد، دارایی‌های مادی و مشارکت در فعالیت‌های گروهی اجتماع، اشغال می‌کند».^۲

طبیعی است چنانچه سبک زندگی را در مفهومی صرفاً تحت اللفظی و خنثی فهم کنیم، تلقی آن به مثابه امری نوظهور اسباب تعجب را فراهم خواهد کرد. زندگی آحاد بشر در اعصار و جوامع مختلف همواره بر اساس مجموعه‌ای از قواعد و مناسبات معین نظم و نسق یافته است و طبعاً می‌تواند در وسیع‌ترین معنا واجد سبک قلمداد شود. اما در ادبیات علوم اجتماعی مفهوم سبک زندگی محتوایی فراتر از این دارد و به واسطه این محتوای مشخص است که از اصلی‌ترین نشانه‌های تحولات اجتماعی و فرهنگی سه دهه اخیر غرب به حساب می‌آید.

۱. رک: مجدی و دیگران، ۱۳۸۲.

2. Chapin, p. 37.

به نقل از ابادری و جاوشیان، «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی»، ص ۱۰.

البته پیگیری و جستجوی مفهوم سبک زندگی، ما را به مواردی از استخدام آن در متون جامعه‌شناختی پیش از سه دهه اخیر نیز رهنمون خواهد ساخت. بیشتر اوقات در روایت فرآیند تکوین مفهوم سبک زندگی، به ریشه‌های آغازین و اولین مفهوم‌بندی‌های ارائه شده از آن در کار کسانی چون ماکس وبر^۱ (۱۸۶۴-۱۹۲۰م)، گئورگ زیمل^۲ (۱۸۵۸-۱۹۱۸م) و تورشتاین وبلن^۳ (۱۸۵۷-۱۹۲۹م) در سال‌های آغازین قرن بیستم اشاره می‌شود. عبارت «سبک زندگی» در شکل نوین آن (life style) اولین بار توسط آلفرد آدلر در روانشناسی در سال ۱۹۲۹ میلادی ابداع شد.

این ریشه‌یابی به یک معنا عنصری از واقعیت را نیز با خود دارد. اما روشن است که مفهوم جدید سبک زندگی به وضوح فراتر از چیزی است که در آن مفهوم‌بندی‌های اولیه منعکس گردیده است. به عنوان مثال، وبر مفهوم سبک زندگی را در ذیل مقوله منزلت یا احترام به عنوان یکی از اضلاع سه ضلعی مشهور خود (ثروت- قدرت- منزلت) تعریف می‌کرد. در این تعریف عملاً سبک زندگی، مفهومی کم و بیش مترادف با فرهنگ می‌یافت. با وجود این که مفهوم جدید سبک زندگی در زمینه‌ی مباحثاتی شکل گرفته که از کار وبر به طور عام و دسته‌بندی سه گانه ثروت- قدرت- منزلت به طور خاص متأثر است، اما درک فاصله مفهوم جدید سبک زندگی با فهم وبر، کار دشواری نیست. در ادبیات جدید جامعه‌شناسی فرهنگ و مطالعات فرهنگی، سبک زندگی اساساً امری متفاوت از فرهنگ (البته نه غیر مرتبط با آن) تعریف می‌شود. این تفکیک بیش از هر چیز به سبب نسبتی است که میان مفهوم سبک زندگی با گسترش فردیت و اخلاق فردگرایانه در جامعه جدید برقرار می‌شود. فرهنگ مجموعه منسجمی از ایده‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و آداب و رسوم است که فرد به واسطه دریافت و تطبیق خود با آنها امکان مشارکت در زندگی اجتماعی را می‌یابد. البته مواجهه فرد با فرهنگ لزوماً منفعلانه نیست. اما در نهایت فرهنگ مقوله‌ای فرافردی و کلان باقی خواهد ماند. در مقابل سبک زندگی در مفهوم جدید آن بیشتر محصولی از انسان فردیت یافته‌ای که آن را خلق می‌کند، قلمداد می‌شود. البته سبک زندگی نیز امری اجتماعی است. به تعبیری می‌توان آن را تابلوی نقاشی «کولاژ»ی دانست که تکه پاره‌های به کار رفته در آن از متن زندگی اجتماعی فراهم می‌آید. اما نهایتاً نوع تلفیق و ترکیب آنها گویی چیزی است که انسان مابعدتجددی فردیت یافته بر حسب ذوق و سلیقه خود آن را می‌سازد. البته این «ساخت» و سلیقه سازنده آن به شدت سیال، متغیر

1. Max Weber
2. Georg Simmel
3. Thorstein Veblen

و دلخواهی است. شاید این اصلی‌ترین تفاوتی است که مفهوم سبک زندگی با فرهنگ دارد: سبک زندگی مقوله‌ای اساساً سیال، لغزنده و غیرقطعی است. سبک زندگی ریشه در ذائقه و سلیقه دارد.

از این جهت شاید بتوان در میان پیشکسوتان جامعه‌شناسی کسی که بیش از همه به معنای جدید سبک زندگی نزدیک شده بود را زیمل دانست. در واقع این زیمل بود که نخستین مرتبه مفهوم سبک زندگی را در نسبت مستقیم با فردگرایی مدرن و تلاش فرد مدرن برای ظاهر ساختن «یکتایی هستی خود» تعریف کرد. البته او در دهه‌های آغازین قرن بیستم از امکانات جامعه جدید - به ویژه در چارچوبی به نام کلان‌شهر - برای امکان‌پذیر ساختن چنین وضعیتی سخن می‌گفت. اما به طور حتم دهه‌های پایانی این قرن شواهد و نشانه‌های عینی بیشتری را در جهت نشان دادن امر فراهم آورده است.

مفهوم جدید سبک زندگی را می‌باید در نسبت مستقیم با تحول مهم اندیشه و علوم اجتماعی غرب در اوایل دهه ۱۹۸۰ فهم کرد. این تحول که بعضاً با عنوان «چرخش فرهنگی» از آن یاد می‌شود، به اهمیت یافتن بیشتر مفهوم فرهنگ و توابع و مشتقات آن در علوم اجتماعی منجر شد. در واقع اصحاب چرخش فرهنگی معتقد بودند نظریه‌های کلاسیک علوم اجتماعی در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم در تعامل با شرایط خاصی پدید آمدند، که دگرگون شدن این شرایط ایجاد تحول بنیادین در این حوزه را به یک الزام مبدل ساخته است. مهم‌ترین وجه این دگرگونی در انتقال مرکز ثقل جامعه جدید از تولید به مصرف و از اقتصاد به فرهنگ بود. رشد بخش خدمات، گسترش بروکراسی و آموزش عمومی شکل‌بندی اجتماعی جامعه صنعتی را به کلی متفاوت از مقطع پایانی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم ساخت. به طور مشخص از جهت ترکیب طبقاتی جامعه صنعتی نیمه دوم قرن بیستم به طور متزایدی متشکل از طبقه متوسط جدید بزرگ و فریبی بود که بخش اعظم صحنه اجتماعی را اشغال می‌کرد. در چنین وضعیتی اساساً تحلیل‌های طبقاتی که سابق بر این نقشی کلیدی در مباحثات علوم اجتماعی (بالاخص نظریه‌های چپ) داشت، بلاموضوع به نظر می‌رسید. در این شرایط مفهوم سبک زندگی عنوان یک ابزار تحلیلی جایگزین طبقه و مشتقات آن که دست کم از نظر اصحاب چرخش فرهنگی دیگر توانایی خود در تشریح وضعیت‌های جدید اجتماعی را از دست داده بودند، گردید. از این رو نه تنها پیدایی «سبک‌های زندگی» مشخصه وضعیتی که از آن با تعبیری چون جامعه اطلاعاتی، جامعه پسا صنعتی و وضعیت ما بعد تجدیدی (پست مدرن) یاد می‌شود، قلمداد شد، که این مفهوم به مثابه یک ابزار تحلیلی مناسب برای سنخ‌شناسی و دسته‌بندی افراد این جامعه شناسایی گردید. در عین حال چنین تحولی عرصه سیاست را نیز از خود متأثر ساخت. برخی تحلیل

گران سیاسی و اجتماعی، از به حاشیه رفتن مسائل طبقاتی و پرننگ شدن مسائلی چون هویت و سبک‌های زندگی در عرصه سیاسی و رقابت‌های انتخاباتی احزاب جوامع صنعتی سخن گفته و از آن با عنوان «سیاست زندگی» یاد کرده‌اند.

سبک زندگی از دهه ۱۹۹۰ مورد اقبال بیشتری قرار گرفت و آثار و مقالات مختلفی با رویکردهای متمایز در این زمینه به رشته تحریر درآمده است. توجه به مفهوم سبک زندگی در جامعه ایرانی به سال‌های اخیر بازمیگردد. در ایران نیز چندی است این اصطلاح در فضای آکادمیک به موضوعی قابل توجه در هدایت تحقیقات و انجام پژوهش‌های مختلف تبدیل شده است. دلیل این امر تغییرات مداوم در شیوه‌های عینی زندگی مردم است. این تغییرات در سبک زندگی افراد جامعه، اسباب کنجکاو و بعضاً نگرانی صاحب‌نظران و سیاستگذاران اجتماعی فرهنگی را فراهم آورده است. شاید بتوان این موضوع را با گستردگی پوشش رسانه‌های غربی و اقبال روزافزون مخاطبان ایرانی به این رسانه‌ها و نیز جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری و الگوگیری از شاخص‌های سبک زندگی ارائه شده در این رسانه‌ها مرتبط دانست. شایان ذکر است این دغدغه تنها به تأثیرات رسانه‌های غربی محدود نمی‌شود و رسانه‌های داخلی را نیز دربرمی‌گیرد.

برخی آثار قلمی فارسی نیز در این زمینه با رویکرد اسلامی منتشر شده است. کتاب *مصرف و سبک زندگی* از محمد فاضلی با رویکرد جامعه‌شناسانه به این موضوع پرداخته و عملاً به عنوان منبع مرجع فارسی در این موضوع به شمار می‌آید. کتاب *دین و سبک زندگی* نوشته محمدسعید مهدوی کنی به تأثیر دین در سبک زندگی پرداخته و معتقد است دین در شکل‌دهی به تمایلات و ترجیحات مورد توجه قرار می‌گیرد. رویکرد این اثر نیز بر محور انسان‌شناسی - جامعه‌شناسی استوار است. کتاب *سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش آن* تألیف محمد کاویانی مشتمل بر طرح نظریه سبک زندگی تجویزی اسلام و ساخت آزمون و روان‌سنجی آزمونی سبک زندگی اسلامی است. این اثر با الهام از طرح درخت سبک زندگی آدلر با رویکردی اسلامی نگاشته شده و اثر ارزشمندی برای محققان این حوزه به عنوان سرمشق پژوهش‌های مرتبط با رویکرد اسلامی می‌باشد. کتاب *اخلاق و سبک زندگی اسلامی* تألیف احمدحسین شریفی اثر جدید دیگری است که به این موضوع با رویکرد اخلاق و آداب اسلامی پرداخته و ابعادی از سبک زندگی اسلامی و بنیادهای آن را مورد ملاحظه قرار داده است.

۲-۲-۲- مفهوم «سبک زندگی»

در زبان های مختلف از ترکیب «سبک زندگی» به شکل های گوناگون یاد شده است. این عبارت به منظور توصیف ویژگی های زندگی آدمیان مورد بهره برداری قرار گرفت. در زبان انگلیسی در شکل life style/living or style of life استفاده شده است.

«سبک زندگی» مرکب از دو واژه «سبک» و «زندگی» است. معنای لغوی «زندگی» روشن است. اما در تعریف واژه «سبک» در لغت نامه ها معانی گوناگونی درج شده است (که البته ریشه در کاربرد آن در علوم مختلف دارد). معادل واژه «سبک» در زبان عربی تعبیر «اسلوب» و در زبان انگلیسی «style» است. اساساً سه رویکرد در تعاریف ارائه شده از «سبک» مشاهده می شود:

الف) تعاریفی که بر ویژگی های زیبایی شناختی «سبک» تکیه دارند:

«نوع، روش، سبک اثاثیه»، «شکل دادن یا طراحی چیزی (مانند موی سر) یا شیئی (مانند تک های از لباس یا اسباب و وسایل) تا به نظر جالب و جذاب آید، کیفیت برتر در ظاهر، طراحی یا رفتار»، «تطابق با معیار شناخته شده، شیوه ای که برازنده و مناسب پنداشته می شود (خصوصاً در رفتار اجتماعی)؛ زیبایی، ظرافت یا سهولت؛ شیوه یا تکنیک». «سبک» را شیوه ای که در آن چیزی گفته یا انجام می شود، خوانده اند مثل سبک سخنرانی یا نوشتن» و «طریقه نوشتار یا گفتار (در مقابل محتوا و طریقه انجام چیزی به خصوص زمانی که ویژگی یک هنرمند یا دوره هنری باشد).

ب) تعاریفی که بر جنبه تمایزبخشی «سبک» تأکید دارند و آن را ویژگی ای برای نشان دادن برتری می دانند:

«اجرا یا انجام اموری که تمایزدهنده فرد یا گروه یا سطح خاصی باشد»، «نوع تصور و فردیتی که در افعال و سلیقه های شخص ارائه می شود»، «شیوه بیان چیزی (در زبان یا هنر یا موسیقی یا ...) که مشخصه فرد خاص یا گروه خاص یا مردم خاص یا دوره خاصی است؛ سلیقه و زیبایی متمایز، سلیقه عمومی در زمان خاص»، «طرز نگرش خاص فردی و سلیقه که بیانگر و ممیز راه زندگی است»، «شیوه انجام چیزی، خصوصاً راهی که نشاندهنده تأکید بر طرز نگرش خاص یا مشخصه دوره معینی باشد» و «شیوه یا عادت متمایز رفتاری یا حرکت فرد».

ج) تعاریفی که تجسم امروزی سبک به خصوص ابعاد تجملی زندگی محسوب می شوند:

«مُد، خصوصاً در پوشیدن»، «مُد روز، رایج»، «برتری مدگونه، شیک، مُد زودگذر، هوس و میل مفرط، عادت و مرسوم» و «تجمل، زیادهروی یا ولخرجی».

ظاهراً ارسطو و افلاطون نیز بحثهای مبسوطی در مورد «سبکشناسی خطابه» مطرح کرده‌اند. افلاطون، سبک را به معنی هماهنگی کامل میان الفاظ و اندیشه میدانند. ارسطو در جایی به تعداد آثار، قائل به تعدد سبک است و در جایی دیگر، حدود ۱۰ سبک را طبقه‌بندی می‌کند. با این همه، بنا بر مدارک موجود، اصطلاح «سبک» در طبقه‌بندی متون ادبی برای نخستین بار توسط بوفن^۱ - نویسنده فرانسوی (۱۷۰۷-۱۷۸۸م) - به کار رفته است. به تعبیر او، سبک عبارت است از «حرکات و انتظامی که گوینده به افکار خود می‌دهد». در ایران، اصل بحث سبک‌شناسی مربوط به دوره معاصر است. ملک الشعرای بهار، رضاقلی‌خان هدایت را اولین کسی میدانند که این کلمه را در کتابش *مجمع الفصحاء* به معنای «روش» به کار برده است. ترکیب «سبک زندگی» در مفهوم اصطلاحی‌اش چنین معنا شده است:

۱. روش نوعی زندگی فرد، گروه یا فرهنگ، روش خاصی از زندگی یک شخص یا گروه.
۲. شیوه زندگی یا سبک زیستن که بازتاب دهنده گرایش‌ها و ارزش‌های یک فرد یا گروه است؛ عادات، نگرش‌ها، سلیقه‌ها، معیارهای اخلاقی، سطح اقتصادی و ... که با هم، طرز زندگی کردن فرد یا گروهی را می‌سازند.

معنای اول را می‌توان، توضیح‌واژه به‌واژه از ترکیب «سبک زندگی» به‌شمار آورد، حال آنکه معنای دوم، بیان معنای اصطلاحی است که امروزه در ادبیات علوم انسانی و اجتماعی رواج یافته است. نکته تأمل‌برانگیزی که در معناهای مذکور به نظر می‌رسد این است که محوریت بحث زیباییشناسی که در کلمه (Style) و پیشینه تاریخی آن وجود دارد، در آنها لحاظ نشده، جنبه روشی و صورتی (شکلی) موجود در کلمه (Style) به جنبه‌های محتوایی و معنایی نیز توسعه یافته است.^۲

سوبل که شاید مفسرترین متن درباره تعریف سبک زندگی را نوشته معتقد است که «تقریباً هیچ توافق تجربی یا مفهومی درباره اینکه چه چیز سازنده سبک زندگی است وجود ندارد».^۳

۱. Buffon

۲. مهدوی کنی، سبک زندگی دینی، صص ۴۶-۵۱.

۳. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۶۷.

با این همه می توان تعاریف موجود را به دو گروه کلی تقسیم کرد و از هر رهگذر مرور آنها به نتایجی رسید. گروه اول مجموعه تعاریفی هستند که سبک زندگی را از جنس رفتار م بدانند و ارزش ها، نگرشها و جه تگیری های ذهنی افراد را از دایره این مفهوم بیرون م یگذارند. این رویکرد، به معنای عدم دخالت مقولات ذهنی در شکل دادن به سبک زندگی نیست، بلکه بدین معناست که مهم نیست سبک زندگی چگونه شکل گرفته است -چرا که خود بحث جداگانه ای است درباره منشأ شک لگیری سبک زندگی -و برای محقق شناخت سبک زندگی که بر اساس متمایز ساختن برخی از رفتارها (با ویژگی های خاص) صورت میگیرد، مهم است. رویکرد دوم، ارزشها و نگرشها را نیز بخشی از سبک زندگی می داند. این تقسیم بندی به نوعی ماهیت رشته ای نیز دارد. بدین ترتیب که رویکرد اول در جامعه شناسی و مطالعات فراغت غالب بوده، اما رویکرد دوم که وجه روا نشناختی آن بیشتر می باشد، در روان شناسی و علاوه بر آن در سنت مطالعات بازاریابی بارز بوده است.^۱

به اعتقاد اباذری و چاوشیان باید به این تعریف سوبل که «سبک زندگی عبارت است از هر شیوه متمایز و قابل تشخیص زیستن»، این نکته را نیز افزود که این شیوه زیستن باید میان تعداد کثیری از مردم عمومیت داشته باشد و گرنه تفاوتی با طبایع فردی یا هوس های مصرفی فردی نخواهد داشت.^۲

۲-۳- ضرورت پدیداری مفهوم «سبک زندگی»

زمانیکه دنیای اجتماعی متحول می شود، به مفاهیمی نو برای درک کردن آن نیازمندیم. دنیای اواسط قرن نوزدهم، که مارکس بر تحلیل آن همت گمارده بود، درگیر فرایند تولید بود و بر حول ارزشها و فرایندهای مرتبط با آن سامان گرفته بود. در این دنیا مفهوم «طبقه اجتماع» - به عنوان مفهومی که تحلیل جایگاه آدمیان در نظام سرمایه داری را ممکن می ساخت - در تحلیل مارکسیستی جامعه نوظهور موقعیتی مسلط یافت. به نظر می رسد حال که مهم ترین تحول پدید آمده در قرن اخیر گسترش تاریخی مصرف بوده است، به مفاهیمی جدید برای تحلیل جامعه نیازمندیم. مفهوم یا مفاهیمی که بتوانند تحول پدید آمده را در خود بروز داده و برنامه پژوهشی جدیدی را نیز پیش روی علوم اجتماعی قرار دهند. ظاهراً مفهوم «سبک زندگی» چنین خصایصی را داراست.^۳

۱. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۶۸.

۲. اباذری و چاوشیان، «از سبک زندگی تا طبقه اجتماعی»، ص ۲۴.

۳. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۶۱.

در سال های پس از جنگ، پدیده مصرف گرایی ظهور کرد. این امر، بازاریابی محصولات تولید انبوه، شناخت بازار و رفتار مصرف کننده را الزامی ساخت. در نتیجه رشد اقتصادی، ماشینی شدن کار، افزایش دستمزدها و گسترش وسایل تفریح و فراغت، جامعه ای در غرب صنعتی پدید آمد که به مقوله تفریح و فراغت بسیار اهمیت می داد. در عین حال جامعه ای ظهور می کرد که تمایزات سنتی در آن تا اندازه ای محو می شدند، کلان شهرها موجد گمنامی آدمها در شهر بودند و از همین رو شناخت افراد بر مبنای شاخص های منزلتی گذشته ناممکن می شد. مقوله هویت اهمیت پیدا می کرد و شواهدی در دست بود که نشان می داد دیگر افراد بر مبنای جایگاه خود در نظام تولید نمی اندیشند و رفتار نمی کنند (بروز جنبش های اجتماعی جدید نمونه ای از این تحوّل هستند). ارزشها و هنجارهای سنتی که راهنمای کنش بودند تا اندازه ای کارآمدی خود را از دست دادند و عمل افراد بیش از هر زمان دیگری به انتخاب های فردی وابسته شد. وفور اقتصادی شرایطی را پدید آورده بود که تحلیل کنش های افراد بر مبنای مفاهیمی نظیر طبقه اجتماعی بیش از حد ساختارگرایانه به نظر می رسید و ظاهراً باید جایی برای تحلیل خلاقانه تر کنش، تحلیلی که آزادی بیشتری برای فرد قائل شود، باز می شد.^۱

۲-۴- «سبک زندگی» و معادل های اسلامی آن

در لابلای متون اسلامی با واژگان و مفاهیمی برمی خوریم که بر اساس معانی لغوی و اصطلاحی شان، آنها ره به عنوان معادل مفهوم «سبک زندگی» تلقی کرد و مورد مطالعه قرار داد؛ واژگانی همچون «سیره»، «سنت» و «اسوه» (الگو). در اینجا نگاهی مختصر به این واژگان و دلالت معنایی آنها بر مفهوم «سبک زندگی» خواهیم داشت.

۲-۴-۱- واژه «سیره»

از آنجا که واژه «سبک زندگی» از واژه های رایج و متداول در قرن اخیر است، این پرسش مطرح می شود که آیا می توان معادلی برای آن در فرهنگ دینی یافت؟ به نظر می رسد از واژه های قابل انطباق با «سبک زندگی»، همان «سیره» در فرهنگ اسلامی است.

واژه «سیره» اسم مصدر نوعی از ماده «سیر» است. *راغب اصفهانی* از این واژه در معنای سیر و حرکت در روی زمین و راه رفتن و عبور کردن، استفاده کرده است.^۲ سیر به معنای راه رفتن و سیره بر وزن *فَعَلَهُ*

۱. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۶۳.

۲. *راغب اصفهانی، المفردات*، ص ۴۳۲.

مانند فطره، به معنای نوع راه رفتن است؛ زیرا دلالت بر نحوه و نوع عمل دارد.^۱ از این رو، اهل لغت، سیره را به معنای طریقه، شکل، هیأت و حالت معنا کرده اند.^۲

راغب اصفهانی از «سیره» به حالتی که انسان بر آن است تعبیر نموده است؛ چه آن حالت، غریزی یا اکتسابی باشد و چه حسنه یا قبیحه.^۳ با توجه به بیان فوق، می توان سیره را به معنای نوع و سبک رفتار و روش خاص زندگی معنا کرد.

به بیان دیگر، سیره یعنی اصول، معیارها و روش هایی که یک فرد در رفتار و کردار خود دارد. «به عنوان مثال، در باب شعر سبک های مختلف وجود دارد (مانند سبک هندی و خراسانی) و آنچه مهم می باشد شناخت سبک های شعری است. در تفکرات هم همین طور است؛ به فرض، سبک ارسطو با ابوریحان بیرونی و بوعلی سینا متفاوت است. برخی سبک معقول دارند، برخی دیگر حسی. یکی سبکش دیالکتیکی است و دیگری استاتیک است. رفتارها نیز سبک های مختلف دارد. سیره شناسی یعنی سبک شناسی».^۴ «سیره پیغمبر یعنی سبک پیغمبر؛ متدی که پیغمبر در عمل و در روش برای مقاصد خویش به کار می برد. مثلاً، روش تبلیغی پیغمبر چه روشی بود؟ سبک مدیریت و رهبری پیغمبر در جامعه چه متدی بود؟ سبک قضاوتش چه سبکی بود؟ سبک پیغمبر در "زن داری" چگونه بود؟ سبک پیغمبر در معاشرت با اصحاب و یاران چگونه بود؟ سبک و روش پیغمبر در رفتار با دشمنان چه بود؟»^۵

۲-۴-۱- تفاوت مفهوم سبک زندگی و سیره

در ذیل، به برخی از تفاوت های مفهوم سبک زندگی و سیره اشاره می شود:

۱. سیره از اصطلاحات مربوط به تاریخ اسلام بوده و به نظر می رسد تاریخ نویسان، این واژه را ابتدا درباره سبک و روش زندگی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و سپس ائمه اطهار (علیهم السلام) به کار برده اند؛ در حالی که سبک زندگی از واژه های وارداتی غربی و جدید است که درباره روش زندگی هر انسانی اعم از معصومان و غیرمعصومان مصداق پیدا می کند (اگرچه برخی جامعه شناسان، این واژه را قابل تطبیق بر زندگی جوامع سنتی نمی دانند).

۱. طباطبائی، المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۲. طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۴۰.

۳. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۴۳۲.

۴. مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۵۱.

۵. مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۵۲.

بنابراین، خاستگاه واژه سیره، مرتبط با الگوگیری از شیوه زندگی بزرگان دین به منظور تأسی به آنهاست، اما خاستگاه بحث سبک زندگی به تمایزات، قشربندی اجتماعی و الگوی مصرف پس از دوران نوزایی (رنسانس) در غرب برمی گردد.

۲. سیره صالحان و بزرگان دین منشأ و موجد سبک خاصی از زندگی می شود. به عبارت دیگر، از سبک زندگی شخصیت های بزرگ می توان الگو گرفت و به زندگی خویش در یک مقیاس کلی وحدت رویه بخشید (گرچه برخی طراحان سبک زندگی مانند آدلر معتقدند سبک زندگی هر فرد مربوط به خودش است، اما به هر حال، می توان قدرجامع مشترک در سیره بزرگان دینی و ملاک های موردنظر آنها را استخراج، معرفی و الگوگیری نمود).

۳. سیره جنبه تاریخی داشته و مربوط به سرگذشت پیشینیان است، اما سبک زندگی مربوط به حال و آینده است. البته همان گونه که در بند قبلی گفته شد، تاریخی بودن با پویایی سبک زندگی منافاتی ندارد؛ زیرا سیره قابل تعمیم در ابعاد مختلف برای حال و آینده است. و از این رو، الهام بخش سبک زندگی می باشد و به عنوان منبعی برای آن تلقی می شود. در هر صورت، نگارش سیره بزرگان پس از سپری شدن مدتی از عمر ایشان یا پس از آن اتفاق می افتد، درحالی که در سبک زندگی قبل از شروع، می توان پیش از اتخاذ هر سبکی، به بیان مبانی و چارچوب و روش موردنظر پرداخت و جنبه تاریخی ندارد.^۱

۲-۴-۲- واژه «الگو» و «اسوه»

در فرهنگ اسلامی و قرآنی، از واژه الگو با لفظ «اسوه» و «مقتدا» تعبیر می کنند. «اقتدا کردن» نیز به معنای سرمشق قرار دادن است. الگو در معنای واژگانی به عنوان مدل، روبر، سرمشق، مقتدا، اسوه، قدوه، مثال، انموذج و طرح به کار رفته است (دهخدا؛ معین، ذیل مدخل). الگو، هم به طرح ها و برنامه های گوناگون، اعم از تربیتی، اجتماعی، اقتصادی و یا سیاسی اطلاق می شود و هم به نمونه های عینی و خارجی یک طرح علمی، اجتماعی، اقتصادی و یا اخلاقی و مذهبی. در واقع، الگو آن چیزی است شکل گرفته در یک گروه اجتماعی، به این منظور که به عنوان مدل یا راهنمای عمل در رفتارهای اجتماعی به کار آید.^۲

۱. فیضی، «درآمدی بر سبک زندگی اسلامی»، صص ۳۲-۳۳.

۲. عباسی مقدم، نقش اسوه ها در تبلیغ و تربیت، صص ۱۴-۱۵.

۲-۴-۱- الگو و سبک زندگی

امروزه مطالعات مربوط به مسائل تربیتی و اخلاقی در حوزه سبک زندگی ورود پیدا نکرده است. توصیه های اخلاقی و تربیتی از انسجام لازم در شیوه ارائه و تقدم و تأخری برخوردار نیستند و نسبت بین سبک زندگی فرد با اهداف و آرمان هایش در حوزه های مختلف زندگی اعم از اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی و... به طور مشخص طراحی نشده است. معنای این سخن آن است که الگوها و اسوه های دینی نیز که از محورهای مهم مباحث تربیتی و اخلاقی تلقی می شوند، با ملاحظه نیاز جامعه مورد تأمل قرار نگرفته است و دقیقاً به همین علت است که بخشی از بدنه جامعه به ویژه جوانان در دوران کنونی احساس قرب و تعامل کمتری نسبت به اسوه های دینی دارند. به عبارت دیگر، میان اسوه های تاریخی دینی و سبک زندگی کنونی پیوستگی مناسبی طراحی نشده است و از این رو، باید درصدد پر کردن این خلأ برآمد و زمینه ملموس نمودن اسوه های تاریخی را در زندگی معاصر فراهم کرد.

به نظر برخی کارشناسان، در ارتباط میان الگوها و سبک زندگی به دو گونه می توان اظهار نظر نمود:

۱. اگر منظور از الگو همان تعبیر اسوه، پیشوا، نمونه عینی و شخصیت تعیین یافته ای می باشد، در این صورت، این تعبیر را نمی توان با تعبیر سبک زندگی همسان و برابر دانست، بلکه در این تعبیر، اسوه پیش از سبک زندگی و به عنوان معیار سبک زندگی پیروان اسوه مطرح می باشد. در این حالت، از هر الگویی می توان سبک هایی طراحی نمود و اسوه ها، سبک ساز هستند؛ مانند امام خمینی قدس سره که به عنوان یک شخصیت سبک ساز در نظام های دینی و سیاسی جهان، الگوی شمار زیادی از آزادی خواهان جهان است.

۲. اگر مقصود از الگو، مدل، راهنما و چارچوب عمل در رفتارهای فردی و اجتماعی باشد. در این

صورت، از الگو به عنوان یک مدل تجسم یافته و برتر تعبیر می کنیم و بنابراین، الگو، همان سبک است و هر سبکی دلالت بر یک الگوی خاص دارد.^۱

۲-۵- نظریه پردازی در حوزه مطالعات سبک زندگی

مفهوم «سبک زندگی» را از دو منظر می توان مورد مطالعه قرار داد: یک. طرح و بررسی آرای نظریه پردازان «سبک زندگی»؛ دو. طرح و بررسی رویکردهای نظری در «سبک زندگی». در اینجا تلاش می کنیم به شیوه دوم به طرح دیدگاهها در نظریه پردازی مفهوم «سبک زندگی» بپردازیم تا اولاً شناختی عام از

۱. فیضی، «درآمدی بر سبک زندگی اسلامی»، ص ۳۳.

رویکردهای گوناگون در مفهوم‌شناسی «سبک زندگی» به دست آید، ثانیاً از تکرار تعاریف مشترک - که در شیوه نخست محتمل به نظر می‌رسد - پرهیز شود.

۲-۵-۱- تعاریف جامعه‌شناسانه

بنا به نقل اباذری و چاوشیان از جامعه‌شناسان در ادبیات جامعه‌شناسی، دو برداشت و دو گونه مفهوم سازی متفاوت از مفهوم سبک زندگی به عمل آمده است. در فرمول بندی نخست که پیشینه آن به دهه ۱۹۲۰ میلادی بازمی‌گردد سبک زندگی، معرف ثروت و موقعیت اجتماعی افراد و غالباً به عنوان شاخصی برای تعیین طبقه اجتماعی به کار رفته است. رواج فزاینده مفهوم سبک زندگی در علوم اجتماعی، برآمده از این واقعیت بود که سنخ‌شناسی‌های موجود نمی‌توانستند تنوع و گوناگونی جوامع جدید را توضیح دهند. مفهوم طبقه که برای مدتی طولانی در جامعه‌شناسی، اصل طلایی تبیین بود، به تدریج کارایی خود را از دست داده بود؛ به گونه‌ای که یافتن روابط قطعی و مطمئن میان تحصیلات، مشاغل، درآمد و نگرشهای افراد، روز به روز دشوارتر می‌شد و پیش‌بینی خطوط تحرک اجتماعی و مقصود نهایی طبقاتی افراد به وسیله خاستگاه طبقاتی آنها، ناممکن شده بود. جایگاه شغلی، گواهی اختلاف بسیاری با تحصیلات، درآمد و قدرت نشان می‌داد. از سویی جامعه‌شناسی برای تعریف مبنای هویت اجتماعی افراد، توجه خود را از فعالیت‌های تولید به فعالیت‌های مصرف معطوف داشته بود. در پی چنین تحولی، مفهوم سبک زندگی به عنوان جایگزینی برای مفهوم طبقه برگزیده شد. در فرمول‌بندی دوم، سبک زندگی، نه راهی برای تعیین طبقه اجتماعی، بلکه شکل اجتماعی نوینی دانسته می‌شود که تنها در متن تغییرات فرهنگی مدرنیته و فرهنگ مصرف‌گرایی معنا می‌یابد؛^۱ چراکه مفهوم سبک زندگی، انعطاف پذیر است؛ زیرا برخلاف مفهوم طبقه، محتوا و منطبق یا منشأ سبک‌های زندگی را از پیش تعیین نمی‌کند.^۲ مصرف و در مقایسه با تولید و ساختارهای اجتماعی ناشی از تولید و دامنه بسیار فراختری دارد؛ زیرا مصرف، همه افراد غیر شاغل را همچون جوانان، سالخوردگان و بیکاران و به ویژه زنان را در برمیگیرد که در اقتصاد مدرن، نوعاً از آنها انتظار نمی‌رود تولیدکننده اقتصادی باشند.^۳

۱. رک: اباذری و چاوشیان، «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی».

۲. رک: رستمی و اردشیرزاده، «نگاهی به نظریه‌های سبک زندگی».

۳. رک: اباذری و چاوشیان، «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی».

سبک زندگی در اصطلاح جامعه‌شناسی به صورت‌های گوناگونی تعریف شده است؛ به طوری که می‌توان گفت هر جامعه‌شناسی از سبک زندگی بحث کرده، تعریف یا تعریف‌های جدیدی نیز از این اصطلاح ارائه کرده است. به همین دلیل، بیشتر کسانی که اخیراً در صدد تعریف سبک زندگی برآمده‌اند، به نقل تعاریف گوناگون از جامعه‌شناسان نامدار و برخی روان‌شناسان بسنده کرده‌اند. یکی از بهترین نوشته‌هایی که در میان این گونه نوشتجات به دست آمد، مقاله «مفهوم سبک زندگی و گستره آن در علوم اجتماعی» است که در صدد جمع‌بندی و تحلیل تعریف‌های متعدد برآمده است. در نوشتار حاضر تلاش می‌شود با جمع‌بندی و تحلیل عناصر دخیل در آنها، مفهوم این اصطلاح بازشناسی شود. منظور از این عناصر، سه چیز است: اجزای تعریف، یعنی جنس و فصل یا جزء اعم و جزء اخص تعریف؛ مفاهیم مندرج در تعریف، یعنی ویژگی‌های مفهومی که تعریف درباره معرف القا می‌کند؛ مصادیق و مؤلفه‌های عینی معرف.

برخی با نگاهی جامعه‌شناسانه، سبک زندگی را ارزش‌ها و رسم‌های مشترکی می‌دانند که به گروه، احساس هویت جمعی می‌بخشد. ماکس وبر در میان جامعه‌شناسان کلاسیک تنها کسی است که بدون هیچگونه اندیشه مبسوطی درباره مصرف و نقش آن در دنیای مدرن، از مفهوم سبک زندگی استفاده کرده است. وبر برای بررسی قشربندی اجتماعی سه مفهوم طبقه، گروه منزلت و حزب را معرفی می‌کند. وبر و دنباله روان‌اندیشه وی، به مباحثاتی درباره منزلت دامن زده‌اند. وبر معتقد است که «سبک زندگی»، ارزش‌ها و رسم‌های مشترکی است که به گروه، احساس هویت جمعی می‌بخشد.

مفهوم سبک زندگی حاصل بسط تأملات وبر درباره گروه‌های منزلت است. به اعتقاد تامین^۱، ماکس وبر واژه سبک‌های زندگی را برای اشاره به شیوه‌های رفتار، لباس پوشیدن، سخن گفتن، اندیشیدن و نگرش‌هایی که مشخص‌کننده گروه‌های منزلتی متفاوت بودند و در ضمن الگویی برای کسانی که می‌خواستند جزئی از این گروه‌های منزلتی متفاوت باشند، به کار گرفت.^۲ ماکس وبر، سبک زندگی را چیزی معرفی می‌کند که می‌داند که تمایلات، آن را هدایت می‌کند و فرصت‌های زندگی، بستر بروز آن

۱. Tomin

۲. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۲۸.

را فراهم می‌کند.^۱ از نظر وی سبک زندگی از جایگاه و موقعیت اجتماعی ناشی می‌شود و گروه‌های مختلف سبک‌های زندگی متفاوتی دارند و وجه تمایزشان در آن چیزی است که مصرف می‌کنند.^۲

دنيس رانگ^۳ در مقاله‌ای در مورد اندیشه‌های وبر می‌گوید: «منظور وبر از سبک زندگی، ارزشها و رسمهای مشترکی است که به گروه، احساس هویت جمعی می‌بخشد». جیمز مک کی^۴ در مورد دیدگاه وبر می‌گوید: «آنچه وبر سبک زندگی می‌نامد به روشهایی باز میگردد که طبقات و گروههای هم‌رتبه از نوعی از زندگی پدید می‌آورند». بنابراین، وبر سبک زندگی را معادل قشر اجتماعی نمی‌داند، بلکه معرف آن میشناسد. به بیان دیگر، آن را چیزی معرفی می‌کند که مرزهای نامشخص موقعیت و قشر اجتماعی را تعیین می‌کند. وبر، سبک زندگی را از جنس رفتار می‌داند که تمایلات، آن را هدایت میکند و فرصتهای زندگی بستر بروز آن را فراهم می‌نماید.^۵ مکی کی خود «سبک زندگی» را الگویی برآمده از ارزشها و باورهای مشترک یک جامعه یا گروه است که به صورت رفتارهای مشترک ظاهر می‌شود.^۶

به این ترتیب، وبر دایره مفاهیم تحلیل قشربندی اجتماعی را وسعت بخشید. به کمک مفاهیم وبر میتوان نابرابریها و تفاوتها را در سطح عمودی و افقی دنبال کرد. برای مثال مفهوم مارکسی طبقه فقط قادر است جامعه را به صورت عمودی و سلسله مراتبی طبقه بندی کند، اما مفهوم منزلت قادر است تنوع منزلتها را درون یک واحد طبقاتی بسنجد و مفهوم سبک زندگی قادر است تنوع رفتارها در درون یک واحد منزلتی یا طبقاتی را بخشبندی نماید.^۷

بنابراین، به زعم وبر، سبکهای زندگی علاوه بر آنکه موجد تفاوت بین گروهی می‌شوند به برتریهای منزلتی و طبقاتی نیز مشروعیت میبخشند. گروههای منزلت و طبقات از طریق سبکهای زندگی به گروههای مرجع تبدیل می‌شوند و معیارهای قضاوت اجتماعی و ارزیابی اخلاقی را نیز تعریف می‌کنند.^۸

دستاورد دیگر وبر، تأکید بر کارکرد سبکهای زندگی در جهت انسجام بخشیدن به گروههای اجتماعی است. در نظر وبر، افرادی که سبک زندگی مشابهی دارند نوعی انسجام گروهی را که ناشی از شباهت در

۱. هندری و دیگران، اوقات فراغت و سبک‌های زندگی جوانان، ص ۲۳۱-۲۳۲.

2. Frohlich & Potvin, "Collective Lifestyles as the Target for Health Promotion", p. 23.

3. Dennis Runge

4. James Mackay

۵. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۲۰۶.

۶. مک کی، ۱۹۶۹، ص ۶۱. به نقل از کاویانی، سبک زندگی اسلامی، ص ۳۶.

۷. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۲۹.

۸. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۳۰.

رفتار و الگوی مصرف است تجربه می کنند. این انسجام گروهی میتواند به سرمایه اجتماعی نیز تبدیل شود. وجه دیگر انسجام اجتماعی ناشی از سبک زندگی مشابه، ناظر بر تبدیل شدن سبکهای زندگی به خرده فرهنگ است. به عقیده آنسباخر،^۱ وبر سبک زندگی را چنان به کار می برد که گویی از خرده فرهنگ سخن میگوید.^۲

وبر، خصیصه اصلی سبک زندگی را انتخابی بودن آن می داند که محدود به برخی مضایق ساختاری است و این محدودیت ها، اقتصادی و اجتماعی اند. وی کارکرد دوگانه ای برای سبک زندگی قائل است؛ از یک طرف موجب تفاوت بین گروهی می شود و به برتری های منزلتی و طبقاتی مشروعیت می بخشد و از سوی دیگر موجب انسجام بخشیدن درون گروهی می شود. به نظر او، سبک زندگی بیش از آنکه بر تولید استوار باشد، بر شباهت الگوهای مصرف استوار است.^۳

۲-۵-۲- تعاریف روانشناسانه

برخی دیگر از محققان سبک زندگی به وجه فردگرایانه سبک زندگی توجه کرده اند و تحلیلی روان شناختی از سبک زندگی ارائه داده اند. در ابتدای قرن بیستم تنها اندیشمندی که سبک زندگی را در کانون نظریه خود قرار داد، آلفرد آدلر^۴ روان شناس آلمانی بود که او هم از زاویه جامعه شناسی به این مفهوم نمی نگریست.^۵ حتی اگر بپذیریم که پیش از آدلر، روان شناسان به مفهوم سبک زندگی توجه داشته و آن را به کار برده اند، اما او شاخص ترین روان شناسی است که این اصطلاح را به کار برده و به تفصیل به آن پرداخته است.^۶

آلفرد آدلر، رویکرد ویژه ای را بر مبنای روان شناسی فردی خود ارائه می کند و بر همین اساس سبک زندگی را تعریف می نماید. او می گوید: «سبک زندگی، یعنی کلیت بی همتا و منفردی در زندگی که همه فرایندهای عمومی زندگی، ذیل آن قرار دارند».^۷ سبک زندگی، طرح و دریافتی اجمالی است از جهان، فرایند در حال گذار و راه است؛ راه یکتا و فردی زندگی و دستیابی به هدف؛ خلاقیتی است حاصل از کنار

۱. Ansbacher

۲. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۳۰.

۳. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۲۱.

۴. Alfred Adler

۵. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۶۲.

۶. جباران، «تحلیل مفهومی سبک زندگی»، ص ۱۷۵-۱۷۶.

v. Adler, The Individual Psychology of Alfred Adler, p. 191.

آمدن با محیط و محدودیت‌های آن، سبک زندگی رفتار و منش نیست، بلکه امری است که همه رفتارها و تجربیات انسانی را برای واحد هدایت می‌کند و خود به واسطه‌ی خوی‌ها و منش فردی شکل می‌گیرد.^۱ در این دیدگاه سبک زندگی، منشاً درونی در فرد دارد و برخاسته از شخصیت فردی افراد است. سبک زندگی، خالق مجموعه‌ای از رفتارهای ویژه است که از تفکر، هیجانات، عواطف و سلايق به وجود می‌آید و بازتاب هویت فرد است. از این رو، گنورگ زیمل سبک زندگی را مجموعه‌ای از سلايق فرد در زندگی می‌داند؛ به این معنا که سبک زندگی تجسم تلاش انسان برای یافتن ارزش‌های بنیادی یا به تعبیری فردیت برتر خود در فرهنگ عینی‌اش و شناساندن آن به دیگران است؛ به این شکل که انسان برای معنای مورد نظر خود (فردیت برتر)، شکل (صورت)‌های رفتاری‌ای را برمی‌گزیند.^۲ او توان چنین‌گزینشی را «سلیقه» و این آشکال به هم مرتبط را «سبک زندگی» می‌نامد. وی بر این باور است که سبک این توان را دارد که محتواهای متعددی را در شکل‌های به هم مرتبط بیان کند.^۳ همچنان که تور شتاین ویلن، سبک زندگی را به معنای الگوی رفتار جمعی و مجموعه عادت‌های اجتماعی و روش‌های فکری می‌داند که بیان‌کننده مکانیسم روحی، و معرفت‌شناختی فرد است.^۴

در این دیدگاه سبک زندگی، عینیت بخشی به ذهنیات در قالب اشکال شناخته شده اجتماعی است که افراد یک جامعه، مطابق‌انگیزه‌های درونی و سلايق خودشان و به واسطه‌ی تلاشی که برای ایجاد توازنی میان شخصیت ذهنی و زیست محیط عینی و انسانی‌شان به انجام می‌رسانند، برای زندگی خود برمی‌گزینند.^۵ از نظر آدلر و پیروانش، سبک زندگی، شیوه‌ای نسبتاً ثابت است که افراد بدان شیوه اهداف خود را دنبال و مشکلات زندگی خود را برطرف می‌کنند. آدلر و پیروان او سبک زندگی را در شش محور تعریف می‌کنند. این محورها در حقیقت شاخه‌ها و سرشاخه‌های درختی به شمار می‌روند که ریشه‌ی آن را واقعیت‌های زندگی می‌سازد و ساقه‌ها از نگرش‌های گوناگون انسان تشکیل می‌شود. در جمع بندی گفته‌های آدلر و شارحان و شاگردان او، این نتیجه به دست می‌آید که سبک زندگی، همان رفتارها و وظایف زندگی روزمره انسان در شش محور ذیل است: یکم: داشتن روحیه اجتماعی یا حس مشارکت؛ دوم: توجه به زندگی

۱. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۲۰۶.

۲. Simmel, The Philosophy of Money, p. 463.

نیز نک: مهدوی کنی، «مفهوم سبک زندگی و گستره‌ی آن در علوم اجتماعی»، ص ۲۰۵.

3. Simmel, The Philosophy of Money, p473.

۴. ویلن، نظریه طبقه تن آسا، ص ۱۰۵.

۵. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۵۲.

عاشقانه؛ سوم: تحقق راهی بر اساس کار و شغل؛ چهارم: وظیفه فرد در قبال راهی؛ پنجم: وظیفه معنوی؛ ششم: وظیفه خانوادگی.^۱

نوع رویارویی انسان با این وظایف، سبک زندگی او را از سبک زندگی دیگران متمایز می‌کند. در تمثیل آدلر، شاخه‌ها و سرشاخه‌های درخت سبک زندگی، مبتنی بر پنج نگرش به عنوان ساقه درخت سبک زندگی به شرح ذیل است: یکم: نحوه نگرش به راهی؛ دوم: نحوه نگرش به مشکلات؛ سوم: نحوه نگرش به دیگران؛ چهارم: نحوه نگرش به جنس مخالف؛ پنجم: نحوه نگرش به کلیت زندگی.^۲

در این تشبیه، ساقه بر ریشه‌ای استوار است که خود از پنج اصل اساسی تر تشکیل می‌شود. پنج اصلی که ریشه‌های درخت سبک زندگی شناخته می‌شود، عبارتند از: یکم: سلامتی و ظاهر اندام؛ دوم: وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده؛ سوم: نگرش‌های والدین؛ چهارم: شکل جمعی خانواده؛ پنجم: نقش جنسیتی.^۳

۲-۵-۱- ویژگی‌های «سبک زندگی» در روانشناسی

بنا بر مفهومی که از سبک زندگی در عرصه دانش روانشناسی ارائه شد می‌توان این ویژگیها را برای این مفهوم در این حوزه دانشی برشمرد.

یکم: سبک زندگی همان گونه که شوامل الگوهای رفتارهای عینوی و خوارجی است، الگوهای رفتارهای درونی و ذهنی را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین سبک زندگی، هم عینی و هم ذهنی است. دوم: سبک زندگی، تنها نوعی بیان یا نماد نیست؛ بلکه راه دستیابی به هدف و دارای اصالت است. به بیان دیگر کارکرد سبک زندگی در این اصطلاح، واقعی است. راهی برای رفع مشکلات و پیگیری اهداف است.

سوم: سبک زندگی، موضوعی فردی است؛ بنابراین هر فرد به تنهایی سبک خود را دارد. به همین دلیل، صاحب‌نظران در تشریح نظریه آدلر نوشته‌اند که از دیدگاه آدلر «سبک زندگی»، یعنی کلیت بی‌همتا و فردی زندگی که همه فرایندهای عمومی زندگی ذیل آن قرار دارند.

چهارم: سبک زندگی در این علوم، تجویزی و متکی بر آگاهی، گزینش‌گری و خلاقیت فرد با ایر

تأثیر محیط فیزیکی و اجتماعی به عنوان بستر بروز است.^۴

۱. کاویانی، سبک زندگی اسلامی، ص ۹۳-۱۰۱.

۲. کاویانی، سبک زندگی اسلامی، ص ۹۲.

۳. کاویانی، سبک زندگی اسلامی، ص ۸۸.

۴. رک، مهدوی کتی، ۱۳۷۶.

پنجم: در این دیدگاه، سبک زندگی، شیوه ثابتی است که انسان با کمک آن، اهداف زندگی را بیان می‌کند و مشکلات آن را از میان می‌برد.^۱

ششم: در مقابل وجه تحمیل شونده سبک زندگی، در علوم اجتماعی، سبک زندگی در نظر روان‌شناسان دارای وجه خودبیانگری و تمایزآفرینی است؛ چون هر فرد، چیزهایی از نظام‌های گوناگون رفتاری را که می‌پسندد، کنار یکدیگر می‌چیند تا یکتایی‌گزینش خود و در نتیجه فردیت خود را به نمایش بگمارد.^۲

۲-۵-۳- تعاریف هویت شناسانه

برخی نیز سبک زندگی را برآمده از هویت اشخاص می‌دانند و سبک زندگی را نظام‌واره و سیستم خاصی از زندگی می‌دانند که به یک فرد، خانواده یا جامعه هویتی خاصی می‌بخشد. این نظام‌واره، هندسه کلی رفتار بیرونی است که افراد، خانواده‌ها و جوامع را از یکدیگر متمایز می‌کند و هویت‌هایی متمایز می‌بخشد. سبک زندگی از این حیث، مجموعه‌ای کم و بیشی جامع و منسجم از عملکردهای روزمره یک فرد است که نه تنها برآورنده حاجات و نیازهای مادی و معنوی وی است، که متضمن فحوای فلسفی نیز هست. این فحوای فلسفی همان روایت خاصی است که وی با سبک زندگی خود آن را در برابر دیگران تجسم و تجسد می‌بخشد.^۳

پیر بوردیو نیز، سبک زندگی را فعالیت‌های نظام‌مندی تعریف می‌کند که از ذوق و سلیقه فرد سرچشمه می‌گیرد و بیشتر جنبه عینی و خارجی دارد و در عین حال، به صورت نمادین به فرد، هویت می‌بخشد و بدین ترتیب، میان قشرهای مختلف اجتماعی تمایز پدید می‌آورد. از این رو، موضوعاتی همچون الگوی مصرف، شیوه تغذیه و نوع پوشش، ارتباط خانوادگی، آداب و معاشرت، رفتار اجتماعی و، همگی از شاخص‌های مهمی هستند که در سبک زندگی افراد مورد بررسی قرار می‌گیرد و به جنبه‌هایی از زندگی مربوط می‌شود که فرد مطابق ذوق و سلیقه خود برمی‌گزیند.^۴ از این رو، این دیدگاه سبک زندگی را رفتاری در زندگی روزمره هر کسی می‌داند که روایت خاصی از هویت شخصی فرد را در برابر دیگران مجسم می‌سازد و او را از دیگری متمایز می‌کند. به عبارتی ارزش‌های این فعالیت‌ها از موقعیت‌های

۱. کاویانی، سبک زندگی اسلامی، ص ۱۶.

۲. پیوسته، ۱۳۹۲، ص ۱۰.

۳. شریفی، همیشه بهار، ص ۲۷-۲۸.

۴. ر.ک، بوردیو، تمایز، ص ۲۸۹.

آن در نظام تضادها و ارتباطها اخذ می‌شود. بورديو در جای دیگر سبک زندگی را دارایی‌هایی میداند که به وسیله آن، اشغال‌کنندگان موقعیت‌های مختلف، خود را با قصد تمایز یا بدون قصد آن از دیگران متمایز می‌کنند.^۱

۲-۵-۴- تعاریف رفتار گرایانه

برخی سبک زندگی را از جنسی رفتار می‌دانند و سبک زندگی را مجموعه‌ای از رفتارهای قابل مشاهده و معنی دار معرفی می‌کنند که از سوی افراد تعریف می‌شود.^۲ به باور آنتونی گیدنز سبک زندگی عبارت است از: تلاش برای شناخت مجموعه منظمی از رفتارها یا الگویی از کنشها که افراد آنها را انتخاب کرده و کنش‌های آنها در زندگی روزمره به واسطه آنها هدایت می‌شود.^۳ وی در جای دیگر، سبک زندگی را مجموعه‌ای از عملکردها می‌داند که فرد با بهره‌گیری از آنها، افزون بر رفع نیازهای جاری خود، روایت خاصی از هویت شخصی خود را در برابر دیگران مجسم می‌سازد. بر این اساسی، از نظر گیدنز، انتخاب‌های ما برای چگونه زیستن، تصمیم‌هایی است که ما نه تنها درباره چگونه عمل کردن، بلکه درباره چگونه بودن خویش اجرا می‌کنیم.^۴

بنا بر نظر دیوید چینی، سبک‌های زندگی الگوهایی از کنش هستند که افراد را از یکدیگر متمایز می‌نمایند و کمک می‌کنند تا آنچه را مردم انجام می‌دهند و چرایی و معنای آن را، که برای آنها و دیگران دارد، درک شود. با اینکه سبک‌های زندگی بخشی از زندگی اجتماعی روزمره نوین هستند و به صورت فرهنگی وابسته‌اند، ولیکن هر یک سبک و منشی و راهی برای استفاده از کالاها، مکانها و زمانهای خاص است که اگرچه از مشخصات یک گروه محسوب می‌شوند، اما کل تجربه اجتماعی آنها نیست. سبک‌های زندگی مجموعه‌ای از اعمال و نگرشی هاست که در متن و زمینه‌های خاصی قابل درک هستند.^۵

برخی نیز در همین راستا سبک زندگی را الگوی همگرا (کلیت تامی) یا مجموعه منظمی از رفتارهای درونی و بیرونی، وضع‌های اجتماعی و دارایی‌ها که فرد یا گروه بر مبنای پاره‌ای از تمایلات و ترجیح‌ها

۱. مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، ص ۲۰۷.

2. Sobel, Lifestyle and Social Structure, Concepts, p31.

۳. گیدنز، فراسوی چپ و راست، ص ۱۲۰.

۴. گیدنز، تجدد و تشخص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید)، ص ۱۲.

۵. Chaney, Lifestyles, p4.

(سلیقه) اش و در تعامل با شرایط محیطی خود ابداع یا انتخاب می‌کند یا به اختصار «مجموعه نظام‌مند کنش‌های مرجح»، تعریف می‌کنند.^۱

همچنین برخی سبک زندگی را طیف رفتاری‌ای می‌دانند که اصلی انسجام بخش بر آن حاکم است و عرصه‌ای از زندگی را تحت پوشش دارد و در میان گروهی از افراد جامعه قابل مشاهده هست و الزاماً برای همگان قابل تشخیص نیست؛ اگرچه محقق اجتماعی میان آن و بقیه طیف رفتارهای افراد جامعه، تمایز قائل می‌شود.^۲

در این دیدگاه سبک زندگی در واقع، مجموعه‌های از نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها و طرز تلقی افراد از هویت شان است که در رفتار آن‌ها نمود پیدا کرده است. از آن چه بیان شد به دست می‌آید سبک زندگی اصطلاحی است که شیوهی ارادی زندگی کردن را می‌رساند. خلاصه آنکه سبک زندگی در این تعاریف:

- مجموعه‌ای از نگرش‌ها، باورها و رفتارها و جهت‌گیری‌های افراد است.

- الگوهای رفتار و کنش‌ها را در بر می‌گیرد که بین افراد تمایز ایجاد می‌کند.

- سبک زندگی از وحدت برخوردار است؛ زیرا مجموع‌هایی از عادات و رفتارها را در بر می‌گیرد که مستلزم انسجام و هماهنگی‌اند.

- سبک زندگی فعالیتی انتخابی و روزمره است.

- در شکل‌گیری سبک زندگی، سلیقه، مفهومی محوری است.

- سبک زندگی حامل روایتی از فرد و هستی اوست و برداشت و تلقی فرد از خویشی و ارزش‌هایش را بیان می‌دارد.

- سبک زندگی می‌تواند در دو ساحت فردی و جمعی تبلور یابد؛ بدین معنا که هم می‌توان آن را در

سطح فردی ملاحظه کرد و هم در سطوح اجتماعی و فرد می‌تواند سبکی متفاوت از جمع داشته باشد.

۲-۶- رابطه دین و سبک زندگی

ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که حیطة و نفوذ مذهب در تمامی جنبه‌های زندگی مردم مشاهده می‌شود. یکی از مفاهیمی که مورد بررسی اندیشمندان در باره وجود انسان قرار می‌گیرد، هویت است. هویت در واقع همان چیزی است که فرد به آن آگاهی دارد. و به عبارت دیگر، هویت شخصی چیزی نیست که در

۱. مهدوی کنی، «مفهوم سبک زندگی و گستره آن در علوم اجتماعی»، ص ۲۲۸.

۲. فاضلی، مصرف و سبک زندگی، ص ۸۳.

نتیجه تداوم کنش‌های اجتماعی به فرد تفویض شده باشد، بلکه چیزی است که فرد باید آن را به طور مداوم و روزمره ایجاد کند و در فعالیتهای بازاندیشی خویش مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد. هویت به دو سطح فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. هویت اجتماعی، نوعی خودشناسی در ارتباط با دیگران است. یکی از ابعاد هویت اجتماعی، هویت دینی است.^۱

هویت مذهبی، به رابطه انسان با دین و نسبتی که با آن پیدا میکند اطلاق می‌شود. سنگ بنای هویت دینی پایبندی و تعهد است.^۲ همچنین شجاعتی زنده دینداری را داشتن اهتمام دینی می‌داند به نحوی که نگرش، گرایش و کنشهای فرد را متأثر سازد.^۳

یکی از مسائلی که هویت مذهبی را در ایران و کشورهایی که بافت و زمینه مذهبی دارند، تهدید میکند کاهش نفوذ دین از نهادهای مختلف اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، سیاسی است. این پدیده به مسأله مدرنیسم برمیگردد.

امروزه ما در جهانی زندگی میکنیم که به باور اکثریت اندیشمندان مدرن خوانده می‌شود. به باور گیدنز سه ویژگی باعث می‌شود که نهادها در زندگی مدرن خود را از سازمانهای سنتی همچون نهادهای مذهبی گسسته و جدا کنند. این ویژگی‌ها عبارت از شتاب دگرگونی، پهنه دگرگونی و بُرد دگرگونی است که ماهیت ذاتی نهادهای مدرن هستند.^۴ این گسست در فرایند جهانی شدن که شکل تشدیدشده روابط اجتماعی مدرن است، شکل شدیدتری به خود گرفته است.^۵

نظریاتی که در حیطه مذهب در مطالعات جامعه‌شناسی انجام شده به چند دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، کسانی هستند که سکولارشدن کلان و در نتیجه آن، سکولارشدن فردی را در اکثر جوامع، امری در حال جریان میدانند و عواملی چون تنوع و تکثر فرهنگی، رشد اقتصادی و گسترش روحیه علمی و برخی عوامل دیگر را در این خصوص مؤثر می‌شمارند. فرض اساسی این رویکرد این است که تغییر در ایده‌ها و رفتار دینی، توسط تغییرات ساختار اجتماعی و فرهنگی تبیین می‌شود. همین تغییرات ساختاری و فرهنگی است که دین را بیشتر یا کمتر، پذیرفتنی یا خواستنی میگرداند. اینان معتقدند که شرایط جدی اجتماعی

۱. ایمان و کیدقان، ۱۳۸۲؛ ساروخانی و رفعت جاه، ۱۳۸۳؛ ذکایی، ۱۳۸۱.

۲. رفعت جاه و شکوری، ۱۳۸۷.

۳. شجاعتی زند، ۱۳۸۴.

۴. گیدنز، پیامدهای مدرنیت، ص ۹.

۵. گیدنز، پیامدهای مدرنیت، ص ۶۲.

در دنیای مدرن به گونه‌ای است که تقاضا برای دین پیوسته رو به کاهش می‌رود. پیتر برگر^۱ در نظریه اول خود، دوبلر^۲، والیس^۳ و استیو بروس^۴ در این دسته قرار دارند.

در مقابل پارادایم اول، پارادایم جدیدی مطرح شده است که ریشه خود را در نظریه انتخاب عقلانی می‌داند. رویکرد استارک^۵ و بین بریج^۶ و برخی دیگر از جامعه‌شناسان به این رویکرد گرایش دارند. این نظریه‌ها بیشتر به چرخه تحول درون دینی توجه دارند. بر طبق این نظریات سازمان‌های رسمی دین برای حفظ مشارکت دینی در مردم، درهای خود را تا حدودی بر روح زمانه باز می‌کنند و با انعطاف در برخی از باورها و احکام، خود را برای بقا در عصر نو آماده مینمایند. در این هنگام است که جنبشهای احیای دین (فرقه‌ها) و یانواوری دینی (کیشها) رونق می‌یابد و کالاهای دینی معنوی تری عرضه میکنند. با رواج فرقه‌ها و کیشها، عرضه کالای دینی از حالت انحصاری در یک منبع خاص درآمده، جامعه به بازار رقابت ادیان تبدیل می‌شود و رقابت میان عرضه‌کنندگان کالاهای دینی، نشاط دینی را افزایش میدهد. استارک، بین بریج، وارنر^۷ و فینک^۸ در این دسته قرار دارند.

رویکرد اول معتقدند که به نام پارادایم جدید نیز خوانده می‌شود، تنوع و تکثر فرهنگی دینی و بوجود آمدن دولت بی طرف و سکولار شدن کلان منجر به خصوصی شدن دین، فردی شدن فهم دین، بخش بخش شدن زندگی، نسبیگرایی و بالاخره سکولار شدن فردی خواهد شد. ولی دسته دوم که پارادایم قدیم گفته می‌شود معتقدند که تنوع فرهنگی و شکلگیری دولت بی طرف، بازار رقابت ادیان را گرم میکند و باعث پویایی و تقویت مشارکت دینی می‌شود.^۹

استیو بروس در کتاب خود دسته سوم را هم به این دسته بندی اضافه میکند: نظریه نو سکولار شدن: این نظریه با ترکیب کردن نظریه‌های دسته اول و دسته دوم به ای‌ده خود میرسد و مدعای اصلی آن این است که دین در وضعیتی پایدار از دگرگونی قرار دارد و بنابر این استمرار خواهد یافت. به عبارت دیگر

۱. Berger
۲. Dobbelaere
۳. Walis
۴. Bruce
۵. Stark
۶. Binbridge
۷. Warner
۸. Fink

۹. کیان پور و یزدخواستی، ۱۳۸۵؛ Grosky and Altinord, 2008.

دین را پایدار، ولی در تحوّلی دائمی میبندد و معتقد است که همواره شکلها و ترکیبهای نوین دینداریهای شکلهای و صورتهای قیومی را در بر میگیرند.^۱

هر چند نظریات جدید به کاهش یا نفوذ دین در جامعه پرداخته‌اند ولی این نظریات را کمتر به سطوح تجربی و به صورت تطبیقی در کشورهای مختلف به مطالعه در زمینه افزایش یا کاهش مذهب پرداخته نشده است. در کشورهای اسلامی و غربی فرایند سکولاریزم بس‌یار متفاوت است و مستلزم بررسی تاریخی و مطالعات تجربی و پدیدارشناختی است.^۲

برخی عوامل مانند جهانی شدن و سبک زندگی نقش بسزایی در سطح دینداری در بین افراد جامعه ایفا میکند. یکی از نظریه پردازانی که تأثیر عوامل بخصوص سبک زندگی را بر هویت افراد و شناختی که فرد از خود خویش پیدا میکند، به خوبی بیان میکند، گیدنز است. به نظر گیدنز مذهب یکی از منابع اقتدار سنتی است. که در نتیجه تجربه، معنا و تفسیر زندگی بر اساس آن صورت می‌گیرد و به همین دلیل اکثر کنش‌های زندگی دارای دلایل دینی و مذهبی هستند.

اما در زمان حال، تجدد مراجع زندگی بشری را متعدد کرده است. مراجعی که همه مدعی صلاحیت هستند و سنت که مهمترین مرجع و ماخذی بوده که بشر به آن رجوع میکرد، اهمیت کلی خود را از دست داده است و در عرض بقیه مراجع موجود در جهان مدرن واقع شده است. در واقع از لحاظ ساختاری منابع جهان مدرن، متعددتر از منابع سنتی هستند و در بعضی موارد با آنها تفاوت ماهوی دارند. اشکال گوناگون اقتدار سنتی اینک فقط شکل‌هایی در میان دیگر اشکال اقتدار اجتماعی هستند. با توجه به نظریه گیدنز که ساخت و عاملیت را با هم ترکیب میکند، تحول در منابع، تحول در قواعد را در پی داشته است و چون این مردم هستند که در یک دیالکتیک درونی-بیرونی ساخت را باز تولید میکنند، سبک زندگی و هویت اجتماعی انسان امروزی با انسان ماقبل مدرن تفاوت زیادی دارد و فرایند هویت‌یابی تابع خصوصیات تجدد شده است. هر چه وضع و حال جامعه و محیطی که فرد در آن بسر میبرد بیشتر به دنیای ما بعد سنتی تعلق داشته باشد، شیوهای زندگی او بیشتر با هسته و ساخت و همچنین تجدد ساخت آن سرکار خواهد داشت.^۳

۱. بروس، در آمدی به جامعه‌شناسی، ص ۲۵.

2. Proctor, 2006.

۳. گیدنز، تجدد و تشخیص، ص ۱۲۰.

از دید خدا باورانه، فلسفه وجودی دین و ارسال پیامبران چیزی جز توانمند نمودن انسان به منظور ساختن سبک زندگی مؤمنانه برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت نیست. به همین دلیل دین سرمایه‌هایی را در اختیار افراد قرار می‌دهد: نخست آنکه دین مشتمل بر یک جهان بینی و نظام معنایی است و این سرمایه فرهنگی موجب تعالی بخشی نزد افراد می‌شود؛ دیگر آنکه دین دارای یک نظام نمادی و دارای شعائر است که به پیروان خود سرمایه‌ای نمادین می‌بخشد و در نهایت، دین دارای گروه یا اجتماعی از پیروان است و همچنین نهاد و سازمان نسبتاً منسجمی است که سرمایه‌های اجتماعی را در هر جامعه پدید می‌آورد. اما در مقابل، در دیدگاه امانیستی حاکم بر فضای اجتماعی غرب آنچه اهمیت پیدا کرده انسان محوری به جای خدامحوری است. انسان مصلحت‌اندیش منفعت‌طلبی، ماد یگرایی و کسب قدرت و لذت را مبنای هر رفتار خود قرار داده است. او تعریفی که از دین در این فضا ارائه می‌دهد از قالب قواعد رفتاری و ارزش‌های عقل خود فراتر نمی‌رود. در این تعریف، اگر برخی وجه معنوی قایل هستند، آن را منحصر در زندگی و اخلاق فردی می‌دانند، لذاست که دین خود کی میدان (زیر فضای اجتماعی) است و افراد در آن در کسب قدرت و سرمایه‌ها به رقابت می‌پردازند.^۱ همین‌طور دین در میدان‌های دیگر می‌تواند حضور داشته باشد؛ زیرا سرمایه‌های منتسب به آن می‌توانند در هر میدانی نقش ایفا کنند.^۲

در اسلام اجتماع و روابط اجتماعی اهمیت بسزایی دارد. بسیاری از معارف و آموزه‌های دینی تنها در پرتو اجتماع معنا و مفهوم می‌یابند. تا آنجا که بسیاری از معارف اخلاقی و دینی در اسلام مشروط به جمع و جماعت شمرده شده است. بسیاری از فضایل اخلاقی و قوانین فقهی، حقوقی و علمی علاوه بر آثار فردی، در شکل‌گیری هویت دینی و شاکله جامعه اسلامی مؤثر هستند. در اندیشه دینی، جامعه دینی، جامعه‌ای است که مردم آن به داوری «دین» در مورد رفتار و اعمالشان تن می‌دهند و معیارهای دین را در مورد رفتار، اعمال و باورهایشان می‌پذیرند. به عبارت دیگر، می‌توان جامعه دینی را «جامعه دین‌مدار»، «دین باور» و «دین داور» و «جامعه مطلوب دین» دانست. شاخص چنین جامعه‌ای، مدینه‌النبی و جامعه علوی است. برای نیل به چنین جامعه‌ای باید مفهوم «جامعه دین‌مدار» را در سایه مبانی و اصول مشترک آن، در یک مجموعه واحد و در قالب مفهوم «نظام» بازکاوی و جست‌وجو کرد. اجمالاً جامعه دینی، جامعه‌ای است که باید در پرتو عقل و شرع، توأمان، مسیر خود را مشخص کند، و از مسیر حق و حقیقت منحرف نگردد. این هدف،

۱. بوردیو، نظریه کنش، ص ۹۳، ۱۷۵.

۲. بوردیو، نظریه کنش، ص ۱۷۵.

آن گاه امکان تحقق دارد که مؤلفه‌هایی را رعایت کند؛ مؤلفه‌هایی که در قالب اصول و مبانی مشترک و یا همان خدامحوری، هدفمندی جهان خلقت، کرامت انسانی، عدالت الهی، مسئولیت پذیری انسان و ... معنا و مفهوم می‌یابد.

نظام اسلامی و جامعه دینی، و به اصطلاح حیات طیبه ای که اسلام وعده تحقق آن را داده است، جامعه ای است متشکل از مجموعه افرادی که حول محور واحد (خدامحوری) بسط یافته، دارای بینش‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها و باورهای خاص بوده، در پرتو ایمان، هجرت، حرکت، جهاد و مبارزه، به کمک و یاری هم‌نوعان شتافته، ولایت، دوستی، سرپرستی و رهبری خدای متعال و انبیا و اولیای الهی را پذیرفته‌اند. این افراد، تحت لوای فرهنگ و روش رفتاری واحد، که برگرفته از تعالیم دینی و وحیانی است، دارای هویت واحد دینی هستند. به عبارت دیگر، این دین است که در قالب ارائه برنامه‌های مدون و در قالب معجزه جاویدان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در قرآن و آموزه‌های دینی، سلامت و سعادت زندگی دنیوی و اخروی جمعی انسان‌ها، به ویژه مؤمنان را تضمین می‌کند. تأسیس چنین جامعه دینی ای، همواره بزرگ‌ترین آرمان ادیان الهی و حاملان رسالت‌های دینی بوده است. انسان دینی باید با پایبندی به آموزه‌های برگرفته از دین، در پی تحقق حیات طیبه ای باشد که دین وعده آن را داده است.

آنچه سبک زندگی در اسلام و ادیان آسمانی را از دیگر الگوهای سبک زندگی در سایر مکاتب متمایز می‌کند، چارچوب کلی سبک زندگی انسان است که آدمی بر اساس آن، مسیر خویش به سوی هدف نهایی و سعادت پایدار را تعقیب می‌نماید. این چارچوب کلی، از سوی پروردگاری ترسیم شده که خالق عالم و آدم و آگاه به ابعاد وجودی اوست. اگر این موضوع مورد ملاحظه قرار گیرد که مدون سبک زندگی آدمی، خود، خالق و مدبر اوست و به راز و رمزهای درونی او آگاه و به نیازها و خواسته‌های او واقف است و حتی تعبیه کننده جهاز و ابزارهای تأمین آنها در وجود اوست، معقول نیست گفته شود که او در این تدوین به نیازها و خواسته‌ها توجه نداشته است. از طرفی، حکمت خداوند اقتضا می‌کند نیازهای انسان نه تنها در تدوین اهداف ملحوظ باشد، بلکه به گونه ای در وجود انسان قرار داده شده باشد که زمینه ساز اهداف و راه و روش بشر در زندگی او به شمار آید، در غیر این صورت، تعبیه این نیاز در وجود آدمی فاقد توجیه منطقی خواهد بود. پس از تأمل فوق، لازم است آموزه‌ها و تعالیم دینی از بعد انطباق با نیازهای اصیل آدمی مورد بررسی قرار گیرد و بدون هرگونه پیش فرض و داوری قبلی، نسبت به تطبیق این آموزه‌ها از منظر درون دینی با نیازهای اصیل و واقعی آدمی اقدام شود.

۲-۷- هماهنگی با نیازها

بنابر آنچه گفته شد، هماهنگی با نیازها میزان خوبی برای ارزیابی سبک‌هایی است که برای زندگی انسان تعریف می‌شود. هر قدر یک الگوی سبک زندگی بتواند در نوع نگرشی که برای مخاطب خود به ارمغان می‌آورد، به نیازهای عمیق تر و وسیع تری از وی توجه کند، ارزشمندتر است. در برابر، الگویی از سبک زندگی که یک جنبه به برخی از نیازهای آدمی می‌نگرد و برخی دیگر را نادیده می‌گیرد به همان اندازه از مطلوبیت واقعی فاصله دارد. نسخه مورد توصیه برای گزینش شیوه زندگی حاوی تمامی نیازهای اصیل اوست. بنابراین، توجه به نیازهای آدمی، معیاری برای «واقعی بودن» یک نظریه در سبک زندگی تلقی می‌شود.

۲-۷-۱- دسته بندی گرایش‌ها و نیازها

معمولاً نیازها و گرایش‌ها به دو گروه تقسیم می‌شود:

۱. گرایش‌ها و امیال مادی یا غریزی: این دسته از امیال در انسان منشأ مادی و غریزی داشته و مشترک میان انسان و حیوان است؛ مانند تمایل انسان به خوردن و آشامیدن، پوشاک، ارتباط جنسی و غیره...^۱ در سبک زندگی اسلامی، یکی از محورهای لازم، رشد همه جانبه آدمی و توجه به جمیع ابعاد موردنیاز او می‌باشد. به همین دلیل، در تعالیم حیات بخش اسلام به نیازهای مادی و معنوی به طور کامل و با جهت گیری الهی پرداخته شده است. برای مثال، ازدواج، مایه آرامش آدمی معرفی شده است.^۲ این تعبیر و مانند آن، متضمن تصریح به گزینش سبک زندگی واقع بینانه و همه جانبه نگر پیشوایان معصوم است. در سبک زندگی اسلامی استفاده از لذات مادی و مواهب غریزی به حدی مورد توجه قرار گرفته که بی توجهی به لذات غریزی مشروع حتی به حیات معنوی آدمی نیز آسیب وارد می‌کند.

۲. گرایش‌های روحی و معنوی یا فطری: این دسته از امیال در انسان منشأ معنوی داشته و از اختصاصات وی به شمار می‌رود و توجه به امیال غریزی در طول این دسته از گرایش‌ها قرار دارد و روشن است که ارزش اصیل و پایدار از آن تمایلات فطری و معنوی است، به گونه ای که اگر قرار باشد میان تمایلات مادی و معنوی، گزینش نسبت به یکی از آن دو صورت گیرد قطعاً و طبعاً تمایلات و کشش‌های معنوی از لحاظ رتبه و جایگاه در مکانت رفیع تری قرار دارند، هر چند گرایش‌های مادی زمینه ساز بهره مندی بهتر

۱. موفق، معنای زندگی، ص ۲۱.

۲. روم / ۲۱.

از تمایلات روحی و معنوی هستند». در طول تاریخ، معنویت، که محصول مشترک تمام ادیان توحیدی است، به زندگی انسان‌ها جهت داده است. حضور معنویت در متن زندگی، الم و اضطراب را زایل کرده و رضایت مندی انسان را میسر ساخته است.^۱ اما «در دوران جدید، فرهنگ غرب به نیازهای غریزی و مادی که مرتبط با جسم و شیء بودن انسان است پرداخت و سربلند و کامیاب بود و توانست بهترین ابزار و وسائل آسایش بدن را تدارک ببیند؛ اما در ارضای نیازهای فطری یا معنوی که مرتبط با بعد روحی یا شوق می‌شود، متأسفانه توفیقی به دست نیاورد».^۲

۲-۷-۲- دین و تأمین نیازها

گرایش به معنویت و پرستش خداوند، یک حقیقت ثابت و پایدار است. «انسان یک توجهی می‌کند از ناحیه باطنی خودش به آن حقیقت که او را آفریده است و خودش را در قبضه قدرت او می‌بیند، خودش را به او نیازمند و محتاج می‌بیند. در واقع، سیری است که انسان از خلق به سوی خالق می‌کند. این امر اساساً قطع نظر از هر فایده و اثری که داشته باشد، خودش یکی از نیازهای روحی بشر است. انجام ندادن آن در روح بشر ایجاد عدم تعادل می‌کند».^۳ برخی از آیات قرآن از این پیوند موجود در متن واقعیت انسان خبر می‌دهد: «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».^۴

«فقیر در لغت به کسی گویند که ستون فقرات او در هم شکسته است و کسی که فقرات او در هم شکسته باشد، جز در پناه اتکا بر غیر و پیوند با آن نمی‌تواند قیام کند. انسان نیز بر همین قیاس، جز در پناه ارتباط با خداوند نمی‌تواند قیام و قوامی داشته باشد. بنابراین، قوام انسان به پیوند او با خداوند است».^۵

در فرازهایی منسوب از دعای عرفه امام حسین علیه السلام، آن حضرت در راز و نیاز با خداوند بیان می‌دارد: «الهی انا الفقیر فی غنای فکیف لا اکون فقیرا فی فقری»^۶: «پروردگارا! من در آنچه دارم، فقیر و وابسته به تو هستم؛ پس چگونه در آنچه ندارم بی‌نیاز و مستقل باشم. در دعای «ابوحمزہ ثمالی» نیز از زبان امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: «اللهم انی أجد سبل المطالب الیک مشرعه»^۷: «خدایا! من راه هر مقصودی

۱. زمانی، ماجرای معنویت، ص ۲۴.

۲. زمانی، ماجرای معنویت، ص ۲۱۹.

۳. مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ص ۲۹۳.

۴. فاطر/ ۱۵: «ای آدمیان! شما فقیر به سوی خداوند هستید و خداوند بی‌نیاز و ستوده است».

۵. پارسانیا، هستی و هبوط انسان در اسلام، ص ۶۲.

۶. قمی، مفاتیح الجنان، فرازهای منسوب به «دعای عرفه».

۷. قمی، مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزہ ثمالی.

را به درگاه تو در آمد و رفت می‌یابیم. «سبل المطالب» یعنی: راه‌های ابراز نیاز همه برای خدا باشد. پس باید راه‌های ابراز نیاز و خواسته‌های خویش را بدانیم و مسیر و جهت همگی آنها را به سوی پروردگار متعال در نظر بگیریم. حتی در امور معنوی و دعا کردن نیز، که نوعی درخواست از ساحت باری تعالی است، باید بدانیم از خدا چه بخواهیم و نحوه برقراری ارتباط با خدای متعال چگونه باید باشد.

یکی از دستاوردهای مشترک ادیان الهی آن است که نیاز به پرستش را به نیکوترین وجه پاسخ می‌گویند و موجود شایسته عبادت را به انسان نشان می‌دهند و از پرستش معبودهای دروغین باز می‌دارند. «راز خود گفتن و نیاز خویش بر ملا ساختن، از زیباترین جلوه‌های پرستش است؛ زیرا در این حال، آدمی معبود خویش را نزدیک تر از هر کس دیگر به خود می‌یابد».^۱ به هر حال، اسلام به انواع مختلف نیازها توجه کامل نموده و متناسب با هر کدام دستورالعمل‌های مشخصی مطرح نموده است.

البته باید به این نکته توجه داشت که «نیازهای طبیعی بشر، زمینه‌ای برای انحراف و تسلط شیطان است. باید ضمن تأمین نیاز، به لغزش‌های آن توجه داشت».^۲ بر همین اساس است که خدای متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ».^۳ یعنی در کنار برآوردن نیاز طبیعی خود، مراقب کید و وسوسه شیطان نیز باشید، اگرچه پرداختن به نیازهای ابتدایی، شرط لازم حیات طیبه و تنظیم سبک زندگی مطلوب است؛ زیرا «مادامی که فرد تحت فشار گرسنگی یا تمایلات جنسی است و یا سرپناهی برای حداقل زندگی ندارد و... نمی‌تواند به طرف تعالی اخلاق پیش رود».^۴

با عنایت به تفصیل گذشته، می‌توان به معادله جدیدی دست یافت که در این بخش به اجمال بیان می‌شود. بنابر تعریف عام، دین به معنای روش و شیوه و به عبارت دیگر، سبک زندگی است.^۵ دین آسمانی ترسیم‌کننده شیوه دین داران و ادیان غیرتوحیدی ترسیم‌گر شیوه زندگی سکولار هستند. از آن رو که محرک اولیه آدمی در تمامی رفتارها و فعالیت‌ها، نیاز است و «هدف انسان در زندگی، رفع نیاز است»^۶ و دین نیز تبیین‌کننده شیوه زندگی یعنی شیوه رفع نیاز است، پس می‌توان از تعامل این سه مفهوم اساسی

۱. سعیدی مهر و دیوانی، معارف اسلامی (۱)، ص ۱۱۳.

۲. قرآنی، تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۵۸.

۳. بقره/ ۱۶۸.

۴. آذربایجانی و دیلمی، اخلاق اسلامی، ص ۲۷۱.

۵. طباطبائی، قرآن در اسلام، ص ۱۲.

۶. مصباح، معارف قرآن، ص ۲۲۳.

(نیاز، دین و سبک زندگی) به ارتباط دوسویه میان اضلاع این مثلث دست یافت: از جهتی، دین ترسیم کننده سبک زندگی است و از سوی دیگر، سبک زندگی انتخابی فرد هم عامل تأثیرگذاری در تقویت و یا تضعیف دین داری فرد محسوب می‌شود، همان گونه که مراتب ایمانی افراد در ادیان و مذاهب مختلف یکسان نیست. برخی اندیشمندان که دین را مجموعه‌ای از نمادها می‌دانند، به نقش متقابل دین و سبک زندگی باور دارند. «نمادهای مذهبی میان سبک معینی از زندگی و یک نوع مابعدطبیعه خاص همخوانی اساسی برقرار می‌کنند و بدین سان، هریک از مرجعیت دیگر سود می‌برد».^۱ دین تأمین کننده و ترسیم کننده جهت نیازهای مادی و معنوی انسان است و نیازهای او به ویژه در ناحیه گرایش‌های معنوی و فطری نیز عاملی برای توجه به دین داری یا گسترش آن است. یکی از نظریه پردازان معتقد است: «تبیین عمل مذهبی را باید در رشته نیازهایی جست و جو کرد که چشمداشت برآورده شدن آنها، باورداشت‌های مذهبی و انجام مناسک مذهبی را برمی‌انگیزاند. وی از برآورده شدن نیازها به وسیله دین به عنوان کارکرد اجتماعی و روان شناختی آن سخن می‌گوید».^۲ پس بین اضلاع این مثلث ارتباط چندسویه برقرار است؛ یعنی دین مبتنی بر نیازهای آدمی است و انسان بر اساس نیازهای فطری، اصیل و تعالی طلب خود و به منظور تأمین صحیح آنها، به دین روی می‌آورد. از طرف دیگر، دین ترسیم کننده نیازهای واقعی و تمایز آنها از نیازهای کاذب انسان است و سبک زندگی انتخابی نیز در راستای تأمین نیازها قرار دارد.^۳ به عبارت روشن تر، همان گونه که سلیقه و انتخاب از عناصر اصلی سبک زندگی است، پس با اتخاذ سبک زندگی خاصی می‌توان به تأمین نیازها همت گماشت. از سوی دیگر، این نوع سبک زندگی حاصل نیازها و کمبودهایی است که گزینش این نوع از سبک زندگی تأمین کننده و برآورنده آن نیازهاست.

بنابراین، اگر نیاز وصول به کمالات، عامل حرکت انسان به سوی دین است و دین نیز عامل ترسیم سبک زندگی می‌باشد، پس میان اضلاع این مثلث تعامل فعال و پویای دینامیکی برقرار است و با این پیوند سه گانه و شناخت انواع نیازهای وجود آدمی، می‌توان به سبک زندگی پایدار، مطلوب و واقع بینانه‌ای دست یافت.

۱. هملتون، جامعه شناسی دین، ص ۲۷۴.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. شریفی، همیشه بهار، ص ۲۸.

چنانچه در بخش مفهوم شناسی سبک زندگی در علوم اجتماعی گذشت، مقصود از سبک زندگی «الگوی کنش‌های مرجح است یا کنش‌های مرجحی که دارای الگو است». پس بنا به این تعبیر، سبک زندگی دو ویژگی اصلی دارد: یکی داشتن الگو و سبک و دوم این که در این کنش‌ها نوعی ترجیح وجود دارد. به عبارتی مردم بسیاری از رفتارها را بر حسب اجبار یا عادت انجام می‌دهند، اما بخشی از رفتارهایشان از سر انتخاب و ترجیح است. این انتخاب‌ها به باورها و سلیقه‌های افراد برمی‌گردد و در نتیجه با هم تناسب و ربط دارد. یا حداقل هر دسته از رفتارهای ناشی از ترجیحات در حوزه‌ی خود با هم تناسب دارد و از این مناسبات می‌شود الگو یا الگوهای استخراج کرد. این مناسبات یا الگومندی همان سبک زندگی است. بر اساس معنای ارائه‌شده فوق از سبک زندگی، می‌توان به روشنی گفت که ترکیب «سبک زندگی دینی» ترکیبی درست و معنادار است. سبک زندگی دینی سبکی است که الگوهای مطرح در آن از ترجیحات دینی یا مبتنی بر مبانی دینی پدید آمده است. به لحاظ عینی ما می‌توانیم درون هر نوع فرهنگ مبتنی بر مذهب و مکتبی (اعم از شیعه، سنی، مسیحی، بودایی و ...) این الگوها را دنبال کنیم و اتفاقاً این یکی از حوزه‌های مطالعاتی فعال در مورد سبک زندگی در مجامع علمی است. در حوزه اندیشه و فرهنگ اسلامی و شیعی هم مطالعاتی شده و می‌توان تحقیقات بسیار دیگری انجام داد، چون اسلام همه حوزه‌های زندگی را پوشش داده و برایشان دستور دارد. لذا اسلام کامل‌ترین سبک‌های زندگی را عرضه می‌کند.

فصل سوّم:

روش پژوهش

۳-۱- مقدمه

روشمند بودن از ارکان و منطق تحقیق دانسته شده است. روش عبارت است از: «چگونگی گردآوری اطلاعات و پردازش آنها به منظور انجام کاری نو، بر روی متن یا موضوعی کار نشده یا حل مسأله‌ای حل نشده»^۱.

انتخاب روش مناسب زاییده تصور پژوهشگر از هویت پژوهش و فرآیند تحقیق است.^۲ محقق از ابتدا باید مشخص کند برای انجام پژوهش خود از چه روش و ابزارهایی استفاده خواهد کرد. اگر روش ما برای رسیدن به یک هدف نادرست باشد، ممکن است هر چه بیشتر تلاش کنیم، کمتر نتیجه بگیریم.^۳ از این رو داشتن روش مشخص و ضابطه‌مند، پژوهشگر را در چارچوب تحقیق نگه می‌دارد و سیر وی را در نیل به نتایج منطقی و هدف پژوهش هموار می‌سازد.^۴

هدف از پژوهش حاضر کشف مبانی و مؤلفه‌های سبک زندگی مطلوب از منظر قرآن کریم است. از این رو در این فصل به ترتیب موضوعات روش پژوهش، جامعه پژوهش، نمونه و روش نمونه‌گیری، ابزار اندازه‌گیری، شیوه اجرا و مراحل انجام پژوهش و شیوه تحلیل داده‌ها به بحث گزارده می‌شود.

۳-۲- روش پژوهش

روش پژوهشی مد نظر این نوشتار، روش کیفی و استنباطی، از نوع تحقیقات بنیادین یا مبنايي است. یعنی به مانند دیگر تحقیقات مبنايي یا پایه‌ای، در جستجوی کشف حقایق و واقعیت‌ها و روابط بین آنها در قالب یک علم معین بوده که به گسترش مرزهای دانش در حوزه همان علم خاص منجر می‌شود. تحقیق حاضر از نظر هدف بنیادی است و با روش کیفی و استنباطی به شیوه تحلیل اسنادی انجام گرفته است. در این دست پژوهش‌ها همانند تحقیقات مبنايي یا پایه‌ای، در جستجوی کشف حقایق و واقعیت‌ها و روابط بین آنها در قالب یک علم معین بوده که به گسترش مرزهای دانش در حوزه همان علم خاص منجر می‌شود. به وسیله این روش مشخصات خاص پیام به طور روشمند و دقیق جهت استنباط علمی شناسایی شده و به تحلیل و واریسی اسناد و مدارک پرداخته شده است.

۱. نکونام، روش تحقیق با تأکید بر علوم انسانی، ص ۳.

۲. فرامرزقراملکی و شالباف، تدوین پایان‌نامه شیوه‌ها و مهارت‌ها، ص ۸۹.

۳. حسینی، روش تحقیق با گرایش علوم نقلی، ص ۱۷.

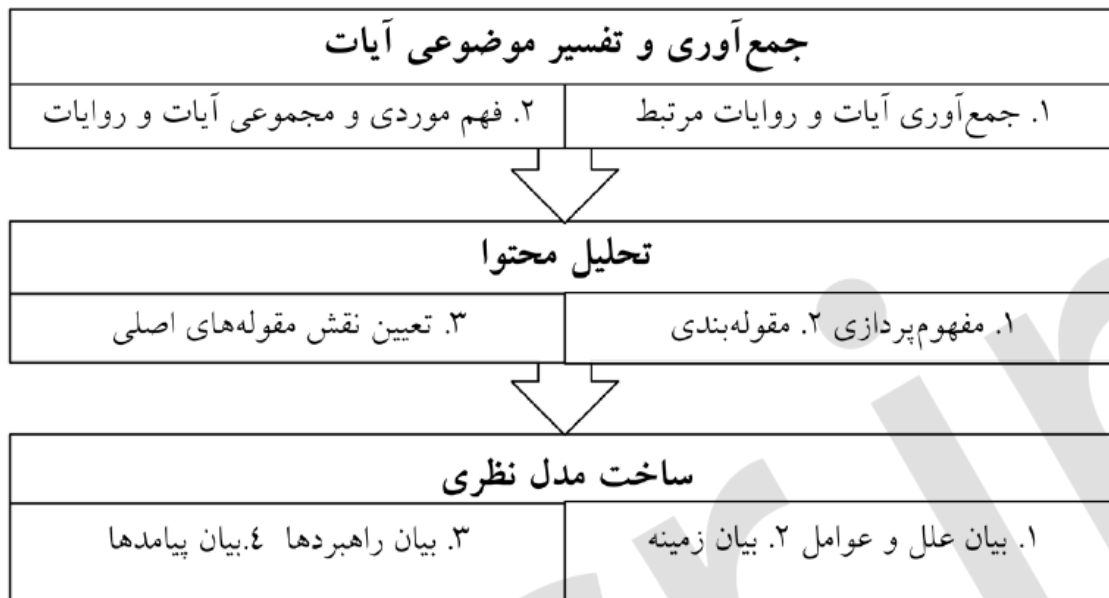
۴. فرامرزقراملکی و شالباف، ص ۹۲.

در رابطه با موضوع نوشتار حاضر، مؤلف ضمن کشف مسائل بنیادین در حوزه سبک زندگی قرآنی و روابط بین آنها که همان مبانی و مؤلفه‌ها هستند، به تبیین علمی و اوصاف آنها به روش کیفی و تحلیل اطلاعات می‌پردازد.

فرایند تحقیق نیز، به گونه‌ای است که با گردآوری داده‌های مورد نیاز از آیات قرآنی مرتبط با مسأله زندگی، مبانی مؤثر در شکل‌دهی کمی و کیفی آن با توجه به ادبیات تحقیق مشخص گردید. در ادامه با مراجعه به منابع تفسیری تلاش شد تا با تحلیل صحیح آیات مربوطه، فرضیه‌هایی ارائه شود. پس از آن، ضمن آزمایش فرضیه‌ها، داده‌های موجود نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گرفتند. این مرحله، به تولید گزاره‌های کلی نظری در حوزه سبک زندگی قرآنی ختم شد. آن گزاره‌های کلی نظری، مبانی و مؤلفه‌هایی هستند که حاکم بر تمامی شئون سبک زندگی قرآنی از حوزه سیاست گرفته تا اقتصاد و فرهنگ، و حتی مسائل نظامی و خوراک و پوشاک و ... را شامل می‌شود. در این مرحله مبانی علمی، سوابق نظری و پژوهشی مرتبط نیز مورد مطالعه قرار گرفت.

همچنین رویکرد پژوهش استدلالی، و برگرفته از خلاقیت‌های ذهنی محقق، دانش پیشین، اطلاعات و مواد اولیه تحلیل، به روش کتابخانه‌ای و روشهای تحلیل منطقی و قیاسی، می‌باشد که نتایج آن، مبنایی برای پژوهش‌های بعدی در حوزه سبک زندگی قرآنی خواهد بود. یعنی گزاره‌های کلی استخراج شده در این تحقیق می‌تواند هم در عرصه مسائل کلی و بنیادین سبک زندگی مورد استفاده آیندگان قرار گیرد و هم در حوزه مسائل جزئی زندگی که با استفاده از آنها، به ارائه مدل و سبک زندگی خاص قرآنی در حوزه‌های مختلف، بی‌انجامد.

یکی از محققان حوزه مطالعات سبک زندگی اسلامی بر این باور است که مدل روش شناختی مطالعه سبک زندگی اسلامی مبتنی بر یک مدل ترکیبی از «جمع آوری و تفسیر موضوعی آیات»، «تحلیل محتوا»



و «ساخت مدل نظری» است. او این مدل ترکیبی پیشنهادی خود را در الگوی زیر ترسیم کرده است:^۱

درباره روش پژوهش این تحقیق گفتنی است که دو مرحله نخست از مدل ترکیبی بالا یعنی «جمع

آوری و تفسیر موضوعی آیات» و «تحلیل محتوا» طی مراحل ذیل مورد توجه است:

۱. شناسایی آیات قرآنی مرتبط با مسأله زندگی و مبانی مؤثر در شکل دهی کمی و کیفی آن با توجه

به ادبیات تحقیق؛

۲. مراجعه به منابع تفسیری برای کشف معنایی آیات شناسایی شده؛

۳. ارزیابی و تحلیل آیات شناسایی شده با توجه به آرای تفسیری مفسران اسلامی؛

۴. پاسخ مقتضی به سؤالات پژوهش با توجه به یافته‌های تحقیق و مبانی نظری مطرح شده؛

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی.

۱. کافی، «مدل روش شناختی مطالعه سبک زندگی اسلامی»، ص ۱۲۶-۱۳۵.

۳-۳- جامعه پژوهش

جامعه پژوهش متنی است. برای پاسخ‌گویی به سؤال اول تحقیق جامعه پژوهش، شامل همه آیات قرآن کریم بوده است.

۳-۴- نمونه تحقیق

نمونه تحقیق حاضر منطبق با جامعه متنی براساس اهداف و سؤالات تحقیق شامل شمار قابل توجهی از آیات قرآن کریم است که می‌توان با تکیه بر آنها به تبیین مبانی و مؤلفه‌های سبک زندگی از منظر قرآن کریم پرداخت.

۳-۵- ابزار گردآوری داده‌ها

ابزارهای اصلی مورد استفاده برای جمع‌آوری یافته‌ها در این پژوهش عبارتند از: فیش‌های اخذ شده از آیات قرآن کریم، فیش‌های اخذ از منابع تفسیری مورد بررسی، براساس جستجو در متن و رجوع به نمایه‌ها و هم‌چنین جستجو از طریق نرم‌افزارهای مرتبط و جدول تحلیل.

۳-۶- روش جمع‌آوری داده‌ها

برای جمع‌آوری داده‌ها از دو روش کتابخانه‌ای و رایانه‌ای استفاده شده است. بخش عمده‌ای از اطلاعات و مطالب مورد نیاز تحقیق در کلیات، مبانی نظری و روش تحقیق با استفاده از منابع موجود در کتابخانه‌ها به دست آمد.

مبنای کار در یافتن پاسخ به سؤالات تحقیق، جمع‌آوری آیات مرتبط با سبک زندگی از جامعه تحقیق یعنی متن تمام قرآن کریم بوده است. گردآوری داده‌ها، از طریق فیش برداری از منابع مکتوب (منابع کتابخانه‌ای و نرم‌افزارهای جامع التفسیر، جامع الاحادیث، مکتبه اهل البیت و ...) و استخراج آیات و روایات از فرهنگ موضوعی قرآن و فرهنگ موضوعی تفاسیر و کتب حدیثی صورت گرفته و سپس به تحلیل، استنتاج و سازماندهی داده‌ها اقدام شده است.

۳-۷- روش تحلیل داده‌ها

تحقیق حاضر از نوع کیفی - استنباطی و شیوه تحلیل داده‌ها به صورت تحلیل اسنادی بوده است. در این روش به درک و تحلیل و ارزیابی آیات قرآنی مرتبط با نمونه تحقیق پرداخته شده است. با این روش به خواندن، درک و تحلیل آیات قرآنی پرداخته شد و بعد از شناسایی و خلاصه کردن اجزاء آن در راستای

اهداف و سؤالات تحقیق و گروه‌بندی یافته‌ها براساس مفهومی‌شان در کنار یکدیگر، ارزیابی و تحلیل و کشف پاسخ‌های درخور برای سؤالات پژوهش صورت پذیرفت.

SCC.ir

فصل چهارم:

یافته‌های پژوهش

۴-۱- مقدمه

پژوهش حاضر مشتمل بر دو پرسش اساسی است:

۱- مبانی و اصول سبک زندگی مورد نظر قرآن کریم چیست؟

۲- مؤلفه‌های الگوی زندگی مطلوب از منظر قرآن کریم کدام است؟

در ادامه یافته‌های پژوهش در پاسخ به این دو پرسش به تفکیک ارائه می‌شود.

۴-۲- سؤال اول

سؤال اول پژوهش: مبانی و اصول سبک زندگی مورد نظر قرآن کریم چیست؟

شناسایی مبانی سبک زندگی قرآنی، مهمترین هدف این تحقیق به شمار می‌رود. یافته‌های پژوهش در پاسخ به این پرسش حاکی از آن است این مبانی را می‌توان در دو بخش کلی دسته بندی کرد: یک. مبانی شناختی (معرفتی) و دو. مبانی رفتاری. گفتنی است که مبانی شناختی خود به دو دسته قابل تقسیم است: یک. مبانی هستی شناسی و دو. مبانی انسان شناسی.

در توضیح این مطلب باید اشاره کرد که به طور کلی چگونگی رفتار در هر سبکی از زندگی، مبتنی بر جهان بینی حاکم بر آن سبک، مبانی شناختی و رفتاری میان افراد آن جامعه است. در این میان نوع نگاه به هستی، مبدأ آفرینش و انسان اهمیتی دوچندان دارد؛ چه آنکه بدون شناخت خدا، هستی و انسان، چگونگی رفتار انسان در جامعه تبیین نخواهد شد. در باب مبانی قرآنی سبک زندگی، از دو چیز می‌توان بحث نمود: مبانی شناختی (معرفتی) و مبانی رفتاری. مبانی شناختی خود در دو مقوله کلی مبانی هستی شناسی و مبانی انسان شناسی قابل پی جویی است؛ زیرا وقتی بحث از مبانی می‌شود، مراد بررسی نوع جهان بینی و فهم یک مکتب از خدا، جهان، انسان و روابط انسانی در جامعه است که در استنباط از مسایل اجتماعی، فرهنگی و ... نمود پیدا می‌کند. به طور کلی چگونگی رفتار در هر سبکی از زندگی، از یک سو مبتنی بر جهان بینی حاکم بر آن سبک است. از این رو کسی که جهان را ناشی از یک اراده حکیمانه می‌داند با کسی که جهان را ناشی از حرکت کورکورانه و بدون غایت می‌انگارد، ناگزیر سبکی که در زندگی برای خویشتن برمی‌گزینند و مطابق با آن اندیشه‌ها و رفتار و اعمال خود را پایه ریزی می‌کنند با یکدیگر متفاوت خواهد بود. از سوی دیگر بر مبانی انسان شناسی در آن سبک متکی است، یعنی اینکه مقام انسان در آن شیوه زندگی چیست و چگونه تلقی می‌شود؟

از آنجا که علم و شناخت مقدمه همه امور است، چگونگی رفتار انسان در جامعه (سبک زندگی انسان) بدون شناخت خدا و انسان و طرز تلقی انسان از هستی تبیین نخواهد شد. از این رو اساسی ترین مبانی قرآنی در سبک زندگی، مبانی شناختی انسان است. چنانکه گفتیم این مبانی را می‌توان در دو حوزه مبانی هستی‌شناسی و مبانی انسان‌شناسی با تکیه بر آموزه‌های قرآنی به بحث گذارد.

سیر مباحث در این فصل، بدین شکل است که پس از بیان توضیحات اجمالی، به بررسی و تحلیل آنها در حوزه قرآن پرداخته، و سپس به چند مورد از جلوه‌ها و تأثیرات آن مبانی در بطن سبک زندگی از منظر قرآن کریم اشاره خواهد شد که چگونگی و کیفیت این اثرگذاری مبانی، در داخل جریان زندگی به خوبی تبیین و معلوم گردد.

۴-۲-۱- مبانی شناختی (معرفتی)

مبانی شناختی (معرفتی) را می‌توان در دو بخش مورد مطالعه و بررسی قرار داد: یک. مبانی هستی‌شناسی؛ دو. مبانی انسان‌شناسی.

۴-۲-۱-۱- مبانی هستی‌شناسی

سبک زندگی در اندیشه اسلامی مبتنی بر نوعی تفسیر و تحلیل و اعتقاد درباره جهان هستی و خداوند است که به آن مبانی هستی‌شناختی گفته می‌شود.

در خصوص مبانی هستی‌شناسی سه مبنای کلی از منظر آیات قرآن کریم قابل ارائه است که شاید بتوان گفت سایر مبانی و اصول جزئی تر از این رویکردهای کلی و عام ناشی می‌شود. این مبانی سه گانه هستی‌شناسی عبارتند از:

مبنای اول: ایمان کامل

مبنای دوم: ولایت و حاکمیت خداوند

مبنای سوم: هدفداری نظام آفرینش (به تبع هدفمندی و معناداری زندگی)

۴-۲-۱-۱-۱-۱ مبنای اول: ایمان کامل

بی‌شک سبک زندگی هر فرد و جامعه‌ای متأثر از نوع باورها (جهانبینی) و ارزش‌های (ایدئولوژی) حاکم بر آن فرد و جامعه است. بنابراین، نوع باورها و جهان بینی حاکم بر نگرش انسان نه تنها اولین مبنا و مؤلفه شکل دهنده سبک زندگی اوست بلکه اصلی ترین و مهمترین آنهاست. براین اساس، می توان گفت که «ایمان» یکی از مبانی اساسی در سبک زندگی قرآنی است.

عموماً زمانی که از مفهوم «ایمان» به طور کلی سخن به میان می‌آید، عمدتاً در ذهن انسانها ایمان به خدا به عنوان «خالق جهان» متبادر می‌شود. از این رو مبنای «ایمان کامل» نیز، جمع کننده همه این مبانی در بافت معنایی خود است، به گونه‌ای که هر یک از اجزای آن، مبنایی از مبانی مذکور را شامل می‌شود.

بنا بر آیات قرآن کریم ایمان به حوزه های مفهومی دیگری جز خداوند نیز تسری یافته است، هرچند در بیشتر منابع و متونی که به بحث درباره ایمان پرداخته اند، این موضوع که اساساً ایمان به چه حوزه های مصداقی و معرفتی علاوه بر خداوند تعلق یافته، کمتر پرداخته شده و تا حد زیادی مورد غفلت قرار گرفته است.

باید گفت که غفلت از متعلقات ایمان، آسیب های فراوانی را به بار خواهد آورد. در واقع مهمترین زیان آن، همین محدود شدن حوزه ایمان به خداوند متعال است. زیرا ایمان اگر به تمامی آن متعلقات که ذکر خواهد شد تعلق نگیرد، ایمان کاملی نخواهد بود و می توان از این جهت خیلی از مسائل اساسی سبک زندگی قرآنی را منحرف و تحریف کرد.

به دلیل اینکه ایمان ناقص، قابلیت تخلف دارد. به این شکل که ایمان اگر فقط به یکی از آن حوزه ها تعلق گرفت، از آن حوزه ای که خالی است، می توان تحریف و انحراف را وارد کرد و با ورود انحراف و تحریف از همان حوزه، القای حیرت و غفلت در همانجا صورت خواهد پذیرفت.

پس از آن، یقین که شالوده و رشته اصلی مقوله ایمان است، به وسیله غفلت و حیرت از میان خواهد رفت. در نتیجه ایمان ناقص، همراه با شک و ضعف خواهد شد. اما اگر ایمان به تمامی حوزه‌هایش تعلق گیرد، یقین کامل حاصل خواهد شد.

از دیگر مسائل مهمی که انجام این بحث را در حوزه سبک زندگی ضروری می‌کند، حملاتی است که به ایمان انسان از ابتدا تا به امروز، به وسیله های گوناگونی صورت گرفته است. این حملات دو نوع است. نوع اول، به اصل ایمان است که در صورت عدم توفیق به سلب کل ایمان، دشمنان سعی در نفوذ به

ساختار ایمان انسان می‌کنند که از راه ایجاد شکاف و نقص در هیأت آن، انتظار دارند به هدف خود برسند. به این صورت که با نفی یکی از متعلقات ایمان فرد، نفوذ دشمن به ساختار و شاکله ایمان صورت گرفته و به همین منوال، به سراغ دیگری رفته و تا آخرین درجه به پیشروی ادامه می‌دهند تا بتوانند سلب ایمان از فرد کنند.

حتی در برخی مواقع، لازم نیست که دشمن تا آخرین درجه با فرد همراه شود، بلکه خاصیت و ذات هیأت ایمان، به گونه ای است که به محض سلب یکی از متعلقات، نقص و شکاف خود به خود در دیگر پدید خواهد آمد و گویا متعلقات ایمان، مانند دانه های تسبیح به هم تنیده هستند.

یکی از آن دشمنان و بلکه از آشکارترین و از سخت ترین آنان، شیطان رجیم است.^۱

از این رو، ایمان از اساسی ترین مبانی سبک زندگی قرآنی به شمار می‌رود و می‌توان گفت که دیگر مقوله های سبک زندگی قرآنی، به این مقوله ارتباط عمیق دارند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲ همانطور که در آیه معلوم است، ایمان به همراه عمل صالح، به «حیات طیبه» ختم می‌شود. عمل صالح که همان مؤلفه ها، ویژگی ها، ممیزات و مقومات سبک زندگی قرآنی را شامل می‌شوند، بدون مبانی اساسی و کلیدی چون ایمان، کاری از پیش نمی‌برند. در واقع میوه درخت تنومند ایمان و عمل صالح، «حیات طیبه» و «سبک زندگی قرآنی» است.

مفهوم شناسی «ایمان»

واژه «ایمان» از ریشه «أ - م - ن» مشتق شده است. این ریشه لغوی در قرآن کریم با تمامی مشتقاتش، ۸۷۹ مرتبه، در ۷۷ سوره و در ۷۲۳ آیه ذکر شده است. معنای ریشه «أ - م - ن» در لغت، «دوری از گزند» و

۱. خداوند متعال در آیات فراوانی شیطان را دشمن آشکار انسانها معرفی کرده از جمله/ بقره/ ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام/ ۱۴۲؛ اعراف/ ۲۲؛ طه/ ۱۱۷؛ فاطر/ ۶؛ یس/ ۶۰ و چندین آیه دیگر. اما در آیه ای دیگر، دشمنی آشکار او را مخصوصاً با ایمان آدمی به صورت گویاتر بیان کرده است؛ «كَمَثَلَ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (حشر/ ۱۶). بنا بر نظر مفسران در تفسیر آیه، این کافر شدن انسان، دفعی نبوده و بلکه طی درجات و مراتب گوناگونی توسط نفوذ تدریجی شیطان صورت می‌گیرد. برای نمونه نک: طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۲۱۳؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۳۷.

۲. نحل/ ۹۷. «هر کس از مرد یا زن، [کار] شایسته ای انجام دهد، در حالی که او مؤمن است، پس قطعاً او را به زندگانی پاکیزه ای زنده می‌داریم و حتماً مزدشان را بر طبق بهترین چیزی که همواره انجام می‌دادند، به آنان پاداش خواهیم داد.»

«سلامت ماندن» و ضدّ خوف و ترس است.^۱ همین معنا و مفهوم در کلمه «امانت» نیز وجود دارد،^۲ به گونه ای که مالِ امانت داده شده هم در نزد «امانت گیرنده» (مُؤْتَمِن) سالم و دور از ضرر است، و هم ذهنِ «امانت دهنده» (مُؤْتَمِن) از عدم آسیب به مالش در آرامش و طمأنینه است.

کاربرد واژه «امین» در آیه «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»^۳ به معنای شهر امن و دور از اضطراب است. این کلمه نیز به حفظ، وثوق، رفع خوف، دوری از وحشت و طمأنینه معنا شده است.^۴

معنای لغوی «ایمان»

همچنانکه گفته شد واژه «ایمان» از ریشه لغوی «أ-م-ن» مشتق شده است. لغت شناسان برای این واژه معانی گوناگونی ارائه کرده اند که از جمله آنها «قرار دادن نفس در سکون و آرامش به وسیله تصدیق و تسلیم در برابر قدرت لایزال الهی» است که خداوند متعال آن آرامش و دوری از ضرر را برای فرد تضمین می کند.^۵ از جمله اسماء و القاب خداوند متعال که در قرآن کریم بدان اشاره شده، لفظ «مؤمن» است. در آیه ۲۳ سوره حشر آمده است: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ».^۶ کاربرد این واژه در مورد خداوند، به این معناست که بندگانش را از ظلم شدن در حالت بی ایمانی حفظ و آرامش و طمأنینه می دهد. یا در تعبیری دیگر این واژه را اقرار و تصدیق به خداوند همراه با امنیت و آرامش معنا کرده اند.^۷ بنا بر نظری دیگر، کاربرد این واژه در باره خداوند به معنای وثوق، اعتماد، اعتقاد و تصدیق قلبی به خداوند است به گونه ای که هیچ گونه شک و تردیدی در آن راه نداشته باشد.^۸

۱. مصطفوی، التحقيق، ج ۱، ص ۱۵۰؛ راغب اصفهانی، المفردات، ص ۹۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۳؛ جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۷۲.

۲. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» (نساء/۵۸).

۳. تین/۳.

۴. ازهری، جمهرة اللغة، ج ۱۵، ص ۳۶۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۳؛ جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۷۲؛ راغب اصفهانی، المفردات، ص ۹۰؛ مصطفوی، التحقيق، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵. مصطفوی، التحقيق، ج ۱، ص ۱۵۰.

۶. «او خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست، فرمانروا، کاملاً پاک (از هر عیب و نقص)، سلامت بخش، ایمنی بخش ننگهبان، شکست ناپذیر، جبران کننده، بزرگ منش...»

۷. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۹۰.

۸. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۳.

از نظرات و دیدگاههای لغویان چنین برداشت می‌شود که این واژه در معنای اصلی خود، آرامش و سکون و طمأنینه را جای داده است که ضد وحشت و اضطراب است. اما در ابواب و اشکال گوناگون، معنای متفاوتی را افاده می‌کند؛ از معنای امانت گرفته تا معنای امین و دیگر معانی که بدانها اشارت رفت. کلمه ایمان نیز علی‌رغم معنای گوناگونی که از آن دیده شد، در مفهوم تصدیق قلبی و یقین آور همراه با اعتماد به خداوند متعال جهت حفظ از مضرات بی‌ایمانی اتفاق نظر وجود دارد.

معنای اصطلاحی «ایمان»

واژه «ایمان» در اصطلاح شرع و نزد متکلمان اسلامی به طور مفصل و دقیق تر مطرح گردیده است. این اختلافات به اختلاف مبانی آن فرقه‌های کلامی در تعریف ایمان برمی‌گردد که باعث به وجود آمدن فرق کلامی بسیار زیادی در جهان اسلام شده است.^۱ تشریح این دیدگاهها و تبیین خاستگاه‌های اختلافات آنان در مجال این نوشتار نمی‌گنجد، با این حال ضمن نگاهی گذرا به آن تعاریفات، بیش از همه بر موضوع اصلی یعنی بررسی نقش و جایگاه ایمان به عنوان مبنای سبک زندگی قرآنی متمرکز خواهیم شد.

برخی ایمان را به معنای تصدیق و اقرار زبانی می‌دانند.^۲ یعنی اگر فردی با قلب خود تصدیق و با زبان خود اقرار کرد که ایمان دارد، می‌توان به او مؤمن گفت. مبنای این نظر، جداانگاری ایمان از عمل است.^۳ وقتی که ایمان از عمل جدا انگاشته شد، دیگر به تبع، ایمان قابل زیادت و نقصان نخواهد بود. در این صورت، ایمان یک موضوعی است که در قلب و زبان بدان اقرار شده و با عمل، مراتب و درجات آن سنجیده نخواهد شد.

همچنین طبق این دیدگاه، اقرار صرف با زبان موجود مفهوم «ایمان» در شخص نخواهد بود؛ چه در این صورت، می‌بایست تمام منافقان مؤمن باشند. از سوی دیگر، معرفت صرف یعنی تصدیق محض را نیز نمی‌توان ایمان نامید؛ زیرا در این صورت باید تمام اهل کتاب را در زمره مؤمنان برشمرد.^۴

۱. ایزوتسو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۳۳ و ۱۲۹.

۲. عامر نجار، فی مذاهب الاسلامیین، ص ۵۶۵؛ بغدادی، أصول الإیمان، ص ۲۴.

۳. عامر نجار، همان، ص ۵۳۱ - ۵۳۳.

۴. علی اصغر حلبی، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، ص ۱۸۶.

اما در نزد برخی دیگر علاوه بر موارد مذکور، انجام مقداری عمل نیز ضرورت دارد تا بتوان به آن فرد مؤمن گفت. یعنی هر فردی که با زبان اقرار کرد و قلب او نیز به تصدیق آن گروید، باید عمل نیز داشته باشد تا بتوان اصطلاح مؤمن را بر او اطلاق کرد.^۱

در نتیجه، حضور عنصر عمل رکن و پایه این نظر در تعریف ایمان محسوب می‌گردد. پس طبق این نظر، می‌توان ایمان را دارای مراتب و قابل سنجش توسط عمل دانست.

برخی از افرادی که معتقد به پیوند ایمان و عمل با هم هستند، ایمان را با معرفت یکسان می‌دانند. از نظر آنان عمل از آثار خارجی این علم و معرفت به شمار می‌آید و وجود یا عدم یا ضعف ایمان هر شخص با معیار مطابقت اعتقادات دینی او با عالم واقع سنجیده می‌شود.^۲

استناد این گروه به پیوند ایمان با عمل، آیاتی هستند که در آنها به پیوستگی ایمان و عمل صالح اشاره شده است.^۳ سخن مشهور امام صادق (ع) در پاسخ به سؤال راوی در تبیین معنا و مفهوم «ایمان» که «وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْأِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»^۴ همین معنای اصطلاحی را بیان می‌کند. البته باید یادآور شد که طبق این نظر، با صرف عدم انجام یکی از لوازم عملی ایمان، نمی‌توان آن فرد را خارج از ایمان دانست.

بلکه اگر کسی به آنچه نازل شده اقرار کند، از آن جهت که اهل معرفت و اقرار است مؤمن به شمار می‌آید و در صورتی که گناهکار باشد فاسق خواهد بود، نه کافر.^۵ البته درباره مفهوم ایمان می‌توان به تشریح بیش از این پرداخت اما به همین مقدار اکتفا می‌شود به دلیل اینکه مبحث اصلی این نوشتار، تشریح مفهوم نبوده و این اندازه هم از باب ضرورت ذکر شد.

اما در ارتباط مبحث ایمان در سبک زندگی باید گفت که سبک زندگی یک نظام در هم تنیده خاصی است که نمی‌توان اجزاء آن را به تنهایی و بدون در نظر گرفتن ابعاد و جوانب گوناگون آن تفسیر و تحلیل

۱. قوام الدین مانکدیم، شرح الأصول الخمسة، ص ۴۷۶-۴۷۹.

۲. مفید، أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۱۹۰.

۳. طباطبائی، المیزان، ج ۱۵، ص ۶ و ج ۱۸، ص ۱۵۸-۱۵۹، ۲۵۸-۲۵۹.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۴۱؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۲۲. در برخی منابع روایی، این جمله از پیامبر (ص) روایت شده است. نک:

صدوق، الأمالی، ص ۲۶۸؛ همو، عیون أخبار الرضا (ع)، صص ۲۲۶-۲۲۸، ح ۱-۵؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۵۷.

۵. مفید، أوائل المقالات، ص ۴۷ و ۴۸.

در سبک زندگی اسلامی، خداوند نه تنها ربّ انسان، بلکه ربّ همه موجودات و هستی بخش عالم است و برخلاف کسانی که می‌پندارند خداوند جهان را خلق نموده و آن را به حال خود واگذارده، عالم هستی و از جمله انسان، چه در خلقتش و چه در ادامه و بقا نیازمند خداست و اگر لحظه ای لطف خداوند از او سلب شود، نیست و نابود می‌گردد. از این رو، در سوره اعراف می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».^۱ منظور از «خلق» آفرینش نخستین، و منظور از «امر» قوانین و نظاماتی است که به فرمان پروردگار در عالم هستی (تکوین) حکومت می‌کند و آنها را در مسیر خود راهبری و هدایت می‌نماید.^۲

سبک زندگی اسلامی، مبتنی بر نوعی جهان بینی است که خداوند را به عنوان آفریننده و صاحب اختیار معرفی می‌کند و در جای جای کلمات خداوند و سخنان پیامبران الهی بر صاحب اختیاری و هستی بخشی خدا و نفی ربوبیت غیر خدا تأکید شده است.^۳ در این بینش، انسان به عنوان موجودی وابسته و نیازمند به خدا معرفی شده و انسان نیازمند محض است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».^۴ از این رو، هر چه انسان دارد از فیض و جود خداست و هستی او وابسته به خداست. اگر علم و قدرتی دارد، شعاعی از علم و قدرت الهی است که به او افاضه شده و در نزد خداوند جایگاهی ندارد و به هیچ وجه جای فخر فروشی و بالیدن به خود نیست؛ اما چنانچه فقر و شدت نیاز و درماندگی خود را به درگاه الهی بیشتر ابراز کند، در جایگاه ربوبی خریدار دارد. در نتیجه چون تمامی خلق مخلوق خداوند، محتاج او خواهند بود و خدا بدان جهت که خالق و مدبر است، غنی است و جز او کسی غنی نیست.^۵

بدین ترتیب، تنها ربّ در عالم خداوند است و همه چیز تحت عنایت ربوبیت او اداره می‌شود؛ چرا که اگر فردی به خالقیت خداوند اذعان داشته باشد، اما به ربوبیت او معتقد نباشد، ارتباط خدا و عالم را قطع نموده است و نقشی برای خداوند در تدبیر امور عالم جز ایجاد آن قائل نیست و بنابراین نمی‌توان انتظار امر

۱. اعراف / ۵۴: «در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت روز را به شب که شبان آن را می‌طلبد می‌پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان».

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۶۹؛ طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۱۵۰.

۳. نک: الحمد / ۱، البقره / ۳۱؛ الانعام / ۱۶۴؛ الاعراف / ۵۴؛ یوسف / ۳۹؛ الرعد / ۱۹؛ الدخان / ۹۸ و موارد دیگر.

۴. فاطر / ۱۵: «ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است».

۵. طباطبائی، المیزان، ج ۱۷، ص ۳۳.

و نهی از او داشت؛ زیرا ارتباط خداوند با عالم تنها در ایجاد آن بوده و در تدبیر امور عالم و تشریح قواعد زندگانی نقشی نخواهد داشت و بدین ترتیب، سبک زندگی ارتباطی با خداوند نخواهد داشت و صرفاً وجود عالم مربوط به اوست، اگرچه عالم معنادار و مقصددار است. در مورد نقش خداوند در هستی‌شناختی می‌توان وجوه مختلفی را فرض نمود؛ از باور به وجود خداوند به عنوان خالق تا باور به ربوبیت تکوینی - نقش او در تدبیر و اداره امور عالم - و ربوبیت تشریحی - نقش خداوند در تشریح احکام و باید‌ها و نبایدها - و تعیین شیوه زندگی انسان که همگی تأثیرات مهم و اساسی در سایر ابعاد جهان بینی انسان و سبک زندگی او خواهند داشت.

ایمان به فرشتگان

دومین موردی که در ساختار ایمان انسان در سبک زندگی قرآنی باید جای بگیرد، ایمان به فرشتگان است و در کنار ایمان به خداوند متعال و دیگر متعلقات ایمان، تأکید زیادی پیرامون آن در قرآن شده است. به عنوان نمونه به یکی از آن موارد اشاره می‌شود: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...»^۱

همچنین به کسانی که با فرشتگان دشمنی و عداوت داشته باشند، کافر و دشمن خدا دانسته شده که این، خود نشان از عواقب سوء آن دارد: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»^۲

ایمان به انبیای الهی

باور و ایمان به همه پیامبران خداوند نیز یکی از متعلقات ایمان، بلکه از مهمترین آنها به شمار می‌رود. قرآن کریم نیز در این مورد، تأکیدات فراوانی را انجام داده است تا اهمیت این مطلب برای انسانها به خوبی معلوم گردد: «...فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»^۳ خداوند منان در قرآن کریم برای ایمان آوردن گان به انبیاء الهی پاداش، و برای مخالفت کنندگان با آنها وعید عذاب داده است.^۴

۱. بقره/ ۲۸۵: «فرستاده (خدا)، به آنچه از طرف پروردگارش به سوی او فرو فرستاده شده، ایمان آورده است و مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش، ایمان آورده اند...». همچنین آیات دیگری نیز هستند که بر این امر اشاره دارند از جمله بقره/ ۱۷۷ و نساء/ ۱۳۶.

۲. بقره/ ۹۸: «کسی که دشمن خدا و فرشتگانش و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است) و در واقع خدا دشمن کافران است».

۳. آل عمران/ ۱۷۹: «... پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان بیاورید و [خودتان را] حفظ کنید، پس برای شما پاداشی بزرگ است».

همچنین آیات دیگری نیز دال بر ضرورت ایمان به همه انبیاء الهی اشاره دارند از جمله: «...وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَّا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (بقره/ ۲۸۵). آیه ۱۷۷ سوره بقره نیز بر همین امر تأکید دارد.

۴. «وعده پاداش به فرمانبرداران از پیامبران الهی» نک: حدید/ ۱۹ و «وعید عذاب به مخالفان انبیاء» نک: فتح/ ۱۳.

اما ایمان آوردن به حضرت رسول اکرم (ص) را به صورت مجزا و مخصوص ذکر کرده است: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَّا مَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۱.

ایمان به کتب آسمانی

موضوع پنجمی که در سبک زندگی قرآنی باید به آن ایمان داشت، کتب آسمانی است که از جانب خداوند متعال برای هدایت بشریت نازل شده است. در این بخش، به تمام کتب آسمانی که خداوند توسط فرشته وحی به انبیاء خود نازل کرده است، باید ایمان آورد نه فقط به قرآن کریم؛ چه آنکه در آیات متعددی، از قرآن کریم به عنوان تصدیق کننده کتب آسمانی دیگر یاد شده است.^۲ برای نمونه، خداوند در آیه ۳۶ سوره بقره می‌فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۳. این آیه به طور صریح بر ایمان آوردن به تمام کتب آسمانی دلالت دارد. همچنین آیات دیگری نیز هستند که کتب آسمانی را در کنار دیگر متعلقات ایمان ذکر کرده اند.^۴

۱. اعراف/ ۱۵۸: «بگو: ای مردم! در حقیقت من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم آن (خدایی) که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین، فقط برای اوست هیچ معبودی جز او نیست زنده می‌کند و می‌میراند پس ایمان آورید به خدا و فرستاده اش، پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد و از او پیروی کنید تا شاید شما راهنمایی شوید».

۲. بقره/ ۸۹ و ۹۱.

۳. بقره/ ۱۳۶: «بگوید: به خدا و آنچه بر ما فرود آمده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و (پیامبران از) فرزندان (او) فرود آمده، و (نیز) آنچه به موسی و عیسی داده شده، و آنچه به پیامبران از طرف پروردگارش داده شده، ایمان آورده ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و ما تنها تسلیم او هستیم».

۴. آیاتی مانند/ بقره/ ۱۷۷ و نساء/ ۱۳۶. ایمان آوردن به کتب آسمانی، به تعابیر گوناگون دیگری نیز آمده است که مراد آنها، همان کتب آسمانی و یا به طور خاص، قرآن کریم می‌باشد. از جمله/ ایمان به نور، مراد قرآن کریم است/ تغابن/ ۸، اعراف/ ۱۵۷. نک: فخررازی، همان، ج ۱۵، ص ۳۸۲ و ج ۳۰، ص ۵۵۴؛ طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۲۸۲ و ج ۱۹، ص ۳۰۰. ایمان به کلمات، مراد کتب آسمانی و انبیاء و شرائع گذشته است/ اعراف/ ۱۵۸. نک: طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۲۸۴؛ فخررازی، همان، ج ۱۵، ص ۳۸۵.

ایمان به روز قیامت

مورد دیگری که در ساختمان ایمان در سبک زندگی قرآنی باید بدان ایمان داشت، روز قیامت و لقاء پروردگار و یا به تعبیری دیگر، معاد است. خداوند متعال از آمدن قطعی و حتمی روز قیامت به بندگان خود در آیات گوناگونی سخن به میان آورده است: «إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَّا يُؤْمِنُونَ»^۱. در قرآن برای معتقدان به قیامت وعده نجات و شادمانی داده که در آیات ۶۲ سوره بقره و ۶۹ سوره مائده آمده است.^۲ همچنین برای منکران و تکذیب کنندگان آن هم وعیدهای گران بار و سنگینی داده است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنَّ الَّذِينَ لَّا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۳. این موضوع تا بدان قدر پر اهمیت است که به عنوان شرط و ویژگی مؤمنین در قرآن ذکر شده است. آنجا که می‌فرماید: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۴. یعنی آنقدر باید اعتقاد به قیامت در انسان قوی و راسخ گردد، که به مرحله یقین برسد و در این حال است که او را می‌توان مؤمن حقیقی نامید. گرچه موضوع «لقاء رب» در زیرمجموعه روز قیامت و رستاخیز می‌گنجد، اما به خاطر اهمیت آن، قرآن کریم بارها و بارها به صورت جداگانه بدان تأکید کرده است.

خداوند متعال به کسانی که ایمان به لقاء او دارند و آن را آرزو می‌کنند، اینگونه می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۵. یا در آیه پایانی سوره مبارکه کهف آنها را به انجام عمل صالح و دوری از شرک در عبادت خداوند امر می‌کند: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَكَلَّا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۶.

۱. غافر/ ۵۹: «قطعاً ساعت (رستاخیز) آمدنی است، در حالی که هیچ تردیدی در آن نیست و لیکن بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند». آیات دیگری نیز شبیه به همین تعبیر به حتمی بودن معاد اشاره دارند/ کهف/ ۲۱، طه/ ۱۵، حج/ ۷. همچنین این مورد هم در کنار موارد دیگر مورد تأکید قرار گرفته است/ بقره/ ۱۷۷، نساء/ ۱۳۶.

۲. «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره/ ۶۲)؛ «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (مائده/ ۶۹).

۳. ... و اینکه کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، عذاب دردناکی برای آنان آماده ساخته ایم! موارد دیگری نیز برای وعید منکران قیامت هستند که عبارتند از/ تشبیه به مستکبران، نحل/ ۲۲- گمراهی و سرگردانی، نمل/ ۴- وعید عذاب، سبأ/ ۸.

۴. بقره/ ۲. و نیز این آیات «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (نمل/ ۳) و «وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (لقمان/ ۴).

۵. عنکیوت/ ۵: «هر کس به ملاقات خدا همواره امید دارد، پس (آماده شود، چرا) که سرآمد (معین شده از طرف) خدا آمدنی است. و او شنوا [و] داناست». همچنین خداوند یکی از صفات خاشعین را ایمان متقن و قطعی به لقاء او معرفی کرده است: بقره/ ۴۵ و ۴۶.

۶. کهف/ ۱۱۰.

اما کسانی را که به لقاء او ایمان نداشته و آن را قطعی ندانند، خاسر و زیان کار^۱، فراموش شده از رحمت و نظر خداوند در روز قیامت^۲، گمراه و دور از هدایت^۳ و دارای ترازوی اعمال بسیار سبک و خفیف^۴ می خواند و می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْئُرُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۵.

ایمان به آیات و نشانه‌های الهی

ایمان به آیات و نشانه‌های الهی نیز یکی دیگر از متعلقات مهم نقشه ایمان در سبک زندگی قرآنی است. مراد از آیات و نشانه‌های الهی اعم از معجزات انبیاء، آیات آفاقی و آیات انفسی است. ایمان آوردن به اینها، نشان دهنده اعتقاد و باور به خداوند متعال است که در روند زندگی انسان نقش بسزایی دارد. خداوند متعال با وعده سلام و درود و مهربانی خود، تشویق به ایمان آوردن به آیات و نشانه‌های خود می کند و اینگونه می فرماید: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»^۶.

خداوند متعال، آیات و نشانه‌های خود را روشی برای تبیین حقیقت و فهم آن برای انسانها ذکر کرده است. یعنی آیات گوناگونی را در سرتاسر عالم قرار داده است تا بشریت با دیدن، تحقیق و تدبر و ایمان به آنها، پی به حقیقت هستی برده و برای خداشناسی خود از آنها بهره گیرد. قرآن کریم در این باره می فرماید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...»^۷.

خداوند متعال در آیه ای دیگر مؤمنان و معتقدان به آیات الهی را چنین معرفی می نماید: «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۸.

۱. انعام / ۳۱ و یونس / ۴۵.

۲. اعراف / ۵۱.

۳. یونس / ۴۵.

۴. کهف / ۱۰۵.

۵. عنکبوت / ۲۳: «و کسانی که نشانه‌های خدا و ملاقات او را منکر شدند، آنان از رحمت من ناامیدند و آنان برای شان عذاب دردناکی است!».

۶. انعام / ۵۴: «و هر گاه کسانی که به نشانه‌های ما ایمان می آورند نزد تو آیند، پس بگو: سلام بر شما باد!...».

۷. فصلت / ۵۳: «بزودی نشانه‌های خود را در اطراف (جهان) و در خودشان به آنان می نمایانیم، تا اینکه برای آنان آشکار شود که او حق است...».

همچنین آیات دیگری نیز هست که به چندین مورد از نشانه‌ها و آیات الهی اشاره دارند از جمله/ بقره/ ۱۶۴، آل عمران/ ۱۹۰، انبیاء/ ۳۰ - ۳۳.

۸. سجده / ۱۵: «فقط کسانی به آیات ما ایمان می آورند که هر گاه بدان (آیات) یادآوری شدند، سجده کنان (بر زمین) می افتند، و با ستایش

پروردگارشان تسبیح می گویند در حالی که آنان تکبر نمی ورزند».

اما همانند دیگر متعلقات ایمان، برای تکذیب آیات و نشانه‌ها و معجزات الهی، به مراتب عذاب‌ها و سرانجام‌های بدتری آمده است. از جمله: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱. همچنین سرزنش و وعید عذاب،^۲ اصحاب آتش خواندن،^۳ دوری از رحمت الهی،^۴ حبط اعمال،^۵ گناه کبیره خواندن این عمل^۶ و چندین مسأله دیگر، از جمله عواقب بسیار بد تکذیب آیات الهی به شمار می‌روند که در قرآن کریم برای هر کدام آنها، آیات زیادی وجود دارد.

اما یک نکته حائز اهمیت دیگر این است که ایمان همانطور که به موارد مذکور به طور ایجابی وابسته و متعلق شد، موارد سلبی نیز دارد. آنها به طور خلاصه عبارتند از: ایمان به باطل،^۷ ایمان به جبت و طاغوت،^۸ ایمان به بعضی از کتب،^۹ ایمان به بعضی از رسل^{۱۰} و ایمان به بعضی از متعلقات.^{۱۱}

همبستگی و نسبت شناسی متعلقات ایمان

پس از بررسی متعلقات ایمان در قرآن کریم، مطلب دیگری که خیلی حائز اهمیت است، این است که موارد مذکور، میان همدیگر، به شدت همبستگی و علقه ناگسستنی دارند. به نحوی که ایمان به بعضی از آنها و کفر به بعض دیگرشان، امکان پذیر نخواهد بود.

یعنی یک انسان باید به همه آنها با هم ایمان آورده تا بتوان اطلاق مؤمن را به او کرد، و یا اینکه اگر به بعضی ایمان داشت و به بعضی دیگرشان کفر ورزید، به او نمی‌توان مؤمن گفت. قرآن کریم در جای

۱. نحل / ۱۰۴: «در واقع، کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند، خدا آنان را راهنمایی نمی‌کند و برای آنان عذاب دردناکی است».

۲. اعراف / ۷۲ و مؤمنون / ۷۴ و روم / ۱۶.

۳. بقره / ۳۹.

۴. عنکبوت / ۲۳.

۵. کهف / ۱۰۵.

۶. غافر / ۳۵.

۷. «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (عنکبوت / ۵۲).

۸. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (عنکبوت / ۵۲).

۹. «... أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...» (بقره / ۸۱).

۱۰. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضِ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (نساء / ۱۵۰).

۱۱. آیه ۱۵۰ سوره نساء علاوه بر اینکه اشاره دارد به موضوع ایمان به بعضی از رسل، همچنین طبق سیاق، اشاره به این موضوع نیز دارد که ایمان به برخی از متعلقات، ایمان ناقص و سلبی خواهد بود. این مطلب از عبارت «... وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» و همچنین از عبارت «... وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» بدست می‌آید. یعنی کسانی که می‌خواهند در ایمان به خدا و رسول تفرقه و جدایی افکنند و راهی بین آن دو برگزینند، ایمان ناقصی دارند. بنابراین ایمان ناقص، یعنی ایمان به برخی از متعلقات، می‌تواند یکی از موارد سلبی ایمان باشد.

جای آیات خود به این مطلب اشاره و تأکید کرده است. آیه ۱۳۶ سوره مبارکه نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَالَّذِي نَزَّلَ مِن قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۱.

علامه طباطبائی پیرامون تفسیر این آیه بر این نظر است که این آیه تهدید کرده که اگر به تک تک این جزئیات و تفصیلات ایمان نیاورید به ضلالتی بعید گمراه شده‌اید. معلوم می‌شود که مراد از ایمان اول، ایمان به طور اجمال و سر بسته و در بسته است و مراد از ایمان دوم، ایمان به تفصیلی است که در آیه بیان نموده و معنی آیه این است که مؤمنین باید ایمان سر بسته و اجمالی خود را بر تک تک این جزئیات بگسترانند.

زیرا این جزئیات معارفی هستند که به یکدیگر مرتبط و وابسته‌اند و هر یک مستلزم بقیه است. یعنی ایمان به یکی از آن حقایق و معارف تمام نمی‌شود مگر با ایمان به همه آن معارف، بدون اینکه یکی از آنها استثناء شده و در نتیجه به بعضی از آنها ایمان بیاورند و به بعضی دیگر کفر بورزند که اگر چنین کنند در حقیقت به همه کفر ورزیده‌اند.

حال چه در ظاهر باشد که همان کافر، و چه در باطن باشد که منافق خواهد بود.^۲

فخر رازی نیز در بیان احتمالات گوناگون آیه، و در رد این احتمال که ایمان به برخی از موارد مذکور و کفر به بعضی دیگر امکان دارد، با ذکر روایتی، آن را به شدت نفی و می‌فرماید: «روی أن جماعة من أخبار اليهود جاءوا إلى النبي (ع) وقالوا: يا رسول الله إنا نؤمن بك و بكتابتك و بموسى و التوراة و عزيز، و نكفر بما سواه من الكتب و الرسول، فقال (ع): بل آمنوا بالله و برسله و بمحمد و بكتابه القرآن و بكل كتاب كان قبله، فقالوا: لا نفعل، فنزلت هذه الآية فكلهم آمنوا.»^۳

۱. نساء/ ۱۳۶: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و فرستاده او، و کتابی که بر فرستاده اش فرود آورد، و کتاب [های الهی] که قبلاً فرو فرستاد، ایمان (واقعی) آورید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب هایش و فرستادگان او و روز واپسین کفر ورزد، پس به یقین به گمراهی دوری، گمراه شده است.» البته همانند همین آیه، چند آیه دیگری نیز بر ایمان به همه متعلقات ایمان تأکید دارند از جمله/ بقره/ ۱۷۷. همچنین علاوه بر اینکه باید به همه متعلقات ایمان به طور کامل ایمان داشت، آیات دیگری نیز بر این مطلب اشاره دارند که درون خود متعلقات ایمان، نیز نباید فرق، جدایی و تفاوت قائل شد. به عنوان مثال نباید بین ایمان به خدا، و رسولش جدایی انداخت (نساء/ ۱۵۰ - ۱۵۲) یا اینکه نمی‌شود به بعضی از کتب آسمانی ایمان آورد، و به بعضی دیگر کافر شد (بقره/ ۸۵). همچنین درباره پیامبران نیز این حکم آمده است: بقره/ ۱۳۶ و ۲۸۵؛ آل عمران/ ۸۴.

۲. طباطبائی، المیزان، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۱۳؛ نیز در این رابطه نک: عبدالحسین طیب، همان، ج ۴، ص ۲۳۸؛ فضل الله، همان، ج ۷، ص ۵۰۴؛ ابوالمکارم حسنی، دقاتق التأویل، ص ۱۰۴؛ ابوالفتوح رازی، همان، ج ۶، ص ۱۵۰؛ سید قطب، همان، ج ۲، ص ۷۷۸؛ مغنیه، همان، ج ۱، ص ۴۵۵.

۳. فخر رازی، همان، ج ۱۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

روایت شده است که جماعتی از احبار یهود نزد پیامبر (ع) آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما به تو و به کتاب تو و به موسی و تورات و عزیز ایمان می‌آوریم و کفر می‌ورزیم به کتابها و فرستادگانی غیر از آنها. پیامبر (ع) فرمودند: بلکه ایمان بیاورید به خدا، و به فرستادگانش و به محمد و به کتاب او قرآن و به همه کتاب‌هایی که قبل از او بودند. پس آنها گفتند: ما اینچنین نمی‌کنیم. پس این آیه نازل شد و همه آنها ایمان آوردند.

طبرسی، سیوطی و مکارم شیرازی و بسیاری از مفسران دیگر نیز این روایت را نقل کرده و بر این قول اند که ایمان باید به همه متعلقات آن صورت پذیرد تا بتوان فرد را مؤمن اطلاق کرد. در غیر این صورت، امکان ندارد.^۱

حال اینکه چرا متعلقات ایمان در آیه، و آیات مشابه در همین ۵ مورد خلاصه شده و در حالی که در قرآن کریم همانگونه که گذشت، غیب و نشانه‌های الهی نیز جزء آنها محسوب می‌شدند اما در این آیات نیامده است، بحث دیگری است. اینجا یک بحث دیگری پیش می‌آید و آن همپوشانی و نسبت‌شناسی متعلقات ایمان است. یعنی در این هفت موردی که به صورت جداگانه و از آیات گوناگون به صورت مستدل ذکر شد، برخی زیرمجموعه برخی دیگرشان هستند.

اما به لحاظ اهمیتی که دارند، در آیات گوناگون جداگانه ذکر شده‌اند. به عنوان مثال ایمان به انبیاء الهی، طبعاً ایمان به مواردی را که به وجود آنها وابسته باشد را خود به خود به پیش خواهد آورد و همین‌طور موارد دیگر.

این آیات نشان دهنده این موضوع هستند که هر کس به درستی و کامل به موارد اساسی متعلقات مذکور ایمان بیاورد، در واقع به همه آنها نیز ایمان آورده است. البته باید به درستی و کامل و طبق فرمان الهی ایمان بیاورد که به راه درست می‌انجامد. نه اینکه بگوید به موارد اساسی ایمان آوردم، و لوازم آن را که در واقع ایمان به موارد دیگر هستند، را نمی‌پذیرم.^۲

۱. طبرسی، همان، ج ۳، ص ۱۹۲؛ سیوطی، همان، ج ۲، ص ۲۳۴؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۶۶؛ فیض کاشانی، الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴۶

۲. برای این آیات نک: بقره/ ۱۳۶ و ۲۸۵؛ آل عمران/ ۸۴؛ تغابن/ ۸. این آیات ایمان آوردن به خدا، رسول و کتاب را امر کرده‌اند که در بردارنده همه موارد ایمان می‌باشد. جهت تفصیل مبحث همپوشانی و نسبت‌شناسی متعلقات ایمان، نک: فخررازی، همان، ج ۵، ص ۲۱۵؛ مکارم شیرازی نیز این مبحث را تأیید می‌کند که اعتقاد به موارد اساسی متعلقات ایمان، لاجرم و قطعاً باید همراه و هماهنگ با التزام عملی به تمام دستورات الهی باشد. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۹۹.

بنابراین در واقع، ایمان به موارد اساسی متعلقات ایمان، لوازمی دارد. از جمله آن لوازم، ایمان آوردن به متعلقات فرعی آنها نیز می‌باشند. به عبارت دیگر، برخی موارد متعلقات ایمان نسبت به برخی دیگرشان، همپوشانی دارند. یعنی ایمان به موارد اساسی نظیر ایمان به خدا، پیامبران و معاد که دیگر موارد آن را همچون آیات و نشانه‌های الهی که آثار وجودی حضرت حق و برپایی قیام قیامت می‌باشند، یا ایمان به کتب آسمانی که وسیله‌ی هدایت انبیاء برای بشریت هستند، و یا همچنین ایمان به فرشتگان که انبیاء توسط آنها وحی را دریافت می‌کنند، پوشش می‌دهند. البته با رعایت شرایط کامل و طبق فرمان باری تعالی.

تبیین چرایی همبستگی و ارتباط متعلقات ایمان قرآنی با سبک زندگی

پس از اینکه ارتباط و پیوند میان متعلقات ایمان ثابت و نسبت هر یک با هم معلوم گردید، لازم می‌گردد به این پرسش پاسخ داده شود که علت این همبستگی و علقه میان آنها چه بوده و در عین حال، چه ارتباطی با سبک زندگی دارد. در بیان این چرایی باید گفت که به تعبیر قرآن^۱ اگر قرار باشد که بین ایمان به خدا و رسول به عنوان یکی از متعلقات ایمان جدایی انداخته شده و میان آنها راهی برگزیده شود، که همان ایمان به بعضی و کفر به بعضی خواهد بود، اساساً راه حق، متفرق و چندگونه می‌شود.

بدین معنا در صورت قبولی این موضوع که می‌توان به برخی از متعلقات ایمان آورد و برخی نیز کفر ورزید، پس در همین حال خود به خود تأیید شده است که آن هم نیز راه حقی خواهد بود. یعنی ایمان به برخی از آنها، به عنوان یک راه واحد و جدا، و کفر به برخی دیگر نیز خود به مثابه یک راه دیگری پذیرفته خواهد شد. در این حالت، تعدد طرق و راههای وصول الی الله پیش می‌آید. به عبارت دیگر، تکثرگرایی در پیمودن راه هدایت که هم از راه ایمان به برخی و هم از راه کفر به برخی بگذرد و این، طبق منطق قرآن کریم غلط و باطل است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...»^۲.

به نظر می‌رسد مراد آیه موردنظر این باشد که برخی به دنبال این هستند که با ایجاد جدایی بین متعلقات ایمان و ایمان به برخی و کفر به برخی دیگر، «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» در پی ایجاد و انتخاب راهی دیگر در بین آنها (ویریدون أن

۱. نساء/ ۱۵۰-۱۵۳: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا * وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا».

۲. انعام/ ۱۵۳: «و این راه راست من است پس از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] پیروی نکنید، که شما را از راه او پراکنده می‌سازد...».

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) هستند که از نظر قرآن مردود و باطل بوده و تنها راه صحیح و کامل از منظر قرآن کریم، همان راه خداوند متعال است: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...» آن هم فقط یکی بوده و هیچ راه دیگری غیر از آن نباید تبعیت و پیگیری گردد: «... وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...». بنابراین راه ایمان و راه رسیدن به خداوند متعال، فقط از راه اسلام و قرآن عبور می‌کند و با ایمان به همه تعالیم و مفاهیمی که خداوند متعال دستور داده است، به سعادت و کمال خود می‌رسد و غیر از این راه، هیچ راه دیگری وجود ندارد. زیرا به تعبیر قرآن، تبعیت از راه‌های دیگر، انسان را از پیمودن راه حقیقی باز می‌دارد: «... وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...»^۱.

همانطور که گفته شد، موضوع مهم دیگر، ارتباط حفظ این همبستگی با سبک زندگی قرآنی است که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

سبک زندگی به عنوان یک نظام، بر اساس مبانی و مؤلفه‌های فکری، رفتاری و عقیدتی ساخته می‌شود که از جهان بینی و هستی‌شناسی خاصی برگرفته شده است.

تمامی مبانی و مؤلفه‌های این نظام، به طور کامل به همدیگر پیوسته و مرتبط هستند. به این صورت که اگر به یکی از آنها به درستی پرداخته نشود و یا نسبت شناسی بینشان به خوبی تعریف نشود، این نظام کارکرد خود را از دست خواهد داد.

نسبت موضوع ایمان با سبک زندگی از دو جهت در این نوشتار تعریف می‌شود. یکی از جهت آن است که خود ایمان هب عنوان مبنایی از مبانی سبک زندگی قرآنی بحث شده است، و دیگری آن که پیوستگی میان متعلقات اساسی ایمان، با برخی دیگر از مبانی و مؤلفه‌ها و یا مفاهیم سبک زندگی قرآنی، به شدت مرتبط و نسبت به هم رابطه تأثیر و تأثر دارند.

به عبارت دیگر، اگر به یکی از متعلقات اساسی ایمان کفر ورزیده شود، سبک زندگی قرآنی آسیب خواهد دید. زیرا هر یک از متعلقات اساسی ایمان، در سبک زندگی قرآنی جایگاه خاصی برای خودشان تعریف شده دارند که در صورت لطمه وارد شدن به آنها، به برخی مفاهیم، مبانی و مؤلفه‌های سبک زندگی قرآنی نیز آسیب وارد خواهد شد.

۱. طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۳۷۸؛ فخررازی، همان، ج ۱۴، ص ۱۸۶. در بیان چرایی همبستگی میان متعلقات ایمان که به نفی کثرت و تعدد راه‌های شناخت و منابع طراحی سبک زندگی قرآنی انجامید، به همین مقدار اکتفا می‌شود.

به عنوان مثال، اگر از کل متعلقات ایمان، مورد ایمان به خدا خدشه دار شود، به این معنی که یا به طور کامل به آن کفر ورزیده شود، و یا خلط مصادیق صورت گیرد، به مبحث حاکمیت ولایت خداوند متعال که به عنوان یک مبنا در سبک زندگی قرآنی مطرح بود، خدشه وارد می‌شود.

زیرا در صورت عدم ایمان به خدا، دیگر از چه کسی باید ولایت و حاکمیت را پذیرفت؟! پس بنابراین ثبوت مبنای ولایت و حاکمیت خداوند در سبک زندگی قرآنی، به ثبوت و پیوستگی متعلقات ایمان به همدیگر وابسته و مرتبط است.

همچنین اگر ایمان به معاد در ساختمان ایمان به مشکل برخورد کند، مبنای هدفمندی و معناداری سبک زندگی قرآنی مشکل دار خواهد بود. زیرا اثبات معناداری و هدفمند بودن زندگی، با اثبات معاد صورت می‌گیرد. زیرا اگر معاد نباشد، پس برای کدام جهان پس از مرگ انسان برنامه ریزی هدفمند و معنادار داشته باشد؟! همچنین اجرای ولایت و حاکمیت خداوند متعال در میان انسانها که به اذن خود او به پیامبران سپرده شده است، با زیر سؤال رفتن آنها و یا ایمان به برخی و کفر به برخی دیگرشان چگونه انجام خواهد شد؟! این مسائل، نشان دهنده آن هستند که پیوستگی میان متعلقات ایمان در سبک زندگی قرآنی، یک ضرورت انکار نشدنی است که به همه اجزاء سبک زندگی مرتبط خواهد بود.

در آخر، به عنوان نتیجه گیری بحث ایمان، باید به این مطلب اشاره کرد که نفس ایمان به طور کلی رابطه و تأثیرات عمیقی بر چینش سبک زندگی افراد دارد. قطعاً طراحی و چینش سبک زندگی فرد مؤمن از فردی که مؤمن نیست و یا ایمان ناقصی دارد، عمیقاً متفاوت است.

یعنی تأثیرات مفهوم ایمان، در تمامی مراحل و جنبه های سبک زندگی فرد و جامعه مشهود است. به عنوان مثال در سبک زندگی قرآنی، اصلی ترین، اساسی ترین و عمیق ترین پیوند را، پیوند ایمانی مردم تشکیل می‌دهد. بدان معنا که نه پیوندهای جنسی و قومی، و نه مناسبات نژادی و ملیتی پیوند حقیقی محسوب می‌شوند. بلکه همه آنها به نوعی نشانه و آیات الهی^۱ و جزء مسائلی هستند که زمینه‌های شناخت انسانها^۲ را با هم فراهم می‌کنند.

۱. آیه ۲۲ سوره مبارک روم، نشانگر این مطلب است که پیوندهای مذکور، از نشانه های الهی هستند: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّعَالَمِينَ».

۲. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...» (حجرات/ ۱۳). اشاره به این که هدف از وجود پیوندهای اعتباری، معارفه و شناخت فرهنگ ها، تمدن‌ها و مردم گوناگون با هم هستند.

اما پیوند اصیل، همانا پیوند ایمان است و بس! این بدان معنا نیست که متعلقات آن در نظر گرفته نشود. بلکه ایمان، در صورتی ایمان است که متعلقات آن کامل شود، و در غیر این صورت، ناقص و تخلف پذیر خواهد بود. اما زمانی که متعلقات آن کامل باشد، انحراف و تخلف در ایمان فرد نفوذ نخواهد کرد. بنابراین مبحث تأثیر ایمان در مسائل جزئی زندگی، یک موضوع جداگانه ای است که در کتب مربوط به آن تفصیلاً پرداخته شده است و این نوشتار در صدد طرح آن نیست. زیرا اساساً هدف اصلی این نوشتار از طرح مبنای ایمان، تبیین سه مطلب ذیل است:

الف: ایمان موردنظر در سبک زندگی قرآنی، باید کامل و به همه متعلقات آن باشد. بدین ترتیب، ایمان ناقص در طراحی سبک زندگی قرآنی به کار نخواهد آمد.

ب: اثبات وجود رابطه عمیق و پیوسته میان اجزاء ایمان از منظر قرآن و ضرورت وجود آن در طراحی سبک زندگی قرآنی.

ج: بررسی و اثبات تأثیر آن پیوستگی در طراحی سبک زندگی قرآنی. به گونه ای که اگر آن پیوستگی حفظ نشود، شالوده سبک زندگی قرآنی از هم خواهد پاشید. زیرا دیگر مبانی و مؤلفه های آن، به اجزاء و متعلقات ایمان شدیداً وابسته هستند.

۴-۲-۱-۱-۲ مبنای دوم: ولایت و حاکمیت خداوند

در نظام های زندگی بشری (غیر الهی) ولایت و حاکمیت مطلق همه امور، دست بشر بوده و آن طور که میل درونی و هوای نفس وی ایجاب می کند، عنان گسیخته بر انسان حاکمیت کرده و واستیلای خود را که برگرفته از نفسانیات و وسوسه های شیطانی وی بوده، بر تمامی شئون زندگی انسان، مستولی کرده است.

اما ولایت و حاکمیت در نظام سازی اسلامی و سبک زندگی قرآنی، به صورت مطلق و مخصوص، از آن خداوند متعال است که جزء مبانی این نوع سبک زندگی است. ولایت خداوند بر اساس جهان بینی قرآنی، انحصاری بوده و غیر از او به هیچ کس دیگری تعلق ندارد. آن گونه که قرآن کریم می فرماید: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱.

۱. ذوعلم، همان، صص ۱۳۹-۱۴۰.

۲. شوری / ۹: آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته اند خداست که دوست راستین است و اوست که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی تواناست.»

این آیه علاوه بر حصر ولایت در خداوند متعال، دلیل آن را نیز ذکر نموده است که داشتن قدرت در اعمال ولایت بر همه اموری که تحت ولایت او قرار می‌گیرد جزء شروط ولایت است. خداوند از آن جهت که دارای قدرت مطلق است، دارای ولایت مطلق نیز است.^۱

ضرورت حکومت یک اراده بر هستی

قرآن کریم جهت اثبات ضرورت وجود یک اراده حاکم بر هستی و زندگی انسان، و همچنین انحصار آن در خداوند متعال، دلیل و برهان عقلی استفاده می‌کند و می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ».^۲ مفاد این آیه، حاکمیت دو اراده متضاد را در یک مکان، سبب فساد می‌داند، به عبارت دیگر، در صورت وجود دو اراده ضد در عالم تکوین موجب بروز فساد قطعی می‌شد. این قاعده در عالم تشریح نیز صادق است، بدین معنا که چنانچه دو قدرت اراده متضاد در طول یکدیگر در نظام تشریح و قانونگذاری وجود می‌داشت، قوانین و شریعت نیز تابع این دو اراده، متناقض می‌شدند. بروز و ظهور چنین تناقضاتی با هدف تشریح و قانونگذاری که ایجاد نظام یکپارچه در تمامی عرصه‌های حیات انسانی است در تعارض خواهد بود. بنا بر این، وجود چنین دو اراده متضاد در عالم تشریح نیز منتفی است. حاکمیت اراده‌های مختلف، موجب می‌شود که جامعه بشری به فساد کشانده شود. زیرا از آنجا که جامعه بشری از اجتماعات حیوانات متفاوت و در سطح بالاتری قرار دارد، لذا باید در حالتی به پیش برود که حرکتش رو به کمال باشد.

در حرکت به سوی کمال، وجود نظم خیلی ضروری و حیاتی است. آن نظم، در گرو حاکمیت یک اراده خواهد بود. در غیر این صورت فساد به وجود می‌آید. فساد در عالم تکوین و تشریح متفاوت هستند. فساد در عالم تشریح، همان بی‌نظمی‌ها، خون‌ریزی‌ها، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌هایی است که توسط انسان‌ها در اثر حاکم کردن اراده‌ای غیر از اراده الهی - چه انسان و چه غیر انسان - به وجود آمده است.^۳

۱. جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۳۶.

۲. انبیاء/ ۲۲: «اگر (بر فرض) در آن دو (آسمان و زمین)، معبوداتی جز خدا بودند، حتماً (آسمان و زمین) تباه می‌شدند. پس خدا، پروردگار تخت (جهان‌داری و تدبیر هستی) منزّه است، از آنچه (او را) وصف می‌کنند».

۳. فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۲، ص ۱۲۸؛ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۳۹. این استدلال، به طور تفصیلی‌تر نیز در منابع تفسیری که متمایل به گرایش تحلیلی - کلامی هستند، آورده شده است. جهت مشاهد ر. ک/ ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۲۹؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۲۸۰؛ مراغی، تفسیر المراغی، ج ۱۷، ص ۱۹؛ طنطاوی، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۹۷.

پس از اثبات لزوم حاکمیت یک اراده، باید به این سؤال پاسخ داد که پس آن اراده کدام است و چگونه ثابت می‌شود؟ و چندین پرسش دیگر که در ادامه به طور کامل بیان خواهند شد.

انواع ولایت خداوند

حاکمیت و ولایت خداوند متعال در جهان هستی و از جمله انسان، بر دو گونه است: یک. تکوینی، دو. تشریحی. گفتنی است که در حاکمیت و ولایت تکوینی، هیچ گونه تخلفی از اراده باری تعالی قابل تصور نیست. برخلاف آن، در بُعد حاکمیت تشریحی امکان تخلف از حاکمیت و ولایت خداوند متعال، وجود دارد. به عبارت دیگر، خداوند باری تعالی خود به انسان اختیاراتی داده است که اطاعت و تخلف از آن امور، دست انسان است.

در عرصه حاکمیت و ولایت تکوینی، ولایت و حاکمیت خداوند بر نظام هستی و سرپرستی مطلق او مطرح است. یعنی هر گاه چیزی را اراده کند و بخواهد، با خواست و اراده او موجود و متحقق می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱.

نوع تکوینی به عالم هستی و آفرینش برمی‌گردد و نوع تشریحی، به قانون‌گذاری و تشریح قوانین و دستورات زندگی مرتبط است. در هر حال ولایت خداوند متعال چه در نظام هستی و چه در زمینه تشریح و قانون‌گذاری، مختص اوست که از نوع حقیقی و واقعی آن است نه مجازی، مانند ولایت‌های بشری.^۲ انسان موظف است که از ولایت و حاکمیت خداوند متعال پیروی کرده و از آن خود را خارج نداند. اینکه گفته می‌شود انسان خود را خارج از آن نداند، بدین معناست که انقیاد و تسلیم در برابر آن ولایت را بر خود واجب بداند نه اینکه بخواهد خودش را داخل در ولایت و حاکمیت خداوند کند یا خارج. زیرا قهراً انسان داخل در ولایت و حاکمیت تکوینی خداوند متعال هست.

اما اینکه ولایت او را در مسائل تشریحی نیز بپذیرد و یا ردّ کند، مختار است. تأکید آیات قرآن کریم در مبحث سبک زندگی، بر این موضوع مبتنی است که انسان قرآنی باید منقاد به ولایت و حاکمیت مطلق خداوند متعال بر تمامی شئون زندگی خویش باشد.

این است که ولایت‌پذیری را برای انسان به بار می‌آورد.

۱. یس / ۸۲: «هنگامی که چیزی را بخواهد، فرمان او فقط این است که به آن می‌گوید: «باش!» پس [فوراً موجود] می‌شود».

۲. جوان آراسته، همان، ص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ حسینی، تحلیل نظریه ولایت فقیه، ص ۳۴ و ۳۵.

ادله انحصار ولایت تشریحی در خداوند متعال

از آنجا که قوانین عرصه زندگی با قوانین تکوینی متفاوت اند، لذا آیات و ادله ولایت تکوینی جای بحث این نوشتار نیست. بلکه سخن اساسی این نوشتار، ناظر به مباحث ولایت تشریحی خداوند است.

بر اساس برخی از آیات قرآن کریم - از جمله آیات ۵۷ انعام،^۱ ۹ شوری^۲ و ۴۰ یوسف^۳ - اصل تشریح احکام و اصول و پایه های آن، فقط از ناحیه خداوند است.^۴

در بحث ثبوت و انحصار ولایت تشریحی خداوند متعال، بر اساس دو مسأله می توان اقامه برهان کرد. یکی بحث از تصرف مالک بر مملوک خود است. یعنی اینکه که هر چیزی، مالکی دارد که دخل و تصرف در آن، حق انحصاری اوست و هیچ فرد دیگری چنین حقی را ندارد.

انسان نیز مملوک خداوند متعال بوده و فقط اوست که می تواند برای ملک خود، برنامه و دستور زندگی ارسال کند. انسان حق سرسپردن به برنامه هیچ موجود دیگری غیر از خدا را ندارد، و از سویی دیگر این حق را ندارد که بر فرد دیگری، ولایت داشته باشد.

زیرا نه خود او مالک فرد دیگری است، و نه فرد دیگری غیر از خدا مالک اوست. اما دلیل دیگر، استدلال بر اساس شرایط قانون گذار و راهنمای سبک زندگی انسان است که پس از بیان بحث مالکیت، به این بحث نیز به تفصیل پرداخته خواهد شد.

دلیل اول: برهان مالکیت

در مجموعه ای از آیات قرآن کریم، خداوند به عنوان مالک حقیقی و مطلق آسمانها و زمین معرفی شده است. از جمله در آیه ۱۸۹ سوره آل عمران چنین آمده است که «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۵

بر اساس این آیه، در جهان بینی الهی و سبک زندگی قرآنی، حق ولایت و تصرف بر مبنای مالکیت، از آن آفریننده انسان است. زیرا فقط او حق هر گونه دخل و تصرف در انسان را دارد. طبق فرموده قرآن

۱. «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يُقْضَى الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ».

۲. «... قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...».

۳. «... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَدِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

۴. حسینی، همان، ص ۳۹ و ۴۰.

۵. آل عمران / ۱۸۹: «و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست. و خدا بر هر چیزی تواناست». همچنین آیات مشابه/ بقره / ۱۰۷؛ مائده / ۱۷، اعراف /

۱۵۸؛ توبه / ۱۱۶؛ نور / ۴۲؛ فرقان / ۲؛ زمر / ۴۴؛ شوری / ۴۹؛ زخرف / ۸۵؛ جاثیه / ۲۷؛ فتح / ۱۴؛ حدید / ۲؛ بروج / ۹.

کریم، خداوند متعال نه تنها مالک و خالق انسان، بلکه مالک تمامی هستی است که هیچ شریک و همراهی در این کار برای وی نیست. زیرا هستی و هر آنچه در اوست، مصنوعی است که در تمام شئون وجود خود، و در هر لحظه و آنی، مدیون صانع و پدیدآورنده خود است و اگر لحظه‌ای این ارتباط از مبدأ اصلی قطع گردد، اثری از آن باقی نمی‌ماند و مالکی جز خداوند متعال ندارد.^۱

آن دسته از مالکیت و ولایت‌های اعتباری که در میان انسان‌ها دست به دست می‌شود، نیز از جانب خداوند متعال است و فقط اوست که مالک و ولی اصلی به حساب می‌آید. آنجا که قرآن کریم می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^۲

علاوه بر آیات ذکر شده، این موضوع، از دیگر آیات نیز قابل برداشت است. از جمله: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ».^۳

به عنوان مثال، در زمینه اعمال حق ولایت خداوند در زندگی انسان، این آیه به صورت بسیار ظریف یکی از تصرفات الهی در زندگی بشر را بیان کرده و آن، حل مشکلات و اختلافات زندگی اوست. بنای استدلال در این آیه این مطلب است که، زندگی انسان نیاز به برنامه دارد که فقط از جانب خداوند متعال باید برای وی ارسال شود. حال در این زندگی، مشکلاتی به وجود آمده است که هیچ انسانی قدرت حل آن را ندارد. پس چه کسی باید آن را حل کند؟

۱. سبحانی، سیمای انسان کامل در قرآن، ص ۳۳ و ۳۴. البته خود خداوند متعال نیز در قرآن کریم در ذیل آیه ۴۰ سوره مبارکه روم (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُعِيْبِكُمْ ثُمَّ يُخِيْبِكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ)، اصل این استدلال را مورد عنایت قرار داده است که صرف مفهوم خلقت و صنع، مالکیت آور، و مالکیت، ولایت آور است. در آنجا که خطاب به گروهی از مشرکان، آنها را سرزنش کرده و می‌فرماید/ خدایی که شما را آفرید، رزق داد و میراند، شرکاء شما این کارها را برای شما می‌توانند انجام دهند؟! این پرسش، نوعی تهکم و تحقیر مشرکان و شرکاء آنها می‌باشد. وجه ارتباط این آیه با اثبات ولایت خداوند به این شکل است که اساساً شرک طبق استدلال - که در آیه ۲۲ انبیاء گذشت، فسادآور است. وقتی که ثابت شد شرک فسادآور است، پس بنابراین باید توحید را پذیرفت. وقتی توحید پذیرفته شد، آن هم فقط ذات حضرت حق است که چون خلقت و مرگ و زندگی انسانها در دست اوست، می‌تواند مالک انسانها و جهان هستی باشد. در نتیجه با نفی شرک و اثبات توحید و همچنین انحصار خلقت و حیات و ممات در دست خداوند، که از مظاهر مالکیت می‌باشند، بدست می‌آید که فقط خداوند متعال می‌تواند برای انسانها برنامه و سبک زندگی ارائه دهد نه غیر او. زیرا هیچ کدام آنها در مقابل خداوند هیچ قدرتی ندارد. جهت مشاهده تفصیلی این استدلال، نک: فخررازی، همان، ج ۲۵، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. آل عمران/ ۲۶: «بگو: خدایا! [ای] صاحب فرمانروایی! به هر کس که بخواهی فرمانروایی می‌دهی و از هر کس که بخواهی، فرمانروایی را می‌ستانی».

۳. انعام/ ۵۷: «... حکم جز از آن خدا نیست که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است». نیز نک: انعام/ ۶۲؛ اعراف/ ۸۷؛ یونس/ ۱۰۹؛ هود/ ۴۵؛ یوسف/ ۴۰ و ۶۷.

همان کسی که مالک و آفریننده است، و او فقط خداوند متعال است. موضوع اختلاف در زندگی، صرفاً نزاع و اختلافات گوناگون بین دو یا چند نفر نیست. بلکه اختلاف و مشکلات، فراتر از آن است. به عنوان مثال حل مشکلات اقتصادی، مسائل فرهنگی، مسائل روانی و بهداشت جسمانی جامعه و ... که همه این موارد، می‌توانند از مصادیق این اختلاف و مشکلات باشند.

اما رفع آنها، نیاز به علم فراتر و بینش گسترده تر دارد و این کار فقط از عهده خداوند برمی آید که برای مملوک خود هر چه بخواهد و به هر نحو که باشد، دستورالعمل صادر می‌کند.^۱

خداوند متعال در آیه دیگری نیز این موضوع را مورد تأیید قرار داده است: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ...»^۲

برخی مفسرین نیز ذیل آیه ۴۰ سوره یوسف، پیرامون انحصار حکم و ولایت تشریحی در خداوند متعال، مطلب مذکور را به نحو عام تری مورد تأیید قرار داده اند. به این معنی که حکم را در زمینه‌های اعم از مسائل مورد اختلاف در زندگی که بیان شد، دانسته و آن را صرفاً از جانب خداوند متعال می‌دانند. از جمله علامه طباطبائی ضمن تصریح اینکه آیه مذکور، ناظر به حکم و ولایت تشریحی بوده، می‌فرماید:

و يدل على اختصاص خصوص الحكم التشريعي به تعالى قوله «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»^۳ ... مما لا ريب فيه البتة إذ الحكم في أمر ما لا يستقيم إلا ممن يملك تمام التصرف، ولا مالك للتصرف و التدبير في أمور العالم و تربية العباد حقيقه إلا الله سبحانه فلا حكم بحقيقه المعنى إلاله»^۴ و عبارت «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» دلالت می‌کند بر اختصاص یافتن حکم تشریحی صرفاً در خصوص خداوند متعال. ... زیرا شکی نیست که حکم در هیچ امری که به مالکیت

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۶۴؛ همچنین در دیگر تفاسیر قداماء و متأخرین، به انواع مختلف به این مبحث اشاره شده است. برای نمونه نک: ابوحنیفان اندلسی، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۹، ص ۳۲۴؛ ابن عاشور، همان، ج ۲۵، ص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ ابن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۷، ص ۱۷۷؛ مراغی، همان، ج ۲۵، ص ۲۰؛ فخررازی، همان، ج ۲۷، ص ۵۸۱؛ مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۶، ص ۵۱۳؛ صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۶، ص ۱۲۹.

۲. شوری / ۱۰: «و هر چیزی که در آن اختلاف کردید، پس داوری آن با خداست».

۳. یوسف / ۴۰.

۴. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۶ و ج ۱۱، ص ۱۷۷؛ همچنین رجوع شود به / فخررازی، همان، ج ۱۳، ص ۹؛ طنطاوی، همان، ج ۵، ص ۸۶؛ وهبه بن مصطفى الزحیلی، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، ج ۷، ص ۲۲۷؛ صادقی تهرانی، همان، ج ۱۰، ص ۵۳ و ۵۴؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۶۴؛ سید محمدحسین فضل الله، من وحی القرآن، ج ۹، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

تمام تصرف مالکش تعلق نگیرد، قائم نیست. و هیچ مالک حقیقی نسبت به تصرف و تدبیر امور عالم و تربیت بندگان غیر خداوند وجود ندارد. پس هیچ حکمی به حقیقت معنا، جز برای او وجود ندارد. علامه حکم را فقط از جانب خداوند متعال صحیح و حقیقی دانسته است. اما نکته قابل توجه، در اینجاست که ایشان حکم را دارای قوام و استحکام نمی‌دانند، مگر از جانب کسی که «یملک تمام التصرف» باشد.

یعنی آن کسی که تمام تصرف را داراست، و حق دارد برای امور عالم و تربیت بندگان دخل و تصرف، و تدبیر حقیقی انجام دهد، فقط ذات حضرت احدیت بوده و بس! بنابراین موضوع انحصار ولایت تشریحی خداوند طبق استدلال مالکیت بر هستی از جمله انسان، به طور خلاصه این گونه است:

- مقدمه اول: هر چیزی مالکی دارد.
 - مقدمه دوم: حق هر گونه دخل و تصرف در آن ملک، فقط از آن مالک و یا به اختیار اوست.
 - مقدمه سوم: خداوند مالک تمام هستی و از جمله انسان است.
- * نتیجه: بنابراین فقط خداوند متعال حق دخل و تصرف در هستی و از جمله انسان را دارد که این تصرفات، بر تمامی شئون زندگی وی قابل تسری است.

دلیل دوم: شرایط قانون گذار

ولایت تشریحی خداوند متعال نیز از طریق دیگری قابل بحث و اثبات است و آن، مبحث قانون گذاری و شرایطی است که یک قانون گذار باید داشته باشد.

قوانین الهی از نظر ماهیت و نیز در قلمرو عمل، با قوانین موضوعه بشری تفاوت اساسی دارد. هدف و قدر جامع (و در واقع نقطه ضعف) تمام قوانین بشری «راهنمایی در بهره‌برداری بهتر و بیشتر از مزایای مادی و دنیوی است»، در حالی که سعادت و کمال بشر در این بُعد منحصر نمی‌شود. سعادت روحی، و توجه به ابعاد درونی انسانیت، بسی عمیقتر و مهمتر است، که قوانین بشری از دستیابی به آن ناتوان است.

از مباحث مهم فلسفه نبوت، نمایاندن نیاز جدی و ضروری بشر به بعثت انبیاست، چه این که بشر با تمام پیشرفته‌ها، از تدوین و ارائه قانونی کامل و جامع که تضمین کننده سعادت همه جانبه وی باشد، درمانده است. وضع و جعل قانون برای انسان، نمایاندن راه کمال و تعیین خط‌مشی و رقم‌زدن سرنوشت اوست. این کار از عهده کسی برمی‌آید که انسان را به طور کامل بشناسد، از تمام رموز جسم و جان، عواطف، امیال و

خواسته‌های او آگاه باشد، استعدادها و شایستگی افراد، و اجتماع، و مسیر شکوفایی و کمال آنها را بداند، از آینده باخبر باشد و نزدیکترین راه رسیدن به تکامل و هدف را برگزیند.^۱

واژه «قانون» معرب واژه لاتین «Canon»، در اصل سریانی یا یونانی است و پس از انتقال به لغت عرب، در معنای اندازه، مقیاس اشیاء و قضیه کلی که بیانگر یک رشته جزئیات است و نیز به معنای اصل هر چیز به کار رفته است. این کلمه مجازاً به معنای قاعده و دستور می‌باشد. قانون در اصطلاح علوم مختلف، معانی متفاوت دارد؛ همانند قوانین طبیعی، قوانین فلسفی، قوانین فیزیکی و قوانین ریاضی که هر یک به گونه‌ای خاص تعریف شده‌اند. قانون در اصطلاح حقوق اساسی، قضایایی است که شیوه رفتار انسان را در زندگی اجتماعی تعیین می‌کند، به این معنی که انسانها در زندگی فردی و اجتماعی باید چنین کنند و چنین نکنند... بنابراین، قانون ضوابط و اصول کلی معینی است که از طرف یک منبع دارای قدرت و اعتبار اجتماعی، مقرر می‌شود و در آن برای همه کسانی که در قلمرو آن منبع قدرت زندگی می‌کنند، تکالیف، حقوق و مسؤولیتهایی معین گردد که همگان، قوی یا ضعیف، به رعایت آن ملزم باشند و به عواقب تخلف از آن گردن نهند.^۲

تشریح و قانونگذاری، تقسیمات گونه‌گونی دارد. معروفترین آن، تقسیم قانون به دو گونه است: قانون و تشریح ساخته دست بشر، و دیگر قانون و تشریح الهی. خداوند، «شارع» و قانونگذار است و قوانین را توسط پیامبران به بشر عرضه داشته است که به آن هدایت، تشریحی می‌گویند: «قَبَعَتَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا».^۳

در آیات بسیاری از قرآن، این هدایت تشریحی یاد شده است: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ... لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ». محال است که خداوند انسان را که به هدایت و قانون نیاز دارد، از آن محروم سازد: «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»، «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»^{۲۲} «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»^{۲۳}، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ»^{۲۴}، «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»^{۲۵}. قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب قانون و وحی الهی، بهترین طریق و نیکوترین روش هدایت است:

۱. رهبران بزرگ، ص ۵۱.

۲. فرهنگ آندراج، ج ۴، ص ۳۳۰۴؛ محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، ص ۵۱۸-۵۱۷.

۳. بقره/ ۲۱۳.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» ۲۶. سعادت بشر، در فهم و اجرای قوانین الهی و احکام آسمانی است که هیچ‌گونه خلل و نقصی در آن راه ندارد: «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

دلیل عقلی

زندگی انسان چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی، نیاز به یک برنامه و قانون دارد تا بتواند مسائل گوناگون زندگی خود را به وسیله آن قوانین، نظم و سامان ببخشد. زیرا اساساً وجه تمایز بین زندگی انسان با غیر او، همین قانون و نظم است. این قانون و نظم، مختص فرد و یا جمع نیست بلکه هم برای زندگی فردی و هم برای زندگی جمعی باید وجود داشته باشد.

مراد از برنامه و قانون، اعم از دستورات شریعت و قوانینی است که بشر از ابتدائی‌ترین تا پیشرفته‌ترین آنها را تجربه کرده است. یعنی اصل اینکه باید برای انسان کسی باشد که قانون و برنامه زندگی معینی برای وی تنظیم کرده تا او با حرکت در راستای آن، به اهدافش دست یابد.

موضوع ضرورت وجود قانون و برنامه برای زندگی، یک بحث پذیرفته شده در نزد ابناء بشر است. زیرا نیاز به قانون برای همه محسوس است و کسی نمی‌تواند نیاز جامعه به قانون را منکر شود و امروزه حتی در دهکده‌ای که افراد معدودی در آن زندگی می‌کنند، وجود قوانین و مقررات را ضروری می‌دانند. حال چه قوانین طبیعی، و چه قوانین موضوعه باشد، که در هر صورت، هیچ‌کسی نبوده است که نیاز به قانون را در هر شکل آن، رد کرده باشد.

از مسائل مهم در فلسفه حقوق، مبحث ضرورت قانون است. قانون چه خلأی را پر می‌کند و چه نیازی را برمی‌آورد، که با نبود آن بشر احساس کمبود می‌نماید؟ برای درک ضرورت وجود قانون، باید به دو ویژگی انسان توجه کرد:

۱- ویژگی تکاثر و افزون‌طلبی.

۲- ویژگی حبّ نفس یا خویشتن دوستی.

این دو، هر چند در حد اعتدال زمینه‌ساز کمالند، اما چنانچه حالت افراط به خود بگیرند، منشأ طغیان، انحراف، استکبار و زمینه بهره‌کشی بی‌رویه از دیگران را فراهم می‌آورند. برای جلوگیری از این روند نامطلوب، به لحاظ عقلی درمی‌یابیم که باید ضابطه و قاعده و قانونی جامع، کامل و متناسب با نیاز انسان وجود داشته باشد. تأثیر نامطلوب این دو ویژگی در طول تاریخ حیات اجتماعی بشر، در پدید آوردن

استثمارها و جنایات بی شماری که بر هموعان خود روا داشته، آشکار است، بویژه که انسان، دارای زندگی اجتماعی و به اصطلاح «مدنی بالطبع»^۱ بوده و هر کس می خواهد سهم بیشتری از امکانات و مواهب داشته باشد، و این امر، در غیاب یک قانون دادگر به تنازع خشونت آمیز منجر می شود، و با غلبه کسی که زورمندتر است پایان می پذیرد.

با فقدان نظام فکری و جریان مطلوب داوری، افزون طلبان، احساس امنیت نموده و به سوءاستفاده خواهند پرداخت. و در نتیجه رشته های حیات فکری و روند حرکت مطلوب اجتماعی از هم گسسته می شود. این جاست که به لزوم وجود قانون برای کنترل فزون طلبی و برگرداندن پیش تاختگان، به پشت مرزهای مجاز پی می بریم.

گفتنی است که نقش قانون تنها در بازدارندگی خلاصه نمی شود. چه از سوی دیگر، قانون هر چند ناقص، در رساندن به کمال و سعادت افراد تأثیر ویژه ای دارد. در باروی قانون، استعدادها شکفته می شود و هویت واقعی فردی و جمعی انسانها بروز می کند. در پناه قانون، اجتماعی سالم پدید می آید تا با برآورده شدن منطقی نیازها، انسان سیر تعالی و صعود را طی کند، همچنانکه با نبود آن، راه سقوط و انحطاط را می پیماید. بدین ترتیب احساس نیاز به قانون، به عنوان معیارهای عام برای تعیین منطقه مجاز هر کس، یک ضرورت عینی - تاریخی است.^۲

پس بنابراین احتیاج اجتماع به قانون از بدیهیات است و هر انسان عاقلی می داند که بدون قانون زندگی اجتماعی و حیات و آسایش انسانها و در نهایت سعادت معنوی اشان به خطر می افتد.

حال باید به این پرسش پاسخ داد که چه کسی این قوانین را می تواند و حق دارد که وضع کند؟ آیا انسان می تواند به تنهایی برای خود برنامه زندگی و قانون وضع کرده و به سوی اهداف معینی که توسط آن قوانین مشخص شده اند به پیش برود؟ در اینجا باید از نظر عقل پاسخ داد و گفت که قانون گذار، یعنی کسی که برای انسان برنامه و دستور زندگی می نویسد، باید به این مطلب واقف باشد که انسان چه نیازهایی دارد، تا بتواند قوانینی را وضع کند که انسان به طور همه جانبه و کامل، به آن نیازها دست یابد. موضوع

۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۲۰ (ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره).

۲. رای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتابهای / کلوددوپاکیه، تئوری و فلسفه کلی حقوق؛ امامی، حقوق مدنی، ج ۴، ص ۶۵؛ قاسم زاده، حقوق اساسی؛ محمدتقی جعفری، حقوق جهانی بشر از دیدگاه اسلام و غرب؛ زین العابدین قربانی، اسلام و حقوق بشر؛ علی اصغر مدرس، حقوق فطری یا مبانی حقوق بشر.

دیگر در این مسأله، انواع نیازهای انسان است. یعنی آیا نیازهای انسان صرفاً به مسائل مادی وی ختم می‌شود، یا فراروی آنها نیازهای معنوی نیز باید وجود داشته باشد.

همچنین جهت شناخت آن نیازها و نوع آنها، شناخت خود نیازمند یعنی انسان به عنوان سوژه اصلی موردنظر برنامه ریزی، از اهمیت بالایی برخوردار است.

آنگونه که معلوم است، قوانین بشر به تنهایی نتوانسته به تمامی نیازهای وی پاسخ بدهد، زیرا او نه خود را به عنوان کسی که نیاز به قانون دارد به خوبی می‌شناسد، و نه به تبع آن، می‌داند که چه نیازهایی دارد. پس در این صورت، نمی‌تواند قوانینی را وضع کند که به تمامی نیازهای وی پاسخ دهد. زیرا او خود انسان است.

حال که انسان نتوانست برای خود کاری کند، باید به موجودی فراتر از او مراجعه کرد. تنها موجودی که فراتر از انسان بوده و دارای شناخت کامل از انسان و نیازهای وی است، خداوند متعال است. به این دلیل که او انسان را آفریده و بهتر می‌داند که چه نیازی دارد و چند نوع نیاز دارد. بنابراین باید او برای وی برنامه زندگی و قانون سیر به کمال وضع کند، نه کسی که مثل خود اوست.

دین یکی از همان قوانین و برنامه‌هایی است که خداوند متعال برای انسان در نظر گرفته است تا با عمل کردن به آنها، بتواند به نیازهای خود اعم از مادی و معنوی دست یابد. اسلام، به عنوان آخرین و کامل‌ترین آنها، و بر اساس جهان بینی و نگرش خاصی که در متون و نصوص آن آمده است، این برنامه و قانون را برای انسان عرضه کرده است.

برنامه زندگی که اسلام برای انسان عرضه کرده است، در تمامی اعصار و شئون زندگی وی سرایت دارد. یعنی به عنوان مثال، اگر یک جامعه‌ای، قصد برنامه ریزی اقتصادی را داشته باشد، طبق این دلیل، باید مبتنی بر برنامه و موازینی باشد که خیر مادی و معنوی آن جامعه، تأمین شود. همین‌طور برنامه و قوانین دیگر زندگی از جمله مسائل مربوط به خانواده، بهداشت و درمان، روابط بین الملل، و تمامی عرصه‌های زندگی. وقتی که این شد، آنگاه می‌توان گفت که سبک زندگی، مبتنی بر قوانین و جهان بینی الهی شده است. در جهان بینی توحیدی و الهی، حاکمیت و قانون گذاری در زندگی بشر، مخصوص آفریننده انسان و حق انحصاری اوست.

آن حاکمیت که از جانب خداوند متعال برای انسان اعمال می‌شود، زمینه رشد و تکامل مادی و معنوی

او را برایش فراهم می‌کند.^۱

قرآن و ویژگی های قانونگذار

قوانین الهی خود بر دونوع است: یک نوع آن قوانین تکوینی است؛ یعنی همان نظام حاکم بر جهان هستی، و خاصیت به ودیعه نهاده شده در نهاد موجودات، که آنها را به صورت عادلانه‌ای تنظیم نموده است: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۲ و «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»^۳.

هر نوع از انواع موجودات، مسیر خاصی در طریق استکمال دارد؛ یعنی هر پدیده، از همان ابتدا که تکون یافت، مجهز به وسایل رسیدن به آن غایت است. نام این تعیین مسیر، هدایت عامه الهی است و هیچ نوعی، از مسیر تکوینی و چهارچوبی که برایش معین شده، خطا نمی‌کند.^۴

نوع دیگر از قوانین الهی، قوانین تشریعی است که اختصاص به انسان دارد، و رابطه بین خلق و خالق و نیز رابطه بین افراد انسان را به صورت عادلانه وضع و تنظیم می‌نماید.

پس از تبیین عقلانی دلیل شرایط قانون گذار، حال باید دید که قرآن کریم پیرامون این مطلب چگونه سخن به میان آورده است. قرآن کریم نیز به این موضوع از جوانب مختلف می‌پردازد. در جای جای این کتاب بزرگ، دلیل منحصر بودن ولایت تشریعی در خداوند متعال بر اساس شرایط قانون گذاری و برنامه ریزی برای انسان، به نمودهای مختلف آمده است.

قرآن کریم در مورد این مطلب که فقط برنامه الهی در زندگی انسان کاربرد داشته و دیگر هیچ برنامه غیر الهی نمی‌تواند ساز و کار نیل به سعادت را برای انسان فراهم کند، این گونه می‌فرماید: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»^۵. در اینجا، مراد از آنچه که خداوند به سوی انسانها فرستاده است، دین اسلام و برنامه زندگی مبتنی بر آن است که فقط آن می‌تواند مایه پیشرفت و تکامل مادی و معنوی بشریت شود. از آنجا که برنامه زندگی و قوانین دین مبین اسلام برای همه زمانها و

۱. علی سعیدی شاهرودی، حاکمیت دینی؛ اصول و مبانی، ص ۲۲ و ۲۳؛ عبدالحسین خسروپناه، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، ص ۲۲ و ۲۳؛ محمدتقی

مصباح، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۹.

۲. طه / ۵۰.

۳. اعلی / ۳.

۴. تفسیر المیزان، ج ۱۴، ذیل آیه ۵۰ سوره طه.

۵. اعراف / ۳: «آنچه را از طرف پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده، پیروی کنید و جز او، از سرپرستان (و معبودان دیگر) پیروی نکنید چه

اندک متذکر می‌شوید!»

مکان‌ها و انسانها از اول تا آخر نازل شده است، لذا خداوند دستور به تبعیت محض از فرامین خود را مبتنی بر آن دین داده است.

اینکه آیه می‌فرماید از غیر خدا به عنوان ولی و سرپرست خود تبعیت نکنید، مرادش این است که غیر از او، اساساً کسی سزاوار اطاعت نیست.

برخی مفسرین بر این عقیده هستند که آیه مذکور، دال بر همین برنامه‌های زندگی است که در واقع انتخاب سرپرستی خدا، آن طرفش ترک سرپرستی غیر خدا در مدیریت سبک زندگی انسان است و عکس این قضیه نیز، صادق است. به این معنی که کارسازترین برنامه سبک زندگی انسانی، آن است که تحت ولایت و سرپرستی خداوند متعال تنظیم و عمل شود.

همچنین از این آیه، نفی ولایت تشریعی غیر خدا نیز به روشنی قابل برداشت است. از جمله «و لا تتبعوا من دونه أولیاء». به دلیل سیاق دستور خداوند بر تبعیت از آنچه او نازل کرده، و جمله بعد که نفی ولی دیگر را دستور می‌دهد. پس «ما أنزل إلیکم من ربکم»، همان سبک زندگی الهی است؛ زیرا خداوند در ادامه آیه، از اطاعت و سرپرست گرفتن غیر خود، منع و نهی می‌کند.^۱

در مورد اینکه فقط برنامه ریزی و اوامر الهی در سبک زندگی قرآنی باید حاکم باشد، قرآن کریم صرفاً به بیان این دستور اکتفا نکرده و دلیل عقلی نیز اشاره کرده است. آن دلیل هم این است که انسان در زندگی، تابع آن چیزی هست که برای او مصالح مادی و معنوی وی را تأمین کند.

هر برنامه و راهبردی که این ویژگی را داشته باشد، حق همان است. یعنی حق آن است که انسان را به طرف آن برنامه با ویژگی مذکور، راهنمایی کند. حال اگر عقل انسان در میان دو چیزی قرار بگیرد که یکی مطابق با حق بوده و او را به سوی برنامه مصالح مادی و معنوی اش راهنمایی می‌کند، و دیگری که این ویژگی را ندارد، آن عقل، طبعاً اولی برگزیده، و از دومی روی برمی‌گرداند.

زیرا سعادتش در اولی تأمین است. یعنی همان که تأمین کننده مصالح مادی و معنوی او، توأمان باشد. نه کسی که با اغراض و هوسها، وی را به پرتگاه گمراهی بکشاند. آیه ۳۵ سوره یونس، این استدلال عقلی

۱. این مطلب را آقای فضل الله و مکارم شیرازی آورده اند / سید محمد حسین فضل الله، همان، ج ۱۰، ص ۱۵؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۸۰؛ اما دیگر مفسرین، به شکل دیگری بدان پرداخته اند. نک: سید عبدالحسین طیب، اُطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۶۹؛ سید محمد حسین حسینی، انوار درخشان، ج ۶، ص ۲۳۵؛ طباطبائی، المیزان، ج ۸، ص ۹.

را به زیبایی بیان کرده است: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۱.

این روش قرآن کریم در داور قرار دادن عقل، یکی از بهترین راه‌هایی است که انسان بتواند راه حق را از ناحق خودش جدا کند، نه اینکه او را مجبور سازند.

اینکه گفته می‌شود عقل انسان ناخودآگاه به سوی حق می‌رود، به این دلیل است که وقتی یک انسانی اشتباه می‌کند - (مراد انسان منصف و غیر مغرض است) -، اگر در آن حال کسی از او بپرسد که چه کردی؟ او بلافاصله خواهد گفت.

۴-۲-۱-۱-۳-۱ مبنای سوم: هدفمندی و معناداری زندگی (هدفداری نظام آفرینش)

انسان در طول حیات خود همواره با پرسشهایی روبرو بوده است که در شکل دهی به نوع و کیفیت زندگی او تأثیر بسزایی داشته است. به گواهی تاریخ زندگی بشر، یکی از مهمترین سؤالات اساسی هر انسانی در جهان هستی، یافتن تعریفی برای ماهیت و هدف زندگی خود بوده تا در پی آن سبک زندگی خود را تنظیم کرده و بدین صورت زندگی خود را هدفدار نماید. ترسیم سبک زندگی در راستای تبیین ماهیت زندگی و تفهیم آن در افقی برتر از عالم ماده امری طبیعی و دیرین است، تا آنجا که می‌توان در میان نخستین مکتوبات فلسفی، نشانه‌های پرداختن به این موضوع را مشاهده کرد. سبک زندگی، در واقع پاسخ به پرسش‌ها و مسائل پیرامون «چگونه زیستن» است. به عبارت دیگر، سبک زندگی شکل و کیفیت زیستن بشری در دنیا را ترسیم می‌نماید، جهت‌دهی می‌کند و معنا می‌بخشد. پیش از سخن درباره «چگونگی زیستن» یافتن پاسخ چند سؤال اساسی لازم است، پرسش‌هایی که رویکرد ما به مفهوم «زندگی» را معنا می‌بخشد و حتی جهت‌دهی می‌نماید. «معنا»ی زندگی و زیستن چیست؟ چرا «زندگی» می‌کنیم؟ یا به تعبیری دیگر «برای چه» زندگی می‌کنیم؟ «هدف» و «غایت» از زندگی کدام است؟ در واقع مفاهیم «معنا»، «چرایی»، «فلسفه» و «هدف» زندگی ترسیم‌کننده سبک و الگوی چگونه زیستن هستند. مفاهیمی که نقشی مؤثر و بسزا در انتخاب روش زندگی دارند.

۱. یونس / ۳۵: بگو: «آیا از شریکان (معبود) شما، کسی هست که به سوی حق راهنمایی کند؟! بگو: «تنها) خدا به سوی حق راهنمایی می‌کند و آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می‌کند شایسته تر است که پیروی شود، یا کسی که راه نمی‌یابد، مگر آنکه راهنمایی شود؟! پس شما را چه شده، چگونه دآوری می‌کنید؟!».

مبحث هدفمندی و معناداری زندگی، از مباحث مورد اختلاف در نزد دانشمندان مکاتب و نحله‌های مختلف، از دیرباز تا حال بوده است. این مبحث از جهات گوناگون، به علوم و حوزه‌های مختلف مرتبط است. از بُعد اینکه در بررسی هدف زندگی، باید به مبنا و نگرش مکاتب در تفسیر ماهیت انسان توجه کرد، یک بحث روان‌شناختی، اما از آن جهت که نمود و جلوه آن در زندگی جمعی انسان‌ها خود را نشان خواهد داد، یک مسأله جامعه‌شناختی، و همچنین از آنجایی که مبانی و زمینه‌های فکری آن، برگرفته از جهان بینی‌ها و معرفت‌شناسی‌های گوناگونی هست، یک مبحث فلسفی نیز به شمار می‌رود. همچنین دانشمندان بحث هدفمندی و معناداری زندگی را در پس عوامل، زمینه‌ها، پیامدها و موانع آن نیز بررسی کرده‌اند.

عواملی چون دین، ایدئولوژی، نحوه جهان بینی، نحوه نگرش به هستی و انسان و ... را در نوع هدفمندی زندگی انسان، و از سویی دیگر، به مسائلی چون معناگرا و یا پوچ بودن زندگی، حرکت جهت دار و منظم به سوی کمال و سعادت یا رکود و سرگشتگی، آینده‌نگری یا سوء تدبیر و ... را در زمره پیامدها و موانع این مبحث مؤثر دانسته‌اند.

چیستی «معنای زندگی»

پرسش از معنای زندگی امری است که هر انسانی در طول حیات خود ناگزیر از پاسخ‌گویی به آن است. در این میان هر چند «سوال از فلسفه و هدف حیات از نظر تاریخی مساوی با تاریخ هشیاری آدمیان است»^۱ اما بحران معنا در زندگی معاصر بشر موجب اهمیت روزافزون این مسأله شده و آن را به عنوان یکی از مسائل عمده مورد بحث بشر قرار داده است. در خطر افتادن زندگی معنادار در میان دغدغه‌ها و فشارهای زندگی معاصر، موجب شده میلی فزاینده به بحث و سخن گفتن در باب معنای زندگی شکل گیرد. این امر سبب شده است که اندیشمندان علوم گوناگون از قبیل فلسفه دین، فلسفه اخلاق، روانشناسی و ... به بحث از این موضوع علاقه نشان دهند،^۲ چنانکه تأثیر آن در عرصه‌های مختلف زندگی بشر و به ویژه در قلمرو علوم انسانی شگرف است. با این حال علی‌رغم فراگیری موضوع و مواجهه هر انسان با آن در طول حیات خود، مسأله معنای زندگی در هنگام بحث، بررسی و تدقیق دچار ابهام بوده^۳ و موضوع از وضوح کافی

۱. جعفری تبریزی، محمد تقی، فلسفه و هدف زندگی، ص ۱۰-۱۱.

۲. ملکیان، مصطفی، (۱۳۸۰)، «هر کس باید خود معنای زندگی خود را بیابد»، نامه میبد، سال اول، شماره ۳، ص ۱۵.

۳. متز، تدنوس، «آثار جدیدی درباره معنای زندگی»، ترجمه محسن جوادی، نقد و نظر، شماره ی ۲۹ و ۳۰، ص ۲۶۷.

برخوردار نیست.^۱ نتیجه چنین وضعیتی این است که سه نظر عمده در باب معنای «معنای زندگی» وجود داشته باشد: (۱) معنای زندگی، همان «هدف زندگی» است،^۲ (۲) معنای زندگی منطبق با مفهوم «ارزش زندگی» است،^۳ (۳) معنای زندگی به معنای «فایده زندگی» است.^۴

در میان این سه دیدگاه، دیدگاه اول از استحکام، اعتبار و فراگیری بیشتری برخوردار است؛ زیرا ارزش و فایده یک امر صرفاً در پرتو هدف آن معنا پیدا کرده و هرگونه تبیین ارزشمندی و فایده مندی در بازگشت به بحث هدف معنادار است. با پذیرش این دیدگاه مقصود از معنای زندگی هدف زندگی است. حال با توجه به این که هدفمندی تنها در مجموعه افعال اختیاری انسان معنادار است، لذا معنای زندگی را می توان هدف و غایت مجموعه افعال اختیاری انسان و حیطه اختیاری زندگی او محسوب نمود.

درباره رابطه میان معنا و سبک زندگی و تأثیر مفهوم نخست بر دیگری، گفتنی است که سبک زندگی که مطابق تعریف مختار، شیوه زندگی متنوع از افعال اختیاری است، به طور کامل در گرو هدفی است که انسان در زندگی بر می گزیند؛ چه این که این هدف نهایی است که توجیه گر افعال و کردار ما بوده و به آن وحدت و هویت می بخشد.^۵ بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران غربی حوزه روانشناسی و علوم اجتماعی همچون آدلر،^۶ گیبز و ریمر،^۷ گیدنز،^۸ بوردیو^۹ به رابطه میان معنا و سبک زندگی به صورت مستقیم

1. Wolf, Susan, (1998), "Meaning of Life", Routledge Encyclopedia of Philosophy, (London and New York, Routledge publishing), v5, p.635.

۲. مترادف معنای زندگی با هدف زندگی در آثار اندیشمندانی چون استیسی، متر، ویگنیز و دیگران مورد اشاره قرار گرفته است (نک: استیسی، ۱۳۸۲/۱۱۳ و متر، ۱۳۸۲/۱۵۱ و ویگنیز، ۱۳۸۲، ۴۵). لازم به ذکر است که متفکران دینی و به ویژه متفکران مسلمان معمولاً معنای زندگی را به این معنا می گیرند. نمونه ی بارز این امر را در آثار علامه جعفری می توان یافت. جعفری، ۱۳۸۵/۹.

۳. اندیشمندانی همچون یونگ، لگنهاوسن، اسمیت، کاتینگهام به مترادف معنای زندگی و ارزش زندگی در آثار خود اشاره دارند. نک: Young, 2003/3 و لگنهاوسن، ۱۳۸۲/۷ و اسمیت، ۱۳۸۲/۲۲۰ و به نقل از موسوی، ۱۳۸۲/۲۱۹.

۴. آدلر از جمله اندیشمندانی است که معنای زندگی را مترادف با فایده ی زندگی می داند. نک: آدلر، ۱۳۵۳/۱۶.

۵. لازم به ذکر است که سایر اجزای تعریف سبک زندگی از جمله بحث ارائه ی هویت و تمایز و تشخیص فردی و اجتماعی نیز با معناداری زندگی و با ریشه داشتن سبک زندگی در معنای زندگی کاملاً مرتبط است. البته با توجه به محدودیت مقاله ورود به بحث از این موضوع از حوصله این نوشتار خارج است.

6. Rule, Warren r and Malachi Bishop, (2006), Adlerian Life Style Counseling/ Practice and Research, (New York, Rutledge), p.5.

۷. گیبز، جان آر و بوریمر، سیاست پست مدرنیته/ درآمدی بر فرهنگ و سیاست معاصر، ترجمه منصور انصاری، گام نو، ص ۱۰۸.

۸. گیدنز، آنتونی، تجدد و تشخیص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید)، ترجمه ناصر موفقیان، ص ۱۲۲.

۹. ریتزر، جورج، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۷۲۱-۷۲۳.

یا غیر مستقیم اشاره داشته و آن را تأیید کرده‌اند. برخی محققان ایرانی نیز همین نکته را مورد تأکید قرار داده‌اند.^۱

هدف زندگی و نگرش‌های مادی و الهی

جهان‌بینی و ارزش‌های کمال‌گرایانه و جهان‌بینی مادی و ارزش‌های لذت‌گرایانه هر یک سبک خاصی از زندگی را شکل می‌دهند. برخی هدف غایی از زندگی انسان را تنها در عالم طبیعت دنبال کرده و «لذت‌گرایی» را به عنوان سبک زندگی خود تعریف کرده‌اند. گروهی دیگر نیز با توجه به مکاتب جدید اخلاقی، تلاش دارند تا با توجه به ارزش‌های متعالی و غایی برای انسان، گونه‌ای خاص از سبک زندگی را برای او ترسیم نمایند که تنها در چارچوب عالم ماده قابلیت تحقق پیدا می‌کند. در این میان، برخی مکاتب و نگرش‌های دیگر پیرو ادیان آسمانی با تمسک به معنویت‌گرایی و فرارفتن از جهان ماده کوشیده‌اند ماهیت و هدف از زندگی انسان را در «خدامحوری» به تصویر کشیده و این مطلب را تبیین نمایند که در صورت حذف خداوند از زندگی و فعالیت‌های انسان، زیست انسانی بی‌هدف خواهد بود و بالتبع نمی‌توان سبک و سیره‌ای خاص برای نوع زندگانی او تصور کرد.

در نهایت باید گفت که دغدغه دست‌یابی به معنا و ماهیت زندگی و در پی آن ترسیم گونه‌ای خاص از زیستن که بدان سبک زندگی گفته می‌شود، یکی از اساسی‌ترین دغدغه‌های اصیل آدمی بوده و هست. لذا صرف نظر از این مسأله که پرسش از معنا و سبک زندگی متعلق به کدامین حوزه فلسفی است (فلسفه اخلاق یا فلسفه دین یا فلسفه انسان‌شناسی یا ...) می‌توان این پرسش را از پرسش‌های اساسی و بنیادی فلسفی دانست که در هر دوره‌ای از تفکر فلسفی به نحوی مطرح شده است.^۲

دین اسلام به عنوان دین الهی خاتم در ارائه سبک زندگی سالم، بر وصول انسان به تعالی تکیه کرده است. بنا بر سخن شهید مطهری «اسلام همیشه دم از حیات و زندگی می‌زند و در حقیقت به آن نوع از زندگی دعوت می‌کند که سرشار از دانایی و توانایی است. برنامه اسلام دانایی و توانایی یا آگاهی و حرکت است».^۳

۱. مهدوی کنی، محمد سعید، دین و سبک زندگی / مطالعه موردی شرکت کنندگان در جلسات مذهبی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ص ۱۸، ۷۵؛ ابادری، یوسف و حسین چاوشیان، «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۰، ص ۶.

۲. علیزمانی، خدا، زبان و معنا، درآمدی بر فلسفه زبان دینی، تهران / آیت عشق، ص ۶۴.

۳. مطهری، علل گرایش به مادگرایی، قم / صدرا، ص ۲۳.

می توان اهمیت طرح موضوع «معنا و هدف زندگی» را در دو جهت بررسی کرد: اول اینکه وقتی از انسان تفسیر مادی شود، هدف گذاری های وی نیز محدود به مسائل ماده و طبیعت خواهد بود و این نوع هدف گذاری، او را به پوچ گرایی و بی معنایی زندگی سوق می دهد. اما در نقطه مقابل، نگرش کامل تری وجود دارد که به انسان از دو بُعد مادی و معنوی، توأمان می نگرد. بر این اساس، بر خلاف نگرش اول، نگرش دوم به پوچ گرایی کشانده نخواهد شد.

بلکه برای زندگی، بر اساس نگاه فراگیر و ابعاد مادی و معنوی وجودی انسان، اهدافی فراتر از اهداف مادی صرف در نظر می گیرد و معنای زندگی را ترسیم خواهد کرد. بنابراین، سبک زندگی هر فرد و یا جامعه ای در رابطه با بحث هدفمندی و معناداری زندگی، متأثر از نوع باورها، جهان بینی ها، ارزش ها و ایدئولوژی های حاکم بر آنهاست.

جهان بینی مادی و ارزش های لذت گرایانه و سودمحورانه از یک سو، و جهان بینی الهی و ارزش های آن از سویی دیگر، هر کدام سبک زندگی خاصی را برای زندگی افراد تعیین می کند.^۱

جهان بینی اسلامی تعریفی که از زندگی دنیا ارائه می دهد، بر اساس آخرت گرایی و نقشی مزرعه بودن دنیا برای آخرت است. چنان که رسول خدا صی می فرماید: «الدُّنْيَا مَرْعَى الْأَخْرَةِ». در این نوع نگرش به دنیا، انسان می تواند با اختیار و اراده خود به توشه آخرت خود بیفزاید یا از آن بی بهره بماند. چنان که قرآن کریم می فرماید: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْأَخْرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْأَخْرَةِ مِنْ نَصِيبٍ».^۲

نقطه مقابل این دیدگاه، جهان بینی مادی گرایان است که بر مبنای مکتب امانیسم و لذتگرایی و هدف بودن دنیا و زندگی دنیوی استوار است؛ زیرا جهان بینی مادی بر اساس نگرش نفی خدا و قیامت از جهان هستی شکل گرفته است. در این جهان بینی، تمام هستی در جهان مادی و طبیعی خلاصه شده و هیچ آفریننده دارای شعور و ادراک، خارج از عالم ماده ندارد؛ هر چه هست، در همین عالم ماده است و چیزی به نام ماورای طبیعت و خداوند و عالم دیگر (قیامت و رستاخیز) وجود ندارد و وجود انسان در وجود مادی او خلاصه می شود که با مرگ از بین می رود یا به اجزای دیگر مادی تبدیل می شود.^۳ چنان که قرآن کریم نیز

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۷۵؛ احمد حسین شریفی، همیشه بهار؛ اخلاق و سبک زندگی اسلامی، ص ۳۳.

۲. شوری / ۲۰: «کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در کشته اش می افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم ولی [در آخرت او را نصیبی نیست].»

۳. مصباح یزدی، آموزش عقائد، ص ۳۱.

در آیه ۲۹ سوره انعام به این تفکر مادی گرایان اشاره دارد: «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^۱. نمونه دیگر در آیه ۳۷ سوره مؤمنون از زبان اشراف و مرفهان قوم حضرت نوح (ع) که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند، گزارش شده است: «إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^۲. بنا بر آموزه های قرآن کریم، انکار^۳ و شرک^۴ به خداوند، غفلت از او^۵ را در پی دارد و در نتیجه به احساس بی نیازی نسبت به خدا^۶ می انجامد. از سوی دیگر، تردید در آخرت و معاد،^۷ انکار آخرت و معاد^۸ را در پی دارد و در اثر انکار، غفلت از آخرت^۹ و در نتیجه ترجیح دنیا بر آخرت^{۱۰} شکل می گیرد.

در مورد دنیا نیز، احساس کاذب جاودانگی در دنیا،^{۱۱} موجب اصیل دانستن دنیا^{۱۲} و در نتیجه غفلت از مرگ،^{۱۳} محرومیت از یقین،^{۱۴} محرومیت از هدایت،^{۱۵} آرزو طلبی،^{۱۶} خوش گذرانی و عشرت طلبی و و بسنده کردن به دنیا^{۱۷} را در پی خواهد داشت.

از این رو، جهان بینی برآمده از این نگرش، یک جهان بینی سراسر حسی است که همه چیز را، حتی دین را از این منظر می نگرد، در جهان بینی امانیستی، آن چیزی خوب است که میل انسان آن را خوب بداند و چیزی بد است که انسان آن را بد بداند؛^{۱۸} نه اینکه خداوند باید حق و باطل و خوب و بد را تعیین کند. لذا کشش های مادی و غرایز حیوانی بر کشش های معنوی غلبه می یابد و مذهب وسیله ای است برای زندگی

۱. «و گفتند جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد».

۲. «جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست می میریم و زندگی می کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد». برای نمونه دیگر نک: جاثیه / ۲۴.

۳. یونس / ۸.

۴. ابراهیم / ۳؛ کهف / ۳۸؛ زخرف / ۸۳.

۵. کهف / ۲۸ و ۳۸؛ نحل / ۱۰۸؛ یونس / ۲۲؛ نجم / ۲۹؛ حشر / ۲؛ جمعه / ۹؛ اعلی / ۱۶.

۶. آل عمران / ۱۰-۱۱.

۷. نک: کهف / ۳۶.

۸. نک: یونس / ۷؛ ذاریات / ۱۲؛ قیامه / ۲۰؛ انشقاق / ۱۴.

۹. نک: آل عمران / ۱۸۵؛ قصص / ۷۷؛ قیامه / ۲۰؛ انسان / ۲۷؛ همزه / ۳.

۱۰. نک: نحل / ۱۰۷؛ نازعات / ۳۹؛ اعلی / ۱۷.

۱۱. نک: همزه / ۲-۴؛ انشقاق / ۱۴.

۱۲. نک: بقره / ۲۱۲؛ مریم / ۷۴؛ همزه / ۳.

۱۳. نک: شعراء / ۱۲۹؛ همزه / ۳.

۱۴. نک: تکوین / ۵.

۱۵. نک: نحل / ۱۰۸؛ قصص / ۵۷؛ نجم / ۲۹.

۱۶. نک: بقره / ۹۶؛ اسراء / ۲۰؛ حجر / ۳؛ انبیاء / ۳؛ شوری / ۲۰.

۱۷. نک: هود / ۶۶ و ۱۱۶؛ انبیاء / ۱۳؛ قصص / ۷۹؛ دخان / ۲۷.

۱۸. p37-38., The Ethics of Authenticity, Taylor.

دنیایی بهتر، بدون آن که دنیا بستر تعالی معنوی انسان باشد. با توجه به خصوصیات خاص تمدن غربی، از هم گسیختگی آن همان چیزی است که در قرآن می‌توان نمونه‌های آن را نشان داد. وقتی قرآن می‌فرماید: «فَكَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَبْرُ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ»^۱ و «كَأَيُّنَ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ»^۲.

در جهان بینی الهی برخلاف جهان بینی مادی، «زندگی دنیوی» ابزاری (مزرعه) برای نیل به زندگی واقعی و مانای اخروی است؛ چنان که می‌فرماید: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»^۳. تحلیل فقیه و قرآن پژوه معاصر در این باره خواندنی است: «سرّ این که آخرت، دارالقرار است، آن است که انسان در دنیا چون به مقصد نرسیده و در بین راه است، آرامش ندارد، ولی وقتی به بهشت رسید آرامش می‌یابد؛ چون حرکت، به مقصد و متحرک به هدف رسیده است. البته ثابت می‌شود نه ساکن؛ یعنی «دارالحرکه» به «دارالسکون» منتهی نمی‌شود، زیرا سکون، هدفی حرکت نیست بلکه به «دارالثبات» می‌رسد و ثبات، هدفی حرکت است. هیچ حرکتی به سوی سکون نمی‌رود مگر این که سکونش نسبی باشد و گرنه متحرک می‌کوشد تا به دارالقرار و دارالثبات برسد. ممکن نیست انسان و جهان که همواره در تلاش، تکاپو و حرکتند، اصلاً به آرامش و ثبات راه نیابند، زیرا حرکت دائم و مستمر بی‌هدف است؛ در حالی که فعل حکیم هدفمند است. از این رو، کاروان هستی در آخرت به مقصد میرسد و در آن جا می‌آرمد»^۴.

بنابراین در سبک زندگی الهی، آخرت قرارگاه است و هدف از زندگی دنیا، ساختن آخرت است و توشه این قرارگاه را باید از گذرگاه دنیا بر گرفت؛ چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٌ وَالْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَلَا تَهْتِكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَآخِرُ جُورٍ مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا اخْتَبَرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ»^۵ یا در جای دیگر می‌فرماید:

۱. حج / ۴۵: «و چه بسیار شهرها را که ستمکار بودند هلاکشان کردیم و [اینک] آن [شهرها] سقفهایش فرو ریخته است و [چه بسیار] جاههای متروک و کوشکهای افراشته را».

۲. حج / ۴۸: «و چه بسا شهری که مهلتش دادم در حالی که ستمکار بود سپس [گریبان] آن را گرفتم و فرجام به سوی من است».

۳. غافر / ۳۹: «ای قوم من این زندگی دنیا تنها کالایی [ناچیز] است و در حقیقت آن آخرت است که سرای پایدار است».

۴. جواد آملی، انتظار بشر از دین، ص ۶۹۲.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۳. «مردم! همانا دنیا خانه ای است رهگذار و آخرت سرایی است پایدار، پس از گذرگاه خود توشه بردارید برای جایی که در آن پایدارید. و مدیری پرده های یکدیگر نزد آن کس که می‌داند نهان شما را از شما بهتر. برون کنید از دنیا دلهاتان را از آن پیش که برون رود از آن تن هاتان. شما را در دنیا آزموده اند و برای جز دنیا آفریده اند».

«وَأَعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِتَرْوَدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَقَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلزِّيَالِ»^۱.

در سبک زندگی اسلامی، زندگی دنیوی گذرا و کالای آن اندک و آخرت برتر و خیر است،^۲ آخرت قابل مقایسه با دنیا نیست و عوضی ندارد؛^۳ برتریها و امتیازاتش بزرگتر از برتریها و امتیازات دنیاست؛^۴ همچنین لذائد و شدائد آن جهان نسبت به این جهان بسیار شدیدتر و بزرگتر و رسوا کننده تر و بادوام تر است.^۵ چنان که امام علی (ع) در مقایسه شدائد و لذائد دنیا و آخرت می‌فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَكْبَرُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَكْبَرُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَ مِنَ الْعَيْبِ الْخَبْرُ»^۶.

ممکن است چنین تصور شود که برخورداری از دنیا با بهرهمندی در آخرت قابل جمع نیست و هر خوشی دنیا سبب ناخوشی در آخرت بوده، و رنج‌ها و محرومیت‌های دنیا موجب سعادت و برخورداری در آخرت خواهد بود. بلکه از مسلمات و ضروریات اسلام، جمع میان دنیا و آخرت و بهره‌مندی از هر دو ممکن است و برخورداری از دنیا مستلزم محرومیت از آخرت نیست و تضاد میان دنیا و آخرت از نظر هدف قرار گرفتن یکی و برخورداری از دیگری، از نوع تضاد میان ناقص و کامل است که هدف قرار گرفتن ناقص مستلزم محرومیت از کامل است اما هدف قرار گرفتن کامل مستلزم محرومیت از ناقص نیست، بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته و در سطح عالی و انسانی است.^۷ چنان که قرآن کریم از کسانی یاد میکند که از دنیا بهره‌مند بودند و در آخرت نیز سعادت‌مند می‌باشند؛ مانند حضرت سلیمان (ع) - از پیامبران الهی - که به طور قطع در آخرت از سعادت‌مندان است و در دنیا نیز از بهره‌های فراوانی برخوردار

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۲. «و به کاری که درخور بهشت است روی آرید، که دنیا را نیافریده‌اند تا جاودان در آن به سر برید، بلکه آفریده‌اندش تا زود از آن بگذرید، و از کردار نیک برای خانه همیشگی توشه فراهم آورید. پس در این جهان شتابان به کار پردازید، و کرداری نیک را چون مرکبان راهوار برای رفتن آماده سازید».

۲. نساء / ۷۷.

۳. تمیمی آمدی، ص ۲۳۲.

۴. اسراء / ۲۱.

۵. نک: رعد // ۳ / الزمر / ۲۸؛ طه / ۱۲۷؛ فصلت / ۱۹.

۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴. «و هر چیز از دنیا، شنیدن آن بزرگتر از دیدن آن است، و هر چیز از آخرت، دیدن آن بزرگتر از شنیدن آن است. پس بسنده باشد شما را شنیدن، از آنچه عیان است، و خبر یافتن، از آنچه در غیب نهان است».

۷. مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۸۴.

بود،^۱ در مقابل، کسانی را توصیف می‌کند که در دنیا به خواسته‌هایشان نمی‌رسند و در آخرت هم به عذاب جاودانه مبتلا می‌شوند.^۲

از آیات دیگر استفاده می‌شود که جمع میان نعمت‌های دنیا و آخرت شدنی است. در آیه ۲۰۱ سوره بقره، از مؤمنانی تمجید شده که از خداوند «حسنه در دنیا و آخرت» را طلب می‌کنند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».^۳ بدین ترتیب می‌توان گفت که از منظر قرآن کریم، میان برخورداری از دنیا و بهره‌مندی در آخرت تضادی نیست. آنچه ناممکن است جمع میان دنیا پرستی و آخرت‌مداری است. محال است که هدف اعلا و کمال مطلوب و نهایت آرزوی آدمی، هم دنیا باشد و هم آخرت. از همین رو قرآن کریم در آیات ۲۰ و ۲۱ سوره قیامت با دعوت انسان به هدف قرار دادن آخرت، برگزیدن زندگی مادی دنیوی بر آخرت را گمراهی عمیق شمرده است و دنیادوستی را عامل بی‌توجهی به آخرت دانسته است: «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ».^۴

نتیجه اینکه در سبک زندگی متکی بر قرآن و سیره اهل بیت (ع)، دنیا سرای آزمایش است، معبر است نه مقر، وسیله است نه هدف، چنان که در سوره قصص می‌خوانیم: «وَابْتَغِ فِيهَا دَارَ الْآخِرَةِ وَلَا تَسْسِ نَفْسَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».^۵ در این رویکرد به دنیا - یعنی نگاه ابزاری به دنیا - نه تنها دنیا مذموم نیست، بلکه ممدوح است، از این رو، امام علی (ع) می‌فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ».^۶

۱. نك: نمل / ۱۶ و ۱۷ و ۳۶؛ انبیاء / ۲۱ و ۸۱؛ سبأ / ۱۲.

۲. مانده / ۴۱؛ حج / ۱۱.

۳. «و برخی از آنان می‌گویند پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار». بنا بر حدیثی از امام صادق (ع)، آن حضرت حسنه دنیا و آخرت را خلق نیک و رزق و معاش نیکو در دنیا و خوشنودی خداوند و بهشت در آخرت تفسیر کرده‌اند. ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۱۷۵.

۴. «و هوسرانی بی‌قید و شرط را * و آخرت را رها می‌کنید».

۵. قصص / ۷۷: «و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و هم چنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد معجوی که خدا فسادگران را دوست نمی‌دارد».

۶. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱: «دنیا خانه راستی است برای کسی که آن را راستگو انگاشت، و خانه تندرستی است آن را که شناختش و باور داشت، و خانه بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه اندوخت، و خانه پند است برای آن که از آن پند آموخت. مسجد محبان خداست، و نمازگاه فرشتگان او، و فرود آمد نگاه وحی خدا و تجارتجای دوستان او. در آن آموزش خدا را به دست آوردند و در آنجا بهشت را سود بردند».

در ادامه به هر یک از این رویکردهای مادی و الهی به مقوله زندگی (دنیوی و اخروی) و پیامدهای هر یک به طور تفصیلی نگاه خواهیم داشت.

رویکردهای نگرش مادی و پیامدهای آن

در مبحث نگرش مادی به انسان، زمینه‌های گوناگونی وجود دارد که ممکن است ریشه در تعداد زیادی از مکاتب فلسفی و جامعه‌شناختی داشته باشد و بر جوامع و اندیشه‌های افراد زیادی در طول قرن‌ها تأثیر گذاشته باشد. اما به دلیل اینکه محور اصلی مباحث در این نوشتار، صرفاً بیان نحوه تأثیر هدفمندی و معناگرایی در سبک زندگی انسان است، لذا فقط به دو مورد از مهمترین زمینه‌ها و پیامدهای نگرش مادی صرف نظر از مکتب خاصی پرداخته خواهد شد و پس از آن، نگرش قرآن در این زمینه تبیین خواهد شد. از آنجایی که انسان در نهاد و طبیعت خود، کمال‌گرا و به دنبال سعادت است، لذا ناگفته نماند که در نگرش مادی به انسان نیز، سعادت و کمال‌گرایی وجود دارد. اما معنا و مفهوم آن، محدود به اهداف دنیایی و مادی صرف است. حال باید دید که زمینه‌ها، تأثیر و پیامدهای نگرش مادی به زندگی و اهداف آن، در سبک زندگی انسان چه بوده و چه نتایج عملی را به دنبال خواهد داشت؟

رویکرد اول (انقطاع از مبدأ و خالق هستی) و پیامد آن

زمینه اول در به وجود آمدن نگرش مادی به عنوان عاملی مؤثر در نوع هدفمندی و معناگرایی زندگی، انقطاع انسان از مبدأ و خالق خود است. در بحص از هدف زندگی، بحث از خلقت نیز به میان می‌آید. زیرا زندگی مسبوق بر خلقت است و لذا هدف از زندگی، همان هدف از خلقت نیز می‌تواند به شمار رود. نظر مادیون در خلقت انسان بر دو قسم است: یکی اینکه خالق انسان موجودی به نام خدا نبوده و انسان زاده طبیعت است.

نظر دیگری که معتقد است انسان را خدا آفریده، اما دیگر با او کاری ندارد و او را رها کرده و انسان هر گونه که خود بخواهد، زندگی می‌کند. در هر دو نگاه، یک تحلیل مشترک وجود دارد، و آن قطع انسان از مبدأ خود است.

در نگاه اولی انسان به کلی از مبدأ حقیقی خود، یعنی خدا منفک انگاشته شده است، و در نگاه دوم، نقش مبدأ و آفریننده، صرفاً در خلقت بدون هدف وی، ختم شده است.

در هر حال در نگرش مادی، با هر نوع نگاه، انسان موجودی است که فقط در جسم خودش تعریف شده و هدف از زندگی را خودش تعیین می‌کند. زیرا از یک جای معینی دستور و برنامه زندگی برای وی صادر نمی‌شود. به این دلیل که او کاملاً منقطع از هر مبدأ و آغازی است.

زمانی که انسان از مبدأ و آغاز منقطع گشت، در پاسخ به زندگی و اهداف خود، صرفاً نگاه مادی خواهد داشت. او به دنبال این است که در این دنیا چگونه زندگی کند، چگونه بخورد، چگونه ثروت جمع کند، چگونه منافع شخصی و امیال و غرائزش را تأمین کند و ...

یعنی هدفی فراتر از اینها، در ذهن او رسوخ نمی‌کند که بخواهد برای آنها برنامه و هدف تعیین کند. هدف او همین دنیاست. وقتی هدف او منتهی به همین دنیا شد، معنای زندگی وی هم در همین دنیا برای او ترسیم می‌شود. طبق این دیدگاه، روح انسان که یکی از ابعاد مهم وجودی وی محسوب می‌شود، مغفول بوده و به دلیل همین نگاه مادی، برای آن برنامه‌ای تنظیم نمی‌شود.^۱

از پیامدهای ویرانگر نگرش مادی به انسان که منشأ آن انقطاع وی از مبدأ است، انسان محوری افراطی در سبک زندگی افراد است. یعنی این انسان تلاش دارد که خود را تنها سرپرست خود بداند.

لذا از هیچ کوششی در راه رسیدن به آمال و آرزوهای دنیایی خود که همان قرار دادن انسان به جای هر موجود ماورایی دیگری اعم از خدا و غیر خدا است، دریغ نمی‌ورزد.

او بدون توجه به بعد روحانی خود که به جهانی دیگر تعلق دارد، خود را مستقل و آزاد از هر عامل و نیروی فراتر از ماده می‌داند. لذا هر گونه هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی در این نوع سبک زندگی که خارج از محدوده مادیات برای او توصیه شود، آن را ضد آزادی و انسانیت خود دانسته و مردود می‌شمارد. حال آن برنامه و اهداف را دین یا غیر دین و یا هر چیز دیگری توصیه کرده باشد، فرقی ندارد. اثر سوء این جریان فکری در آنجایی است که، وقتی این اندیشه در سبک زندگی یک فردی نفوذ پیدا کرد، دیگر او صرفاً می‌کوشد تا «خود» انسانی خویش را مبتنی بر «حیوانیت» بسازد.

۱. آنتونی، آربلاستر، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، ص ۱۸؛ مرتضی مطهری، هدف زندگی، ص ۹. همچنین نک: فریدریک کابلسون، فیلسوفان انگلیسی از هابز تا بنتام، ترجمه امیرجلال الدین اعلم، ص ۸۵؛ عبدالله ابراهیم زاده آملی، «انسان در نگاه اسلام و اومانیسم»، قیات، ۴۴، تابستان ۱۳۸۶، ص ۶۵. موضوع انکار مبدأ برای انسان و هستی، نه تنها زمینه‌ای برای ایجاد نگرش مادی و در نتیجه بی‌هدفی زندگی انسان قرار گرفته است، بلکه مبنای طرفداران آن، در جهت تبیین فلسفی بسیاری از مسائل حقوقی، سیاسی، اقتصادی و ... انسان نیز می‌باشد. از جمله آنها، می‌توان به جان لاک، منتسکیو، بنتام، دکارت و ... اشاره کرد. نک: رقیه تیمی، بررسی مفهوم آزادی و قانون در اندیشه امام خمینی جان لاک و منتسکیو، ص ۷۴ الی ۷۶؛ سید احمد رهنمائی، درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۱۴۳.

او امیدوار است با محدود کردن خود و نیازهایش در همین دنیا، به یک نوع آرامش نسبی و کاذبی برسد که فکر از کجا آمدن، در کجا بودن، چرا آمدن و به کجا رفتن به طور موقت از ذهنش برود.

رویکرد دوم (انقطاع از مقصد) و پیامد آن

زمینه دیگری که اهداف انسان به اهداف مادی محدود شده و باعث شده است که وی فقط خود را موجودی دنیای بداند، نداشتن مقصد و غایتی ورای اهداف مادی است. در واقع این زمینه، در ادامه زمینه قبلی است. به این معنی که عدم تصور مبدأ، به حذف مقصد خواهد انجامید.

در بی معنا شدن زندگی، بی هدف بودن آن، نقش بسیار زیادی را ایفا می‌کند. یعنی وقتی که در زندگی مفهومی به نام هدف نباشد، زندگی معنای حقیقی خود را پیدا نخواهد کرد.

علت گسترش نگرش مادی به انسان و به تبع آن، محدود شدن اهداف زندگی به مادیات، حذف اندیشه غایت‌انگاری از اذهان است. وقتی که در سبک زندگی انسان‌ها این تفکر حاکم شود که انسان و هستی، فاقد شعور و هدف غایی هستند، و اینکه قرار نیست آدمی در جهانی دیگر که به نیروی فراتر از جسم او یعنی روحش بستگی دارد، برانگیخته شود، دیگر همه برنامه‌ها و دستورات زندگی وی، محدود به زندگی همین دنیا خواهد شد.

او به دلیل توجه افراطی به جسم و نیازهای او، از روح خود غافل شده و مرگ را پایان کار خود می‌داند. لذا انتظارش از زندگی این است که او را در تأمین نیازهای مادی و حیوانی اش یاری کند.

این نوع سبک زندگی، در هر حوزه‌ای از جمله اقتصاد، حقوق، جامعه، فرهنگ، سیاست و ... همه چیزها را از همین دنیا، در همین دنیا و برای همین دنیا می‌خواهد و می‌جوید.

عدم توجه به بعد روحانی انسان و نداشتن برنامه برای نیازهای آن، بیشتر در جنبه دوم یعنی عدم غایت‌انگاری خود را نشان داده و به همین دلیل است که دنیا و جسم او و زندگی دنیایی اش، همه چیز بوده و در عوض از روح و نیازهای آن و مقصد نهایی اش غافل می‌ماند.^۱

۱. علیرضا ناصری. بحران معنویت در عصر حاضر/ ریشه‌ها و راهکارها، ص ۳۹ و ۴۰. بررسی جزئی و موشکافانه موضوع عدم غایت‌انگاری در نگرش مادی‌گرایی، و چگونگی شکل‌گیری آن، مجال دیگری می‌طلبد. اما جهت تفصیل مباحث، نک: والتر. تی. استیس، در بی معنایی معنا هست، مجموعه مقالات «معنای زندگی»، به کوشش و ترجمه اعظم پویا، ص ۱۹ و ۲۰؛ سید علی میرموسوی و سید صادق حقیقت، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، ص ۱۰۲؛ رقیه تمیمی، همان، ص ۵۴۵ و ۵۴۶؛ عبدالله ابراهیم زاده آملی، همان، ص ۶۶

از پیامدهای مخرب این نگرش که از نبود مقصدی معین برای انسان نشأت می‌گیرد، پوچ‌گرایی در سبک زندگی وی است. در واقع پیامد دوم، در ادامه و مرحله بعدی پیامد اول است. یعنی انسانی که سعادت و کمال را در رسیدن به اهداف دنیایی صرف ترسیم می‌کند، تمام هم و غم خود را در راه تأمین آن خواهد گذاشت. حال در این دنیا، از منظر او، عملاً نمی‌توان سعادت را جز ثروت، قدرت، امیال غریزی، محرک‌ها و ... که مختص جسم مادی وی است، در نظر گرفت.

یعنی بالاترین کمال و سعادت برای او، قرار گرفتن در بالاترین حد موارد مذکور است. پس از آن همه تلاش، کوشش و قرار گرفتن در معرض خطرات مالی و جانی فراوان و رسیدن به آنجا، تازه به ذهنش خطور می‌کند که بعدش چه؟! یعنی او الآن پس از طی این همه مراحل و بالاترین مقام‌ها، کمالات و سعادت‌های دنیایی، چون ذهنش محدود به اهداف همین دنیا بوده است، از خود می‌پرسد حال باید چه کرد؟! اینجا است که به اندیشه پوچ و تهی خود پی می‌برد.

پوچ‌گرایی و نبود معنای خاصی برای زندگی در حالت عدم توجه به بعد روحانی انسان، اینجا به او رخ می‌نمایاند. یعنی همین نگرش مادی آدمی را به پوچ‌گرایی می‌رساند. البته و حقیقتاً چه بسا دردناک است که انسان جهان را فاقد احساس، ادراک، هدف و شعور بداند.

آنهايي که با تأثیر از هدف داری جهان پیرامونی خود و توجه به دوبعدی بودن انسان به هدفمندی زندگی خودشان پی می‌برند، در آرامش کامل و آسایش روانی خاصی قرار دارند.

زندگی آنها طبق برنامه، هدفمند، متعالی و در حال حرکت به سوی کمالات مادی و معنوی خود است. این سبک زندگی، در تمامی زمینه‌هایش، از مشکلات و مصائب روانی و ... پوچ‌گرایی که در ادامه ذکر خواهد شد، در امان است.^۱

فرد پوچ‌گرا در این جا از دو حال خارج نیست: یا با تفکر و سیر در آفاق و انفس راه درست را پیدا می‌کند، یا دست به تخلیه ناروا و نادرست احساسات و واحدهای روانی ناراحت‌کننده درون خود می‌زند، و یا خودکشی کرده و به زندگی خویش پایان می‌دهد.

این عامل روانی علت اکثر خودکشی‌ها و گرفتاری‌های روانی جهان است. تبدیل شدن جایگاه ارزش و غیر ارزش در سبک زندگی افراد مادی‌گرا نیز یکی دیگر از پیامدهای خطرناک این نگرش است. یعنی

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۷۵.

فردی که به این مرحله می‌رسد، ارزش‌ها و غیر ارزش‌ها برایش مخلوط شده و زمانی که فرد در تشخیص آنها اشتباه کند، به آن بلاهای مذکور روی خواهد آورد.

البته شایان ذکر است که افراد مرحله به مرحله به این جا می‌رسد. ابتدا اهداف دنیایی را مختص جسم خود بدون در نظر گرفتن روح و روان خود، دقیق و خوب ترسیم می‌کند، سپس برای رسیدن به آنها تلاش کرده و خود را به آب و آتش می‌زند، و بعد از رسیدن به آنها، به پوچ بودن این اندیشه پی خواهد برد. بنابراین پوچ‌گرایی، معلول منطقی ناتوانی انسان در تفسیر از خود، حیات، اهداف و قوانین هستی است. بی‌شک روی آوردن مسئولیت و تکلیف به انسان و زندگی او، یکی از علت‌های انکار غایت و مقصد او و نگرش مادی و تک بعدی به خود است. لذا در پی گریز از آن مسئولیت و تکالیف، نمی‌خواهد پرسش‌هایی از قبیل چگونه باید زیست کند؟ چرا باید اینگونه زیست کند؟ و برای چه مقصدی باید خود را به تکلیف اندازد؟ را پاسخ دهد.

چون او خوب می‌داند که وقتی در این وضع قرار گرفت، باید حقوق، تکالیف و مسئولیت‌هایی را رعایت کرده و از برخی آزادی‌هایش چشم‌پوشد. به همین دلیل، خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته، اندیشه غایت‌انگاری جهان دیگر را مردود دانسته و یا آن را محدود به همین دنیا کرده، و با غفلت از بعد روحانی خود، به پوچ‌گرایی می‌رسد.^۱

چالش‌های نگرش مادی

در نهایت به طور کلی، نفوذ نگرش مادی به انسان و هستی، در جریان زندگی و شیوه زیست، مشکلات فراوانی را به وجود آورده است. از جمله قرار دادن اصالت سود و منفعت طلبی فردی در زندگی، مالکیت فرد بر خویش و ولایت و حاکمیت هوسها و غرائز که سبب دوری بیش از حد این نوع سبک زندگی از معنویت و یا حداقل معنویت‌های صحیح شده است.

نگرش مادی به انسان، یک تفکر غالب و حاکم بر اکثر اندیشه‌ها و مکاتب غربی و سبک زندگی‌های غیر الهی است. لذا در وضع حقیقی و عینی جهان غربی، خود را به نمودهای گوناگونی نشان داده است.^۲

۱. محمد تقی جعفری، فلسفه و هدف زندگی، ص ۹ و ۱۰.

۲. مسائلی چون، «مدارا» و «اغماض» بیش از حد و افراطی در حوزه دین، «تشکیک» در اعتبار آموزه‌های اخلاقی و دینی، تأکید بر اصالت «من» آدمی، ایجاد «دین انسانیت»، به جای «انسان دینی»، «منفعت طلبی» و «لذت جویی»، تأکید بر «فردگرایی» به جای «اجتماعی بودن» و رواج و گسترش روان‌شناسی «انسان‌مدارانه»، از عوامل مهمی در ایجاد و رشد اندیشه مادی‌گرایانه به انسان و هستی هستند و هر کدام آنها، نیاز به بررسی دقیق و

مثلاً در اقتصاد مبتنی بر این نگرش، همه چیزها بر اساس سودانگاری فردی، رشد بی رویه امکانات و رفاه زدگی پایه ریزی شده است. در این حالت، فرد می‌کوشد تا بیشترین سود را جهت تأمین رفاه مادی شخص خود، از معاملات و تجارت‌ها ببرد.

برای او مهم نیست که گرفتن سودهای کلان از دیگران، چه ضربه‌ای به قشر پائین تر از خود می‌زند. زیرا او خود را می‌بیند و همین دو روز دنیا را. به همین دلیل است که او تمام تلاشش، در جهت پیدا کردن راهی برای بیشترین سود است. از سویی دیگر، نگرش سودانگاری مختص مسائل اقتصاد نبوده و اقتصاد، یکی از جلوه‌هایی است که خود را نشان داده است.

به هر حال سعادت و کمال در مسائل اقتصادی این نوع سبک زندگی، کاملاً در راستای بهینه‌سازی و پیشرفت لذت و رضایت مندی حسّی فرد بشر دانسته شده است. همانطور که گذشت، مبنای فلسفی این تفکر اقتصادی در سبک زندگی با نگرش مادی، فایده‌گرایی و اهمیت و اصالت سود است و هر چه که لذت آور و فایده‌دار باشد، خوب است.

به این دلیل که در نگرش مادی، انسان صرفاً دنیایی شمرده شده و برای جهان پس از دنیای او، هیچ برنامه‌ای وجود ندارد. طبیعتاً در این نوع اقتصاد، سود و لذت بیشتر، به عنوان اصل اساسی تعریف خواهد شد.^۱

مثالی دیگر، امور حقوقی این اندیشه است که منشأ وضع قوانین را فرد آدمی قرار داده و معتقدند که ملاک و محور، صرفاً انسان است. در این نظام حقوقی، هدف از برنامه ریزی‌های این چنینی، تأمین آزادی‌ها، منفعت و سودجویی است.

پس همانطور که ملاحظه می‌شود، موضوع اصالت سود و منفعت در مسائل حقوقی نگرش مادی به انسان و هستی نیز نفوذ کرده و رد تعریف آنها، فرد با رسیدن به بالاترین میزان آن، به تصور خود، به سعادت و کمال رسیده است.

انسانی با چنین خصوصیات، انسان حقیقی و واقعی ناست، بلکه انسانی است که از هویت اصیل و واقعی اش، فاصله زیادی گرفته است، در نتیجه، حقوق، آزادی، مسائل اقتصادی، مسائل سیاسی و ... که

مفصل علمی در جای خود دارند که از حوصله این نوشتار خارج بوده، و به فراخور موضوع مورد نظر، صرفاً به موارد مرتبط، اکتفا شده است. نک:

سید احمد رهنمائی، غرب شناسی، ص ۱۵۷ الی ۱۹۱.

۱. سید حسین میرمعزی، همان، ۱۵۲ الی ۱۵۶.

برای انسان مادی و جعلی تعیین می‌شود، به طور کامل غیر مرتبط و حتی همراه با ضرر به حیات اصیل انسان است.

مبنای اصالت سود، منفعت و لذت، در مسائل اخلاقی این نگرش نیز به وضوح دیده می‌شود. یعنی منشأ هنجارها و ناهنجاری‌های اجتماعی را، خود فرد آدمی دانسته و اگر چیزی را که جامعه و تجربه عینی آن بد شمرده باشد، بد است، ولی اگر همان چیز را که شاید حقیقتاً بد بوده باشد، توسط جامعه و تجربیات آن تحسین شود، در نزد این نگرش نیز، مستحسن است.

مثلاً مفهوم راستی و دروغ، نه از آن جهت که ذاتاً خوب و یا بد بوده، و توسط ادیان مذموم است، خوب یا بد محسوب شود. خیر! بلکه نزد طرفداران نگرش مادی به انسان، چون در تاریخ و تجربه عینی انسانها و جوامع تأثیرات بد خود را نمایان کرده است، لذا بد و مذموم دانسته می‌شود.

در حالی که وقتی انسان حتی از ساختمان درون خود نیز بی‌خبر است، کی تواند مفاهیم را جلوه حق دهد یا باطل. یعنی وقتی او نمی‌تواند خود را درک کند، پس چگونه برای خود برنامه و دستور زندگی صادر می‌کند. بنابراین او نمی‌تواند منشأ تعیین حق و غیر آن باشد.

همچنین نمی‌تواند منشأ وضع قوانین و دستورات زندگی دیگر انسانها باشد. زیرا او خود نیز به مانند دیگران انسان است.^۱

همین موضوع، خود یک خطر بسیار بزرگ برای سبک زندگی انسان است. زیرا اولاً ممکن است که جرح و تعدیل مفاهیم توسط جوامع و تجربه‌های تاریخی و عینی آنها، واحد و یگانه نبوده و هر جامعه‌ای، طبق آن فضای خود چیزی را بد و یا خوب بشمارند.

ثانیاً اینکه چون منشأ همه این مثال‌های ذکر شده اقتصادی، حقوقی و اخلاقی، منقطع بودن از مبدأ و مقصد است و انسان و خواهشهای او ملاک و محور همه آن مسائل است، لذا سبک زندگی به طرف همان مضرّاتی خواهد رفت که در پیامدهای این نگرش گذشت؛ یعنی انسان‌گرایی افراطی و پوچ‌گرایی.

و در آخر، به عنوان خلاصه و جمع بندی نگرش مادی به انسان، باید گفت که زمینه این نوع نگرش، به معرفت‌شناسی آن، برمی‌گردد. معرفت‌شناسی مادی، همه مسائل را بر اساس طبیعت و کشفیات آن قابل درک می‌داند. بر این اساس، در همه امور اقتصادی، حقوقی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ... به انسان،

۱. احمد بخشایشی اردستانی، سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب، ص ۱۰۳ و ۱۰۴؛ جوادی آملی، فلسفه حقوق بشر، ص ۹۹ الی ۱۰۲؛ سید محمود نبویان. «اسلام و اومانیسم»، رواق اندیشه، ۱۵، اسفند ۱۳۸۱، ص ۴۱.

نوعی نگاه مادی، فردگرا، خوداندیش و خودمختار می‌شود.^۱ پس از آن، این نگاه در تمامی شئون زندگی انسانها، تأثیر و نفوذ خود را می‌گذارد. لذا پس از رسیدن به درجات بالای سعادت و کمالات ناقص دنیایی، آن فرد دارای یک زندگی شتابزده، سرگشته، حیران و بی معنا خواهد بود. به این دلیل که هدفمندی در زندگی وی، به گونه ای درست و طبق نهاد فطرت او، ترسیم نشده بود.

بنابراین همه توفیقات و عدم توفیقات انسان در زندگی، وابسته به ترسیم درست و سالم اهداف زندگی اش است. وقتی هدف به گونه ای درست و سالم تعیین شود، تفکر پیرامون مبدأ و جهان طبیعت، سبک برنامه ریزی و زندگی، آینده نگری، معنادهی به زندگی، نحوه نگرش به جهان پس از مرگ و ... نیز به طور صحیح و موافق با فطرت و نهاد بشر تنظیم خواهد شد.

این نوع سبک زندگی، همان نگرش صحیح و دو بُعدی - بُعد روح و بُعد جسم - به انسان است که در ادامه به تبیین آن از منظر قرآن کریم پرداخته خواهد شد.

رویکردهای نگرش قرآنی و پیامدهای آن

نگرش دو بُعدی به انسان، هدفمندی و معناداری برنامه های سبک زندگی او را به وضعیت دیگری ترسیم خواهد کرد. توجه به دو بعد وجودی انسان یعنی بعد مادی و بعد معنوی، از مبانی اصلی سبک زندگی قرآنی به شمار می‌رود. یعنی هدف گذاری‌ها و برنامه ریزی هایی که قرآن کریم برای انسان ارائه کرده است، بر اساس نگرش صرف مادی به وی نبوده و انسان را موجودی دارای بعد مادی و معنوی توأمان می‌داند و زندگی انسان در این دنیا، صرفاً چون یک پلی زودگذر دانسته می‌شود که باید برای رسیدن به اهداف کلان و فراگیر آن جهانی، از آن استفاده کند.

حتی تا جایی که جهان پس از این دنیا، اصل دانسته شده است، و این دنیا، فرع است. بنابراین این مبنا در سبک زندگی قرآنی، از هدفمند بودن خلقت آغاز و به پاسخگویی به تعهدات و مسئولیت‌های زندگی دنیا در روز قیامت، ختم می‌گردد.^۲

۱. حسین بشیریه، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه کاری، ص ۱۶۶ الی ۱۶۸.

۲. نک: محمد تقی مصباح، راه و رهنماشناسی، ص ۴۳ و ۴۴.

لذا سبک زندگی انسان در زمینه های اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ... اگر بر این اساس برنامه ریزی و هدف گذاری شود، زندگی وی معنای کامل تر و شایسته تری پیدا خواهد کرد که درخور سرشت و نهاد طبیعی وی و متناسب با روح و جسم او در کنار هم است.

رویکرد اول: اثبات مبدأ و هدفمندی خلقت

قرآن کریم هدفمندی و معناداری زندگی انسان و تأثیر آن در سبک زندگی وی را از خلقت هدفمند و غایت انگارانه او آغاز کرده و پس از آن به جهان آخرت می‌رسد. در واقع ابتدا به مبدأبآوری انسان پرداخته، سپس هدفمندی و معناداری زندگی وی را بیان می‌کند.

پس از آن، به بیان تأثیر هدفمندی خلقت انسان در معناداری و صورت گرفتن سبک زندگی الهی اهتمام می‌ورزد. و بعد از آن هم این مطلب را مطرح می‌کند که شکل گیری سبک زندگی الهی بر مبنای هدفمندی و معناداری، وجود جهان پس از مرگ و مقصد نهایی انسان را ثابت می‌کند.

در این مرحله، نحوه نگرش به مرگ بین سبک زندگی الهی و غیر آن، متمایز خواهد شد. در نهایت بیان می‌دارد که وضعیت آن جهان، با میزان و نحوه عملکرد انسان به معیارها و مختصات سبک زندگی الهی ارتباط تنگاتنگی دارد.

پس بنابراین، تمامی این مراحل به صورت زنجیروار، به دنبال بیان یک مبنای بسیار مهم در سبک زندگی قرآنی هستند. آن هم تأثیر هدفمندی و معناداری زندگی بر مبنای اعتقاد به مبدأ و مقصد نهایی است که بر سبک زندگی آدمی در تمامی عرصه های آن، تأثیر شگرف و عمیقی بر جای خواهد گذاشت.

قرآن کریم با نگاه دو بعدی به انسان، ابتدا وجود مبدأ و خالق را برای کل هستی، از جمله انسان مطرح می‌کند و سپس به بیان هدفمندی آفرینش او پرداخته و در نهایت آن را عبودیت می‌داند: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...»^۱.

همچنین در بیهوده و بی هدف بودن خلقت جهان هستی و انسان این گونه می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِينًا»^۲.

۱. انعام/ ۷۳: «و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید...». و آیات دیگری چون/ تغابن/ ۳، جاثیه/ ۲۲، عنکبوت/ ۴۴، هود/ ۷.

۲. انبیاء/ ۱۶: «و آسمان و زمین، و آنچه را در میان آن دوست به بازیچه نیافریدیم». همچنین (آیه ص ۹۵) (دخان/ ۳۸ و ۳۹) و زمر/ ۵، انعام/ ۷۳، روم/

۸ و ص/ ۲۷.

در این آیات و امثال آنها، اصل اینکه جهان و از جمله انسان که جزئی از آن به شمار می‌رود، توسط خداوند متعال آفریده شده است، بیان شده است. همچنین مطلب مهم دیگری که این آیات بدانها تأکید دارند، بیهوده نبودن آفرینش آنهاست. حکیمانه و هدفمندی آفرینش از تعبیر «بالحق» و «لاعبین»، به دست می‌آید.^۱

خداوند متعال نیز از زبان مؤمنان و کسانی که پیوسته در یاد خداوند، چنین نقل می‌کند: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...»^۲

در این آیه، علاوه بر اینکه خداوند متعال تأکید بر آفرینش هدفمند و حکیمانه هستی دارد، پی بردن به این موضوع را نتیجه تفکر در آسمان‌ها و زمین، به عنوان جلوه ای از آن آفرینش می‌داند. این تفکر و اندیشه، توسط افراد خاص و با ایمان که در هر حال و وضعیتی، به یاد خالق حکیم خود هستند، صورت می‌گیرد.

تعبیر «باطل» که از آفرینش خداوند متعال توسط آن افراد با ایمان نفی شده است، می‌تواند این معنی را القا کند که هستی و هر آنچه در اوست، بیهوده و بی هدف خلق نشده است. زیرا معنای کلمه باطل را برخی به معنای چیزی بی هدف و لغو گرفته اند که می‌توان آیه را به این معنی تفسیر کرد.

یعنی با استفاده از تعبیر «حق» در آیات قبلی و «باطل» در آیه فعلی، می‌توان اینگونه گفت که خداوند آفریده های خود را هدفمند و معنادار خلق کرده و از باطل و نابودی و بی هدفی که نتیجه عدم حکمت هستند، به دور می‌باشند. علامه طباطبائی در تأیید این معنا این گونه می‌نویسد: «... و الباطل ما ليس له غاية يتعلق به الغرض...»^۳: «و باطل آن چیزی است که برای او غایتی نیست که به غرضی تعلق داشته باشد».

طبق این تعبیر، خلقت هستی و از جمله انسان، بدون غایت و هدف معینی اتفاق نیفتاده است. بلکه دارای هدفی معین و حکیمانه است و همواره خدای سبحان بر آن تأکید دارد. تأثیر این اندیشه و فکر که

۱. فخر رازی، همان، ج ۱۳، ص ۲۷؛ طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۱۴۶؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۹۹؛ محسن قرائتی، همان، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲. آل عمران / ۱۹۱: «(همان) کسانی که [در حال] ایستاده و نشسته، و بر پهلوهایشان [آرمیده]، خدا را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند (در حالی که می‌گویند/ ای پروردگار ما! این [ها] را بیهوده نیافریده ای منزهی تو...».

۳. طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۸۷. این تفسیر را نیز دیگر مفسران ذکر کرده اند/ نک: مقاتل بن سلیمان بلخی، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مغنیه، همان، ج ۲، ص ۲۳۲؛ محمدرضا قمی، تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۲۹۲؛ شوکانی، فتح القدير، ج ۱، ص ۴۷۱. شوکانی پس از بیان این معنا در آیه موردنظر، به شعری از لیلید استناد می‌کند و در تأیید معنای آیه، آن را ذکر کرده است: «ألا كل شيء ما خلا الله باطل * * * و كل نعیم لا محالة زائل».

خلقت دارای هدف معین است، در سبک زندگی انسان آنجا خود را نشان می‌دهد که برنامه و اهداف زندگی خود را مختص به امور دنیایی تنظیم نمی‌کند و برای آن اهداف عالی تلاش می‌کند.^۱ بنابراین در اندیشه و مبنای فکری سبک زندگی قرآنی، جهان هستی و موجودات آن و به خصوص انسان، به سوی مقصدی معلوم در حرکت است و چنین نیست که عالم هستی در مسیری نامشخص و مبهم و بی هیچ هدفی در حرکت باشد بلکه آفریدگار جهان، آن را به سوی مقصدی و هدفی معین و روشن رهنمون ساخته است.

اعتقاد به اصل هدفمندی عالم و عبث نبودن آفرینش آن، نقش مهمی در حیات انسان ایفا می‌کند و چنین انسانی هرگز جهان و زندگانی در آن را لغو و بیهوده نمی‌یابد بلکه سعی و تلاش او در این جهت است که حیات و زندگی خویش را با نظام آفرینش هماهنگ سازد.^۲

پس از بیان هدفمندی و معناداری خلقت هستی، خداوند متعال این گونه به بیان عبث نبودن خلقت انسان و مقصد نهایی او سخن به میان آورده است: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ».^۳ در این آیه، به دلیل اهمیت وجود و نقش انسان در عرصه آفرینش و جهان هستی، خداوند متعال او را مستقیماً خطاب قرار داده و این اندیشه را که انسان بیهوده و عبث آفریده شده باشد، نفی کرده و بلافاصله به خاطر تحکیم این سخن، موضوع برانگیخته شده انسانها در روز قیامت را بیان می‌کند.

طبرسی با مثال زدن آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^۴ ذیل آیه مورد بحث، بیان می‌دارد که انسان نباید گمان کند آفریده شده تا هر کاری انجام داده و در برابر کردارش مؤاخذه نشود... یعنی نباید گمان کند که به سوی ما برگردانده و به نتایج اعمال خود نمی‌رسد. بلکه هدفمند و معنادار و به سوی مقصدی معین در حال حرکت است.^۵

از آیات مذکور و دیگر آیات برداشت می‌شود که اگر نظام هستی بی برنامه و انسان در این نظام، خودسر و رها باشد، یا در پایان کار میان مؤمن صالح و شخص مفسد تفاوتی گذاشته نشود و متقیان و

۱. جواد آملی، تفسیر تسنیم، ج ۲۵، ص ۵۷۴ به بعد.

۲. نک: جمعی از نویسندگان، معارف اسلامی، ص ۱۶۰.

۳. مؤمنون/ ۱۱۵: «و آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم، و اینکه شما به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟!».

۴. قیامت/ ۳۶: «آیا انسان می پندارد که بیهوده (و بی هدف) رها می شود؟!».

۵. طبرسی، همان، ج ۷، ص ۱۹۳. همچنین نک: طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۰۲؛ بیضاوی، أنوارالتنزیل و أسرارالتأویل، ج ۴، ص ۹۷ سید محمد تقی مدرسی، همان، ج ۸، ص ۲۴۲.

فاجران هم ردیف کردند: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»^۱ و مسلمانان در ردیف مجرمان قرار گیرند: «أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۲ این نظام پوچ و باطل خواهد بود؛ لیکن بیهوده و باطل بودن خلقت هستی و انسان، گمان شوم کافران است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»^۳ تأثیر روانی هدفمندی و معناداری زندگی انسان و اینکه او به هر عملی که از خود بروز می‌دهد باید پاسخگو باشد، موضوع مسئولیت‌پذیری و تعهد را در جامعه و در سبک زندگی افراد زنده کرده و حیات بشری، از نشاط و شادابی خاصی برخوردار خواهد شد.

وجود حس مسئولیت‌پذیری، دیگر به انسان اجازه نخواهد داد که صرفاً با تکیه بر منافع فردی، و اصل قرار دادن سود و زیان شخصی خود، از دیگران غافل شده و فقط برای مکتسبات شخصی تلاش کند. بلکه در اقتصاد، حقوق، مسائل مربوط به خانواده، اجتماع، سیاست و ... انسانها تأثیر بسزایی دارد. بر خلاف نگرش مادی، انسان در این سبک زندگی، نمی‌تواند به دیگری ظلم کرده و حق فردی دیگر را بخورد. زیرا او خود را نه از منبعی معین و حکیم منقطع می‌داند، و نه زندگی و اعمال خود را بیهوده تلقی می‌کند. بلکه با تعبیر گوناگونی که از آیات ذکر شد، او خود را در برابر انبوهی از مسئولیت‌ها و تعهدات می‌بیند که باید به آنها پاسخ دهد.

این است آن سبک زندگی قرآنی که در اثر اعتقاد به وجود خالق حکیم و خلقتی هدفمند و انسانی هدفدار و زندگی معنادار بدست می‌آید. به بیانی دیگر هر آنچه از آدمی سر می‌زند، در پیشگاه الهی و در نامه اعمال او ثبت و بایگانی می‌شود و در برابر آن مؤاخذه خواهد شد. نباید تصور شود که انسان در این جهان، آزادی مطلق دارد تا هر آنچه می‌خواهد انجام بدهد و نیز نباید تصور کند کارهای او در این عالم ناپود می‌شود و در نتیجه احساس مسئولیت نداشته باشد.^۴

۱. ص/ ۲۸: «بلکه آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند همچون فسادگران در زمین قرار می‌دهیم، یا پارسایان (خود نگهدار) را همچون بدکاران قرار می‌دهیم؟!».

۲. قلم/ ۳۵-۳۷: «و آیا مسلمانان را همچون خلفاکاران قرار می‌دهیم؟! * شما را چه شده؟! چگونه داوری می‌کنید؟!».

۳. ص/ ۲۷: «... این گمان کسانی است که کفر ورزیدند پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از آتش (دوزخ)».

۴. صدیق حسین، همان، ص ۳۴۳.

خداوند متعال در جای دیگری، هدف از خلقت انسان و جنیان را عبادت خود ذکر کرده است: «وَمَا

خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱.

طبق آیات قبل خداوند متعال انسان را با اهداف معین و معلوم آفریده است. اما آن هدف درباره انسان چیست؟ در این آیه بدان پرداخته است و آن، عبادت ذات اقدس الهی است. طبرسی با بیان این مطلب که اگر کسی در انجام کاری نه نفع خود و نه دیگری را در نظر نگیرد، کار بیهوده کرده است... به این موضوع وارد می‌شود و اشاره دارد که بدیهی است خداوند بی نیاز است و از خلقت انسان نفعی نمی‌برد. بنابراین باید فائده خلقت به خود انسان برسد.

یعنی انسان عبادت کند و پاداش بگیرد. نتیجه این است که در روز قیامت باید میان خطاکار و ثواب کار فرق گذاشته شود. ملاک این تفاوت و افتراق، همان عبودیت خداوند متعال است.^۲ در سبک زندگی قرآنی، باید همه عرصه‌های زندگی بر مبنای عبودیت خداوند متعال مدیریت و برنامه ریزی شوند. زیرا با بیان هدفمندی و معناداری زندگی و اینکه هدف از خلقت عبودیت است، لذا راه رسیدن به آن معنای حقیقی نیز، همین عبودیت است.

رویکرد دوم: غایت انگاری و معناداری زندگی

جنبه دیگر سبک زندگی قرآنی در بیان هدفمندی و معناداری زندگی، اعتقاد به وجود مقصد و غایت برای انسان و هستی است. این قضیه، از موضوع قلبی یعنی اعتقاد به وجود خالق حکیم و هدفمندی اصل آفرینش و زندگی انسان متأثر بوده و در واقع ادامه آن را دنبال می‌کند.

از آنجایی که عدم اعتقاد به مقصد نهایی برای زندگی انسان، از نبود هدف معین و معلوم در خلقت شکل می‌گیرد، لذا این دو موضوع، در ارتباط تنگاتنگی با هم قرار دارند. یعنی نبود هدف معین برای زندگی، نبود مقصدی معین برای آن را به دنبال خواهد داشت.

اما در سبک زندگی قرآنی، همانطور که گذشت، ابتدا وجود خالق حکیم برای انسان و هستی ثابت شد، و پس از آن، هدفمندی آفرینش انسان که زمینه طرح بحث غایت انگاری آفرینش فراهم شود.

۱. ذاریات/۵۶: «و جن و انسان [ها] را جز برای پرستش [خود] نیافریدم».

۲. طبرسی، همان، ج ۷، ص ۱۹۳ و ج ۹، ص ۲۴۴. این روش استدلال را بیضاوی نیز مورد استفاده قرار داده است. نک: بیضاوی، همان، ج ۴، ص ۹۷ و ج ۵، ص ۱۵۱.

قرآن کریم درباره این موضوع، از آنجا آغاز می‌کند که می‌خواهد شک را از ذهن انسانها درباره روز قیامت و وقوع جهانی پس از مرگ، رفع کرده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ... وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»^۱. خداوند متعال در این آیه، با استفاده از تمثیلی روشن و قابل درک برای آحاد بشریت، به اثبات روز رستاخیز پرداخته است. یعنی به انسان‌ها متذکر می‌شود که ای مردم! آگاه باشید همانگونه که اولین بار شما را آفریدم، دوباره نیز می‌توانم شما را برانگیزم و در روز قیامت در یک جا جمعتان کنم.

اگر باور نمی‌کنید، به آفرینش اول خودتان توجه و رجوع کنید. این نوع اشاره به رجوع، یک دلیل بسیار زیرکانه و عقلی است.

یعنی به انسانها می‌خواهد بگوید که همانگونه که باید به خلقت اول خودتان فکر کرده و به خالقیت من پی ببرید، و پس از اعتقاد به خلقت اول، به آن استناد و اعتماد کرده و به خلقت دوم خود پس از مرگ نیز باید پی ببرید.^۲ حال برای اینکه موضوع خیلی روشن تر و ساده تر مطرح شود و معلوم گردد که خدا چه می‌خواهد بگوید، قرآن کریم مثالی را زده است که برای همه انحاء عالم روشن و معین است. رشد و پزیردگی گیاهان در فصل بهار و زمستان، یکی از درسهای خلقت است که می‌تواند برای انسان بیانگر چنین مسأله‌ای باشد که تو هم مانند همان گیاه، ابتدا آفریده شدی، و پس از مدتی زندگی موقت در این دنیا، باید به جهانی دیگر بروی که در آنجا مانند خلقت اول، دوباره برانگیخته و زنده خواهی شد.^۳

حال اگر تصور شود که فردی با این نگاه به وجود خود و جهان پیرامونش می‌نگرد، آیا می‌تواند به مسئولیت‌ها و تعهدات خود در زندگی بی‌توجه شده و لوازم و پیامدهای اعمال و کردار خود را فراموش کند؟! قطعاً خیر! زیرا بر خلاف نگرش مادی که انسان و برنامه‌های او را مختص در این دنیا و محدود به زندگی دنیوی کرده است، در سبک زندگی قرآنی، اینگونه نخواهد بود.

۱. حج/ ۵: «ای مردم! اگر از برانگیخته شدن (در رستاخیز) در تردید هستید، پس (بنگرید /) که ما شما را از خاکی آفریدیم... و زمین را خشک و بی گیاه می‌بینی و هنگامی که آب (باران) را بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت در می‌آید و رشد می‌یابد و از هر نوع [گیاه] زیبا می‌رویانند».

۲. جز آیه مذکور مورد بحث، آیات دیگری نیز هستند که در پی اثبات معاد به وسیله خلقت اول هستند. مانند: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ * الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ * أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (سوره مبارکه یس / ۷۸-۸۱). نیز نک: کهف / ۴۸؛ انعام / ۹۴.

۳. فخررازی، همان، ج ۲۳، ص ۲۰۴. همچنین نک: عبدالحق بن غالب ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، ج ۴، ص ۱۰۷.

بلکه انسان قرآنی به جهان پس از مرگ خود توجه کرده و برای آن، برنامه ریزی می‌کند. زیرا او به خوبی می‌فهمد که دنیا جز امتحان و اختیار چیزی برای او نخواهد بود. قرآن کریم چنین می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ».^۱

بیان ابتلاء و آزمایش در این آیه، مشیر به هدف از خلقت موت و حیات است، و با در نظر گرفتن اینکه کلمه «بلاء» (که مصدر لیبلوکم است) به معنای امتحان است، یعنی برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود.

معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن در آینده و در جای به غیر از این دنیا مواجه خواهد شد.^۲ خداوند متعال در آیه ای دیگر این هدف را به صورت آشکارتر بیان کرده است: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ».^۳

خداوند متعال در این آیه، یکی از دیگر از جلوه‌های خلقت را دال بر وجود معاد ذکر کرده است. قطعاً افرادی که در اهداف و برنامه‌های سبک زندگی خود نتوانند به این مسأله عمیقاً توجه کنند که این جهان با تدبیر و از جانب خالق حکیم آفریده شده است و به دنبال هدفی معین در حال حرکت است، معاد را سحر و جادو نامیده و به آن توجهی نخواهند کرد و آن مشکلاتی را که برای عواقب نگرش مادی ذکر شده بود، برای آنها نیز پیش خواهد آمد.^۴

بیان قرآن در باب اهمیت معاد و جهان پس از مرگ، به این معنا نیست که آدمی با این نگاه، از مسائل مادی و جسم خود دور شده و به آنها نپردازد، بلکه رسیدگی به هر دو بعد وجودی وی، در این نوع سبک زندگی، به طور متعادل و متوازن صورت می‌گیرد.

۱. ملک/ ۲: «(همان) کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامین شما نیکوکارتر است و او شکست ناپذیر (و) بسیار آمرزنده است».

۲. طباطبائی، المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۹.

۳. هود/ ۷: «و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید... تا شما را بیازماید که کدامین شما نیکوکارتر است. و اگر بگویی / "در حقیقت شما بعد از مرگ، برانگیخته می‌شوید." حتماً کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند / "این، جز سحری آشکار نیست!"».

۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۴.

با نگاهی گذرا به برخی آیات، می‌توان به این مفهوم دست یافت که انسان علاوه بر توجه به جهان پس از مرگ و روز قیامت و تدارک برای آن، باید به دنیا و جهان مادیات از آن حیث که مقدمه‌ای برای آن جهان است، البته در حد و اندازه و مورد نیاز خود، توجه کند. زیرا آخرت انسان‌ها در همین دنیای آنها ساخته می‌شود.^۱ اینگونه نگرستن به زندگی دنیایی، هدفمندی و معناداری آن را برای انسان روشن و معلوم می‌کند.

جمع بندی نگرش قرآنی

بنابراین نتیجه نگرش قرآنی به زندگی را می‌توان به این گونه نوشت که نگاه قرآنی به انسان و زندگی او، تأثیر عمیق و اساسی در طراحی سبک زندگی او دارد. به گونه‌ای که اگر آن نگاه را نداشته باشد، مصائب نگرش مادی را باید بپذیرد.

زیرا وقتی نگاه انسان به زندگی قرآنی شد، آن وقت انسان به خود، زندگی و هستی یک نگاه جامع، ذو ابعاد و کامل دارد. زیرا همانطور که گذشت، در این نگرش، انسان ابتدا به خالق خود پی می‌برد، پس از آن هدفمندی و معناداری آن را نیز متوجه خواهد شد. و بعد از آن، متوجه این موضوع می‌شود که اگر انسان هدفمند آفریده شده است، پس آن هدف کدام است، که با توجه به آیات قرآن، به عبودیت خداوند متعال به عنوان هدف خلقت دست می‌یابد.

بنابراین وقتی به این مرحله که رسید، آنگاه از هدفمندی زندگی، به معناداری آن پی خواهد برد و از پوچ‌گرایی و بی‌معنایی سردرگم نخواهد شد. لذا به مفهوم معاد و روز حساب و کتاب و پاسخ‌گویی به تعهدات و مسئولیت‌هایی که در زندگی داشت، می‌رسد. انیچنین است که سبک زندگی قرآنی، مفهوم هدفمندی و معناداری را در خود به عنوان یک مبنا برای زندگی به همراه خواهد داشت.

وقتی زندگی بدون هدف و بی‌معنا و یا دارای اهداف و معانی غلط تصور شود (نگرش مادی)، به خودمحوری افراطی و پوچ‌گرایی خواهد رسید. اما وقتی زندگی هدفمند و معنادار طبق تفسیر قرآن کریم (سبک زندگی قرآنی) تصور شود، به خودمحوری و سعادت ابدی و حقیقی نه کاذب و دروغین، خواهد

۱. موضوع ارتباط دنیا و آخرت و میزان برخورداری انسان از آن دو، در قرآن کریم درون آیات متعددی ذکر شده است که مجال طرح آن، در این نوشتار نیست. از جمله «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (اسراء/ ۱۸-۲۰) و نیز «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (شوری/ ۲۰).

رسید. بنابراین نتیجه منطقی نگرش جامع و ذوابعاد به انسان، و توجه به مبدأ و معاد در زندگی وی، حل دو مشکلی است که در نگرش مادی وجود داشت و آن خودمحوری افراطی و پوچ‌گرایی در زندگی است.

۴-۲-۱-۲- مبانی انسان‌شناسی

شناخت انسان و ویژگی‌های او از پیش نیازهای اصلی در سبک زندگی است. هرچه شناخت از انسان عمیق‌تر و دقیق‌تر باشد، برنامه‌ریزی و ارائه سبک برای او از اتقان بیشتری برخوردار خواهد بود. بر این اساس، در سبک زندگی اسلامی، پرداختن به مبانی انسان‌شناختی امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

بر این اساس، برای بررسی هر نوع سبک زندگی ضروری است که نوع نگاه آن مکتب یا جهان‌بینی را به انسان به عنوان رکن مهم سبک زندگی مدنظر قرار داد. اسلام مکتبی انسان‌ساز بوده، در سبک زندگی اسلامی، انسان، جایگاهی بس بالا و متعالی دارد؛ زیرا مخلوق برگزیده خداوند از میان همه آفریده‌هاست.^۱ مبانی انسان‌شناسی در فرهنگ مدرنیته، انسان را به عنوان یک ارزش رفیع می‌شناسد و او را از هرگونه از امور قدسی‌رها می‌انگارد. به سخن دیگر، انسان را از آن برتر می‌داند. اما قرآن برای انسان مرکزیت و محوریت قائل است، ولی این محوریت انسان تابع اراده الهی است.^۲

قرآن با شاخصه خدامحوری، از یک سو انسان را با آغاز و انجامش پیوسته می‌بیند؛ رویکردی که دریافتن راه کمال و چگونگی پیمودن آن بسیار مؤثر است^۳ و از دیگر سو ویژگی‌های او را بر می‌شمرد تا همو، جایگاه خویش را در هستی نیک بیابد:

انسان موجودی برتر از فرشتگان و خلیفه خدا بر زمین،^۴ انسان موجودی انتخاب شده و برگزیده،^۵ دارای بالاترین ظرفیت‌ها و توانمندی‌های علمی (ظرفیت علمی انسان، بزرگ‌ترین ظرفیتی است که یک مخلوق ممکن است داشته باشد) و آشنا به همه حقایق هستی،^۶ برخوردار از فطرتی خدا آشنا،^۷ انسان دارای شخصیتی مستقل و آزاد که با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را برخواهد گزید،^۸ امانت‌دار

۱. طه/ ۱۲۲.

۲. هاشم جعیط، بحران فرهنگ اسلامی، ترجمه سید غلامرضا تهامی، تهران/ دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱ش، ص ۶۷-۶۹.

۳. برای نمونه نک: بقره/ ۲۸؛ مؤمن/ ۱۱.

۴. انعام/ ۱۶۵.

۵. طه/ ۱۲۱.

۶. بقره/ ۳۱-۳۳.

۷. اعراف/ ۱۷۲؛ روم/ ۴۳.

۸. دهر/ ۳.

خداوند در زمین،^۱ برخوردار از شرافت و کرامت ذاتی و برتر از سایر آفریدگان،^۲ در سرشت انسان، علاوه بر عناصر مادی که در جماد و گیاه و حیوان وجود دارد، عنصری ملکوتی و الهی وجود دارد،^۳ که به حکم فطرتش از قوه تمیز نیک و بد برخوردار است،^۴ بهره مند از وجدان اخلاقی و الهام شده به خیر و شر و توانایی درک زشتی‌ها و زیبایی‌ها،^۵ موجودی بی نهایت طلب که جز با یاد خدا با چیز دیگری آرام نمی‌گیرد،^۶ مسلط بر طبیعت و زمین و آسمان به گونه ای که همه نعمات دنیوی و موجودات برای او و تحت سلطه او آفریده شده‌اند،^۷ موجودی که می‌تواند از ماده و مادیات اوج گرفته، از عالی‌ترین هدف‌ها و آرمان‌ها در زندگی برخوردار باشد.^۸ چنین جهت‌گیری‌های قرآنی درباره انسان می‌تواند ره توشه سبک و شیوه زندگی او در دنیا قرار گیرد.

گفتنی است که برخی از آیات قرآن کریم نیز به نکوهش انسان به طور مطلق اشاره دارد؛ از جمله

آنکه

انسان بسیار ناسپاس و پوشاننده حق،^۹ ناسپاسی او آشکار،^{۱۰} ستم‌پیشه،^{۱۱} بسیار شتابگر^{۱۲} که گویی گویی از عجله آفریده شده،^{۱۳} بسیار حریص که با رسیدن شر، ناله و فریاد می‌کند و با رسیدن به خیر، از دیگران دریغ می‌ورزد،^{۱۴} ممسک و بخیل،^{۱۵} چنانچه اندکی شر و بدی به او برسد، زود ناامید می‌شود،^{۱۶} اگر احساس کند و گمان برد که نیازش برآورده شده و دیگر به کسی نیازمند نیست، دست به شورش و طغیان

۱. احزاب / ۷۲؛ دهر / ۳.

۲. اسراء / ۷؛ شمس / ۸.

۳. سجده / ۷-۹.

۴. حج / ۶۶.

۵. شمس / ۸-۹.

۶. رعد / ۲۸.

۷. بقره / ۲۹؛ جاثیه / ۱۳.

۸. فجر / ۲۸؛ توبه / ۷۳.

۹. حج / ۶۶.

۱۰. زخرف / ۱۵.

۱۱. ابراهیم / ۳۴.

۱۲. اسراء / ۱۱.

۱۳. انبیاء / ۳۷.

۱۴. معارج / ۱۹-۲۱.

۱۵. اسراء / ۱۰۰.

۱۶. فصلت / ۴۹.

می‌زند،^۱ ضعیف و ناتوان،^۲ موجودی جدل‌پیشه،^۳ به شدت دوستدار مال^۴ که در این مسیر، زیاده‌خواهی می‌کند.^۵

در تبیین این توصیف دوگانه از انسان در قرآن کریم دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. بنا بر یک نظر، ستایش‌ها ناظر به انسان با ایمان و نکوهش‌ها ناظر به انسان بی‌ایمان است.^۶ پاسخ ارائه شده دیگر چنین است که مدح‌ها ناظر به فطرت انسان و نکوهش‌ها ناظر به طبیعت انسان است.^۷ دیدگاه دیگر معتقد است که ستایش‌ها ناظر به کرامت ذاتی انسان و سرزنش‌ها ناظر به مرحله کرامت اکتسابی انسان است.^۸ بنا بر نظری دیگر، مذمت و تقبیح خداوند به قناعت انسان به موارد و زمینه‌های خلقت او بازمی‌گردد.^۹ برخی دیگر، مذمت‌های قرآن را از انسان، به دلیل به کارگیری ناصحیح او از کشش‌ها و غرایز مثبت و سودمند او می‌دانند.^{۱۰} پاسخ ششم نیز چنین ارائه شده است که همه این آیات (توصیفگر انسان) ناظر به یک بُعد یا یک مرحله وجودی انسان نیست؛ بلکه برخی مربوط به انسان آغازین و برخی دیگر راجع به انسان فرجامین است.^{۱۱} برخی نیز در تبیین این توصیف دوگانه قائلند که نکوهش‌های قرآن از انسان از آن حکایت دارد که انسان هم استعداد‌های مثبت دارد و هم استعداد‌های منفی، انسان هم دارای قوا و استعداد‌های خیرخواهانه است و هم دارای قوا و استعداد‌های شرورانه؛ هم زمینه‌های فضیلت در انسان وجود دارد و هم زمینه‌های ردیلت. انسان هم می‌تواند استعداد‌های مثبت خود را به فعلیت برساند و هم استعداد‌های منفی خود را.^{۱۲}

۱. علق / ۶-۷.

۲. نساء / ۲۸.

۳. کهف / ۵۴.

۴. عادیات / ۸؛ فجر / ۲۰.

۵. تکوین / ۱.

۶. مظهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۶۷، ۲۸۷-۲۸۸، ۲۷۳-۲۷۴؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۰۴ و ج ۲۷، ص ۲۵۴؛ سید مدرسی، تفسیر هدایت، ج ۱۶، ص ۳۷۶.

۷. جوادی آملی، حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۲۹۲؛ طباطبائی، المیزان، ج ۳، ص ۱۶۵ و ج ۱۳، ص ۲۵۷؛ امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۷۸-۷۹.

۸. مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۶۲، ۳۶۵؛ رجبی، انسان‌شناسی، ص ۱۵۵.

۹. جعفری، انسان در افق قرآن، ص ۱۱۰.

۱۰. سبحانی، منشور جاوید، ج ۴، ص ۲۷۱.

۱۱. شیروانی، سرشت انسان، ص ۳۵.

۱۲. نصری، مبانی انسان‌شناسی در قرآن، ص ۱۶۶، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۷-۱۷۸، ۲۱۱-۲۱۹. برای تفصیل این دیدگاه‌ها و نقد و بررسی آنها نک: علی محمدی، «راز توصیف دوگانه انسان در قرآن»، ص ۱۰۷-۱۲۹.

حال پس از این گزارش کوتاه از اوصاف و ویژگیهای معرفی شده انسان در قرآن کریم، به مهمترین مبانی انسان شناسی قرآنی که بر پذیرش نوع خاصی از سبک زندگی قرآن محور مؤثر است اشاره می‌کنیم.

۴-۲-۱-۲-۱-۱ مبنای اول: انسان موجودی دو بُعدی (بعد مادی و روحانی)

باور به اینکه انسان موجودی حاکی و مادی است و بهترین تعریفی که برای او ارائه می‌شود، «حیوان ناطق بودن» است، یکی از دیدگاههای مطرح درباره حقیقت انسان میباشد که جنس و اصل او را حیوانیت دانسته اند و در مقابل این دیدگاه، کسانی هستند که انسان را موجودی فراتر از ماده محض میدانند و اصل و حقیقت وجودی او را چیزی غیر از جسم می‌دانند.^۱ بنابراین، در اینکه حقیقت انسان چیست، دو دیدگاه عمده وجود دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم.

دیدگاه مادی گرایان

با اینکه دیدگاه مادی گرایانه (ماتریالیستی) درباره انسان در شکل‌های متنوعی نمود پیدا کرده است، ولی در همه اشکال آن، به رغم برخی اختلاف نظرها، در انکار جوهر مجرد غیرمادی در انسان اشتراک نظر دارند. برخی از آنها وجود حالات روانی و ذهنی را می‌پذیرند و بر مغایرت این پدیده‌ها با امور مادی تأکید دارند و با وجود این، جوهر غیرمادی و نفس را که محل و فاعل این حالات و پدیده‌ها هستند، انکار می‌کنند. دسته دیگر که معتقد به رفتار گرایی هستند، بر این باورند که کلیه پدیده‌های ذهنی را می‌توان بر اساس افعال آدمی و وضعیت و حالت خاص بدن، برای انجام افعالی خاصی در شرایط مساعد معنی و تفسیر کرد.^۲ بنابراین، طبق این دیدگاه، هرآنچه که هست، مادی است و اموری مانند حالات ذهنی نیز به امور ملادی تحویل پذیر هستند. در مقابل دیدگاه ماتریالیستی در باب انسان، دیدگاه دیگری هم وجود دارد که علاوه بر تعد مادی او، به وجود روح که حقیقت و اصل انسان است نیز قائل است و آن همان انسانی است که قرآن آن را معرفی کرده است.

دیدگاه قرآن

از نگاه اسلام، انسان موجودی دو بُعدی، ترکیبی از جسم و روح است. با نظر در آیات قرآن با این حقیقت روبرو می‌شویم که انسان دارای دو بعد مهم و اصلی، یعنی بعد روحانی و بعد جسمانی است. در میان ابعاد

۱. نک: رجبی، انسان شناسی، ص ۹۴.

۲. نک: واعظی، انسان از دیدگاه اسلام، ج ۱۲، ص ۶۳.

وجودی انسان، روح مهمترین وجه وجود انسان است؛ چرا که انسانیت انسان و حقیقت او به روح اوست. بدین صورت که پس از مرگ، جسم او متلاشی می‌شود، ولی روح او به حیات خود ادامه می‌دهد،^۱ و مرگ انسان به معنای فنای او نیست. از این جهت تا برپایی قیامت، در عالم برزخ زندگی خواهد داشت.

انسان با بهره‌مندی از امتیاز بعد روحانی، از دیگر حیوانات متمایز می‌شود، ولی در همین امتیاز، مشترک با فرشته است و هیچ تفاوتی با او ندارد؛ چرا که هر دو مجردند. با این همه، خداوند در خلقت انسان به خود تبریک گفته است،^۲ سبب این امر را باید در دو بعدی بودن انسان جستجو کرد؛ یعنی انسان با داشتن بعد مادی و موانعی که این بعد وی برای او به دنبال دارد، می‌تواند با پر پرواز روح به اوج برسد و برترین مخلوق عالم شود و این است وجه برتری انسان بر فرشته و به همین سبب، برای خلق فرشته با اینکه صاحب علم و روح است، تبریک نگفته است.

قرآن کریم در بیان مراتب آفرینش انسان، آخرین مرحله آن را با این جمله یاد می‌کند: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».^۳

مفسران عبارت «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» را که پس از پوشاندن گوشت به استخوان‌ها ذکر شده، اشاره به دمیدن روح در کالبد انسان دانسته‌اند که آخرین مرحله آفرینش آدمی است و پس از این مرحله است که انسان به موجودی زنده، گویا، شنوا و بینا بدل می‌شود.^۴ همچنان که در کلام اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر این فراز از آیه نیز به این مطلب تصریح شده است.^۵

در آیات دیگر قرآن کریم به شکل صریح‌تری به بعد دوم انسان اشاره شده و آن را دارای ماهیتی الهی معرفی کرده است. نمونه آن این آیه است که: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ

۱. سجده/ ۱۱.

۲. مؤمنون/ ۱۴.

۳. مؤمنون/ ۱۲-۱۴: «و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم * سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم * آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوانهایی ساختم بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است».

۴. طوسی، التبیان، ج ۷، ص ۳۵۴؛ طبرسی، جوامع الجامع، ج ۳، ص ۶۷؛ زمخشری، الکشاف، ج ۳، ص ۱۷۸؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۲۶۵.

۵. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۹۱.

وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۱ در آیات ۷-۹ سوره سجده نیز به همین خلقت دوگانه انسان اشاره شده است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلْمَلَةٍ مِنْ مَاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»^۲.

جسم و روح در زندگی دنیوی، پیوسته همراه یکدیگرند تا هنگام مرگ که روح از بدن جدا و به پیشگاه پروردگارش بازگردد؛ اما از اسناد جسم انسان به گل و روح او به خدا، معلوم می‌شود که این دو همتای هم نیستند، بلکه روح انسان اصلی و بدن او فرع است.^۳

علاوه بر آیات فوق و نیز بسیاری از آیات دیگر،^۴ در احادیث منقول از معصومان (علیهم السلام) نیز صراحتاً بر ابعاد دوگانه وجودی انسان یعنی بُعد روحانی و جسمانی تأکید شده و در امور تربیتی مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین، در تعالیم اسلامی، انسان موجودی ذو ابعاد دانسته شده است و از میان آنها، به بعد معنوی و روحی او اصالت داده شده است. ای این رو، خداوند تمام شرافت های انسان را، از جمله تبریک گفتن به خود در خلق انسان، دستور به سجده فرشتگان و خلیفه الله بودن او را به جنبه روحانی او نسبت می‌دهد.

آثار دو ساحتی بودن انسان در سبک زندگی

نکته حائز اهمیت در این میان، چگونگی تأثیر باور به دو بُعدی بودن انسان بر سبک زندگی اوست. در اینجا تلاش می‌کنیم تبیینی ساده و روشن از این امر ارائه دهیم.

گرایش به معنویت

توجه به معنویت و دینداری که اساسی ترین عامل امنیت و آرامش درونی خانواده است، زمانی معنا پیدا می‌کند که انسان را گوهری گرانبها در گنجینه آفرینش بدانیم که دو جلوه جسم خاکی و جان روحانی دارد. ارزشی جسم او به قدری است که بهشت بهای واقعی آن است و روح و جان او عظمت و ارزشی برتر از بهشت دارد که همان دیدار حق است.

۱. ص / ۷۱-۷۲: «آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید * پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم سجده کنان برای او [به خاک] بیفتید».

۲. «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد * سپس [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود * آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه اندک س پاس می‌گزارید».

۳. جوادی آملی، مفاتیح الحیاة، ص ۶۰.

۴. نک: بقره / ۱۵۴؛ آل عمران / ۱۶۹؛ نساء / ۹۷ / انعام / ۹۳؛ نحل / ۲۸، ۳۲ / یس / ۲۶؛ فصلت / ۴۰؛ فجر / ۲۷ و ۲۸.

دین اسلام توجه به هر دو بعد انسان را مورد تأکید قرار داده است و سفارش به اعتدال در آنها کرده است؛ زیرا انسان باید از نظر جسمانی توانایی کافی داشته باشد تا امکان تکامل علمی و معنوی و صعود از پلهٔ سعادت را بیابد. البته این امر بدین معنا نیست که حرکت در مسیر تکامل، فقط در سایهٔ سلامت کامل جسم میسر باشد. بنابراین، به جسم باید در حد معینی پرداخته شود و عدول از آن حد، چه به صورت افراط و چه تفریط به هیچ روی مورد تأیید شرع مبین اسلام نیست.^۱ از آنجا که حقیقت انسان را روح او تشکیل می‌دهد که حیات جاودانه دارد و هرگز با مرگ نمی‌میرد و نابود نمی‌شود، رسیدگی به این بخشی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای که سلامت و بهداشت بُعد مادی و جسم انسان، ابزار و وسیله‌ای برای تکامل بعد معنوی و روحانی او است، به گونه‌ای که تأکید دین، بر حفظ سلامت و تندرستی به سبب آن است که امکان قنالت در مسیر تکامل معنوی فراهم شود. بنابراین، همان گونه که رعایت بهداشت و درمان به موقع و تغذیهٔ مناسب برای سلامت تن ضروری است، انجام و ترک کارهایی هم برای سلامت روح ضروری می‌نماید. انجام واجبات و مستحبات، ترک محرمات و مکروهات و دوری از خیانت و پلیدی‌ها علاوه بر اینکه در سلامت تن مفید هستند، برای بهداشت و سلامت روح هم مؤثرند.

بنابراین، در خانواده‌های متدین که زندگی خود را براساس آموزه‌های اسلامی بنا نهاده‌اند و آشنایی کامل دربارهٔ انسان واقعی دارند و انسان را محصور در این دنیای مادی نمی‌دانند. علاوه بر اینکه در حفظ سلامتی جسم خود تلاش می‌کنند، برای سلامتی روح و جانشان نیز برنامه‌هایی را برمی‌گزینند و به وظایف دینی، به ویژه نماز، اهمیت قائل شده، در انجام آنها اهتمام می‌ورزند، از غیبت کردن و صحبت از نقص‌های دیگران در غیابشان و عیبجویی و محاکمهٔ غیابی پرهیز می‌کنند و اوقات فراغت خود را با سرگرمی‌های حرام و رفتارهای نامشروع هدر نمی‌دهند و با انجام اعمال عبادی و نیایش به درگاه الهی و شرکت در مجالس دعا و مذهبی، به تربیت و بهداشت معنوی خود می‌پردازند.

نگرش مثبت به زندگی

بررسی آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که اغلب تأکیدها بر خوبی‌ها، درستی‌ها و نقاط قوت افراد است و ضعف و کژی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پروردگار عالم با تأکید بر توانایی‌ها و ظرفیت بشر، به جانشینی و مسجود بودن انسان و آفرینش نیکوی او اشاره دارد. ارزشی مثبت اندیشی آنگاه معلوم می‌شود

۱. رجی نیا، اسلام و زیبایی‌های زندگی، ص ۳۶۷.

که بدانیم امید و نشاط در سایه خوشبینی حاصل می‌شود. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَ أَجْزَلِ الْعَطَايَا»^۱ و در نیز در عبارتی دیگر از آن حضرت است که «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ»^۲.

خداوند همواره آنان را به امیدواری^۳ و خوش بین بودن به نظام زندگی دعوت کرده است و آینده روشنی را برای او ترسیم می‌کند. برعکس، یأس و ناامیدی را بسیار قبیح و زشت شمرده است،^۴ آنسان که آن را دومین گناه کبیره قلمداد می‌کند. این خوشبینی زمانی حاصل می‌شود که نگاه ما به انسان، نگاهی مثبت باشد و او را محکوم به فنا ندانیم. وقتی با نگاهی مثبت به انسان بنگریم و او را موجودی فناپذیر ندانیم، بلکه بر این باور باشیم که روح او پس از نابودی جسم وی باقی خواهد ماند و به زندگی خود ادامه خواهد داد، نگاه ما به زندگی هم مثبت می‌شود و زندگی را پوچ و بی هدف، و لذتها را منحصر در این لذت های زودگذر مادی نخواهیم دانست.

در مقابل، در خانواده هایی که چنین نگرش منفی به زندگی داشته باشند و زندگی را منحصر در بعد مادی و دنیوی انسان بدانند، تمام کارهای خود را در این کره خاکی محصور خواهند دید که به پاداش خیلی از آنها در این دنیا نخواهند رسید. این بینش، اندک اندک روحیه اعضای خانواده را در انجام کارهای نیک و ایثار برای دیگر اعضای خانواده سست خواهد کرد، حال آنکه چنانچه بر این باور باشند که انسان موجودی است که حتی با نابودی بدن مادی خود، در پیشگاه مبدأ هستی به زندگی جاودان خود ادامه خواهد داد و کيفر و پاداش تمام اعمال خود را خواهد دید، تلاش های خود را برای خانواده اش بیهوده و بی پاداش تلقی نخواهد کرد و با امیدی بیشتر، برای هرچه زیباتر شدن زندگی خانوادگی خویش تلاش خواهد کرد.

۱. تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم، ص ۲۵۳. «خوش گمانی از بهترین صفات انسانی و پر بارترین مواهب الهی است».

۲. تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم، ص ۲۵۳. «حسن ظن مایه آرامش قلب و سلامت دین است».

۳. «قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ» (حجر/ ۵۶): «گفت چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می‌شود».

۴. «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّبُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اٰخِيهِ وَ كَلَّا يَتَّخِذُوا مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَآ يَتَّخِذُ مِنْ رُوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ» (يوسف/ ۸۷): «ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود».

۴-۲-۱-۲-۲ مبنای دوم: انسان، خلیفه الهی بر روی زمین

«خلافت» از ریشه «خلف» به معنای «پشت سر» است.^۱ در قرآن کریم، این ماده به همین معنا هم درباره امور غیر انسانی و هم درباره انسان‌ها استفاده شده است: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا»،^۲ «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ...»^۳ و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً...»^۴. به هر حال، اصل معنای خلافت، نشستن جای دیگری است.

خداوند در سوره مبارکه بقره، به تفصیلی به جانشینی انسانی پرداخته، آنان را به عنوان خلیفه روی زمین معرفی کرده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...»^۵.

پرواضح است که در خلافت اعتباری و حقیقی ماوراء طبیعی، چند امر را باید در نظر داشت: ۱- خالف یا مستخلف: کسی که جای دیگری را می‌گیرد؛ اگر خود بگیرد خالف و اگر کسی او را بگمارد، مستخلف است؛ ۲- مخلوف یا مستخلف عنه: کسی که جای او گرفته شده است؛ ۳- مستخلف: آنکه کسی را جای دیگری می‌گمارد؛ ۴- مستخلف فیه: مکان یا کاری که مورد خلافت قرار می‌گیرد.

در خلافت حضرت آدم (ع) عده‌ای بر این نظرند که خلافت از انسانهای پیشین است؛ یعنی پیش از آدم، روی زمین موجوداتی بوده است یا انسانهایی که منقرض شده‌اند و خداوند حضرت آدم (ع) را جایگزین آنها آورده است. اما این دیدگاه چندان صواب نیست. بنا بر قول مشهور، مراد از خلافت آن حضرت، خلافت الهی است. این معنا از متن آیه قابل استنباط است. خداوند در این آیه، بدون اشاره به

۱. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱/۲۹۳

۲. مریم/ ۵۹: «آنگاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید».

۳. اعراف/ ۱۶۹: «آنگاه بعد از آنان جانشینانی وارث کتاب [آسمانی] شدند».

۴. فرقان/ ۶۲: «او است کسی که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید».

۵. بقره/ ۳۰-۳۱: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید * و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود».

فرد/افرادی که آدم را از آنها خلیفه قرار داده، می‌فرماید: «من خلیفه قرار دادم»؛ یعنی بدون اینکه سخنی از مستخلف عنه به میان آورد، از کار خویش خبر می‌دهد و این ظهور در این دارد که خلافت از خود خداست. علاوه بر این، طرح موضوع «خلافت آدم» در واقع جهت آماده سازی فضا برای سجده کردن به آدم است و همین گونه با مطرح کردن مقام جانشینی، فرشتگان اعتراض کردند که «کسی را خلیفه قرار می‌دهی که فساد و خونریزی می‌کند، در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم»؛ یعنی درخواست مؤدبانه ای داشتند که ما را خلیفه قرار بده! حال چنانچه مسأله خلافت صرفاً جانشینی فردی دیگر بود نه خداوند، اولاً زمینه ساز برای امر مهم سجده نبود. ثانیاً چه نیازی بود که فرشتگان تقاضای جانشینی آن شخصی را بکنند.^۱ نکته مهم در این باره آن است که این آیه شریفه، انحصار در حضرت آدم ندارد و از جمله «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...» که منحصر در آدم نیست، می‌توان فهمید که سایر انسان‌ها هم شامل این می‌شوند؛ زیرا فساد و افساد در باب حضرت آدم که معصوم بوده، مطرح نبوده است، اما از طرفی نمی‌توان ادعا کرد که در باب همه انسانها هم باشد؛ چرا که مقام خلافتی که فرشتگان لایق آن نبودند، آیا می‌توان گفت که انسان‌هایی همچون شمر و یزید لایق آن هستند!

نتیجه سخن اینکه وقتی که خدا مستخلف و مستخلف عنه باشد، خلیفه باید کارهای خدایی کند و باید تمام شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر را حکایت کند.^۲ از آنجا که خلافت شامل فرزندان حضرت آدم نیز می‌شود، لذا معنای تعلیم اسمای الهی این می‌شود که خدای تعالی این علم را در انسان‌ها به ودیعه گذاشته است، به گونه ای که آثار آن ودیعه را از فقه به فعل در آورد^۳ و فعلیت بخشیدن به آن ودیعه الهی و رعایت کردن شئون خلیفه الهی فقط با اتخاذ روشی مناسب در تمام مراحل زندگی میسر است. در نتیجه، جانشینی آنان برای خدا به عنوان زیربنا و مبنای سبک زندگی در تمام مراحل زندگی تأثیرگذار است.

۱. مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ۳۵۹-۳۶۵.

۲. طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۶۹.

آثار باور به خلافت انسان در سبک زندگی

بی تردید پذیرش این اندیشه که انسان خلیفه الهی در عالم خلقت است، آثار و پیامدهایی را در نوع زندگی او خواهد داشت که در اینجا به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

پایبندی افراد به ارزش های اخلاقی

مهمترین مسأله در جامعه، اعضای جامعه و نحوه ارتباط بین آنهاست، این ارتباطها اگر در سایه ارزش های اخلاقی شکل گرفته باشند موجب تنظیم عادلانه و انسانی روابط میان اعضای جامعه خواهد شد. حال از آنجا که مهمترین ویژگی ارزشی انسان در قرآن کریم، مقام جانشینی او در زمین است و از سویی، در خلافت و جانشینی آنچه مسلم است، اینکه خلیفه باید خصوصیات کسی را که خلافت او را بر عهده میگیرد دارا باشد و مقام خلافت، همانگونه که از نام آن پیداست، امری پایان ناپذیر است، مگر به اینکه خلیفه نمایشگر مستخلف باشد و تمام شئون وجودی و آثار، احکام و تدابیر او را حکایت کند. لذا چون انسان جانشین و خلیفه خدا با تمام اوصاف کمای است و تمام اسمای الهی را میداند و به مقاب و کمال خداوند آگاهی دارد، باید مظهر کمالات حق و برترین مخلوق باشد و پایبند به ارزشی های اخلاقی باشد تا خود را متخلق به صفات الهی کند. علامه طباطبائی ذیل آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۱ تعلیم اسماء را مخصوصی حضرت آدم دانسته اند، بلکه بر این باورند که علم در نوع انسان به ودیعه گذاشته شده است و همواره و به تدریج آثار آن در نسل او طاهر گردیده است و چنانچه قرزندان آدم قدم در راه هدایت بگذارند، خواهند توانست آن علم را از قوه به فعلی برسانند و این مستلزم داشتن صفاتی خدا گونه است که به مورت بالقوه در سرشت آنان نهاده شده است. ایجان در صورت رسیدن به فعالیت کامل ان، میتواند آینه تمام نمای صبغات حق و شطهرگسالی و چماقلی خداوندی شود و در راستای هدف خلقت خویش قرار گیرد که همانا تجلی اسماء و ظهور مصفات والای الهی و دست یافتن به القای حق میابند.^۲ بنابر این، اعتقاد و باور به اینکه انسان خلیفه خدا روی زمین است، باعث میشود در تمام ابعاد و مراحل زندگی، مخصوصاً در زندگی اجتماعی و خانوادگی، طوری رفتار کند که لایق جانشینی خدا باشد و ان ودیعه الهی را که در وجود نشی دارد، به فعالیت برساند.

۱. بقره/ ۳۱.

۲. طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۱۶.

برنامه ریزی در تعلیم و تربیت فرزندان

از نگاه اسلام و آموزه های دینی، خانواده نهادی مقتبس، سازمانی حرکت افزین، بستر تربیت و رشد و نیز جایگاه پیشرفت مادی و معنوی است، به گونه ای که اولین پله ترقی آنان، تشکیل خانواده است و اعضای خانواده به ویژه پدر و مادر، بایرنامهریزی های صحیح و تالارت دقیق، در پیشرفت فرزندان اثر مستقیم دارند.^۱ بنابراین، تعلیم و تربیت دینی یکی از مهمترین مسؤولیتهای خانواده است که والدین در قبال فرزندان و اعضای خانواده بر عهده دارند. در قرآن کریم تیز دستورهایی درباره تعلیم و تربیت همسر، فرزندان و خانواده به آنها میدهد و میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».^۲ نگهداری خویشتن، به ترک معاصی و تسلیم نشدن در برابر شهوات سرکشی است و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از مبتکر و تیر فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است. این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و پس از آن، نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامهریزی صحیح و یا نهایت دقت تعقیب شود، به تعبیر دیگر، حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی، ممکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود و مهمتر از آن، تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است که زمینه به فعلیت رسیدن قوه و استعدادهای خدادادی را در انسان فراهم میکند.^۳

موضوع تعلیم و تربیت با وجود آنان و ابعاد وجودی او ارتباط عمیقی دارد؛ زیرا لازمه تربیت، شناخت طبیعت انسان، به ویژه بعد روانی، اخلاقی و استعدادهای او میباشد. بنابراین، هر چه شناخت ابعاد وجود انسانی، مراتب حیات او، هدف و جایگاه وی دقیق تر باشد. برنامه دقیق تری برای پرورش و تربیت در دست خواهیم داشت. از این روی در خانوادههای متدین که به مبانی آنان شناسی اهمیت داده میشود و آنان را موجودی معنوی و هدفدار میدانند که خلافت و جانشینی خدا را به دوش می کشد مطابق با این مبانی و در راستای نیل به سعادت و کمال حقیقی قدم برمی دارند و سبکی را برای زندگی خود اتخاذ میکنند که برگرفته از این مبانی باشد. چنانچه قبلاً انباره نند. آنان بالقوه ای تعداد جانشینی خدا را دارد که باید در به قعلهبت رساندن آن بکوبند و کارهایی انجام دهد که این قوه را به فعالیت رساند. بنابراین، والدین علاوه بر

۱. نک: نجفی زنجانی، ۱۳۸۱ش، ص ۶۳.

۲. تحریم / ۶.

۳. نک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴، ص ۲۸۷.

اینکه در رفتار و گفتار خود نهایت دقت را می‌کند. در تربیت فرزندان و افراد خانواده نیز برنامه‌های را برمیگزیند که آنها را در این راه یاری رسانند. برخلاف خانواده‌هایی که انسان را موجودی صرفاً مادی و لذت‌گرا می‌دانند.

تحقق عدل و قسط

عدالت یکی از برجسته‌ترین اهداف آدمیان در زندگانی فردی و اجتماعی است. زندگی بشری بدون عدالت فاقد تمام خیرات و نیکیها خواهد بود. اگر در خانواده‌های عدالت و قسط نباشد، در آن نشانی از امنیت و انصاف هم نخواهد بود. گویا عدالت رکن اساسی و پایه‌زیرین تمام خیرات، خوبیها و ارزشی‌های انسانی است. با پذیرش نظریه‌ی خلافت عمومی انسان در زمین برای تمام افراد بشر و تلاش در تحقق و اجرای آن به گونه‌ای شایسته، تبعیضها و دو گونه‌نگری‌ها از خانواده‌ها برداشته می‌شود و اعضای خانواده در انجام وظایف خود کوشا خواهند بود. خلیفه‌ی خدا در زندگی خود به کسی ظلم نمی‌کند و حقوق دیگران را پایمال نمی‌کند.

مسئولیت‌پذیری و وفاداری

یکی از مباحث بسیار باارزش و قابل طرح در جامعه، موضوع مسئولیت‌پذیری است. مسئولیت‌پذیری، یعنی اینکه هر یک از افراد خانواده به درستی محدوده‌ی وظایف، اختیارات و محدوده‌ی عملکرد خود را بشناسند و مطابق آن عمل نمایند. قرانی کریم پس از سوگندهای متوالی، هر شخصی را برای رستگاری خودش مسئول میداند و عامل رستگاری را پاکیزه کردن جان از آلودگی‌ها معرفی می‌فرماید^۱ و از طرفی، افراد خانواده را در برابر یکدیگر مسئول میداند و درباره‌ی مسئولیتی که هر فرد نسبت به خانواده خود دارد، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»^۲.

زمانی که انسان خود را خلیفه و جانشین خدا بداند، درونش حسی مسئولیت‌پذیری و وفاداری به پیمان‌هایش زنده می‌شود و برای هر چه بیشتر نزدیک کردن خود به خدا، به تمام وظایف فردی، اجتماعی و خانوادگی خویش عمل کرده، به پیمان‌هایی که بسته، پایتد می‌شود. هر یک از اعضای خانواده در قبال هر مسئولیتی باید اهل وفاداری و عمل به مسئولیت خود باشد. قران کریم کسانی را خردمند می‌شمارد که

۱. نک: مطهری، ۱۳۹۱، ج ۷، ص ۵۵.

۲. تحریم / ۶.

اهل وفا باشند و نسبت به پیمان های خود پایدار بمانند: «أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ»^۱.

زندگی خانوادگی نیز پیمانی است که با ازدواج بسته می شود و باید نسبت به آن وفادار بود و این وفاداری امری دوسویه است. از نگاه قرآن کریم، بانوان با عقد ازدواج از همسرانشان پیمان می گیرند: «وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»^۲. بنابراین، اگر در خانوادگی اصل خلافت و جانشینی انسان روی زمین حکمفرما باشد و هر یک از اعضای خانواده، خود را نماینده خدا در زمین و خانواده خویش بدانند، به فساد روی زمین و بدرفتاری در خانواده نمی پردازند و با احساس مسئولیت نسبت به فرزندان و اعضای خانواده، سعی می کنند خود و خانواده اش به اخلاق و صفات خدا متخلق شوند.

۴-۲-۱-۲-۳- مبنای سوم: انسان موجودی مختار و آزاد

سومین اصل اساسی از مبانی انسان شناسی در سبک زندگی اسلامی، اصل اختیار و آزادی انسان است. انسان به حکم آن که دارای جوهر روحانی مستقل است و اراده اش از درون ذات روحانی اش سرچشمه می گیرد، مختار و آزاد است.^۳ از دیدگاه انسان شناسی اسلامی، انسان می تواند با انتخاب ابزار و به کارگیری آن ها، جامعه و تاریخ را مطابق با اراده خویش بسازد، نه آنکه محصول آنها باشد. او در انتخاب اهداف و راه و روش زندگی خویش آزاد است و اگر چنین نبود، موضوع مسئولیت انسان منتفی می شد؛ چرا که اساساً آزادی و اختیار انسان از یک سو و مسئولیت وی از سوی دیگر لازم و ملزوم یکدیگرند.

دیدگاه مختار بودن انسان در آیات قرآنی بازتابی گسترده دارد که ما به برخی از آن آیات خواهیم پرداخت. برای نمونه، «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...»^۴ افراد در ایمان آوردن و کفر ورزیدن آزاد و دارای انتخاب اند و ایمان یا کفرشان، سود و زیانی برای خداوند ندارد. دلالت این آیه بر اثبات دیدگاه اختیار، بسیار روشن است.

در آیه ۱۰۴ سوره انعام،^۵ پیامبر در جمله ای خطاب به مشرکان مبنی بر اینکه شما در گزینش راه خود آزاد و مختار هستید؛ اگر می خواهید از این حجت های الهی کسب بصیرت کنید یا چشم خود را به روی

۱. رعد/ ۱۹ و ۲۰.

۲. نساء/ ۲۱.

۳. مطهری، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۷۲-۲۱۸.

۴. کهف/ ۲۹: «و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند...».

۵. «فَمَنْ أُنْصِرَ فَلْيُصِرْ بِهِ وَمَنْ عَصَىٰ فَعَلَيْهَا».

اینها ببینید، بدانید نتیجه این گزینش به خود شما بازمی‌گردد.^۱ بنا بر آیه ۱۵ سوره اسراء،^۲ در مواردی که بشر جز از راه نبوت به تکالیف الهی دست نمی‌یابد، خداوند پیامبران را حجت بر انسان‌ها قرار داده است که با این اتمام حجت راه برای عذاب کسانی که از تکالیف الهی سرپیچی می‌کنند هموار خواهد شد.^۳ کوتاه سخن اینکه مجموع آیاتی که در زمینه آزمایش، وعد، وعید، بشارت، انذار، عهد و میثاق خداوند با مردم و مواردی از این دست سخن گفته‌اند، به روشنی دلالت بر اختیار دارند؛ زیرا بدون اختیار، این عناوین معنای صحیحی نمی‌یابند.

بنا بر تعالیم اسلامی آنچه ملاک ارزش افعال انسانی است، اختیار است. انسان نیرویی دارد که با آن می‌تواند از حالت انفعالی خارج شود و پافراتر نهد و حاکم بر غرایز و جاذبه‌های مختلف شود و خواسته‌ای را فدای خواسته دیگر کند و این جاست که با همین ترجیح یکی بر دیگری، کار آدمی ارزش می‌یابد. چنین ارزشی، تنها در مورد موجودی صدق می‌کند که دارای گرایشهای متضاد باشد؛ یعنی گرایشهایی که تنها در مقام عمل و ارضا قابل جمع نیستند و با هم تراحم می‌یابند؛ ولی هر یک ذاتاً دافع دیگری نیست؛ بدین معنا که انگیزه‌هایی در انسان به وجود می‌آید که ارضای همه آنها در یک آن و یک جا امکان ندارد و باید یکی را انتخاب کند؛ نمی‌توان هم خدا را راضی کرد و هم شیطان و دل را.^۴

انسان موجودی است مختار و انتخاب‌گر، یعنی در پرتو قوه عقل پس از بررسی جوانب مختلف فعل، انجام یا ترک آن را برمی‌گزیند. قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا».^۵ راهی که انسان بدان هدایت می‌شود راهی است اختیاری. شکر و کفر هم در محدوده اختیار قرار می‌گیرند و اوست که با اختیار خود و به دور از هرگونه اکراه و اجبار هر کدام را بخواهد برمی‌گزیند.^۶

۱. طباطبائی، المیزان، ج ۷، ص ۳۰۲.

۲. «مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا»

۳. طباطبائی، المیزان، ج ۱۳، ص ۵۷.

۴. مصباح یزدی، انسان‌شناسی در قرآن، ص ۱۰۶.

۵. انسان/۳: «ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس».

۶. طباطبائی، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۲۲.